

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأملی در

نشانه‌های حتمی ظهور

نصرت‌الله آیتی

فهرست

مقدمه	۱۱
کلیات	۱۵
تعریف علایم ظهور	۱۵
جایگاه نشانه‌های ظهور در هندسه دین	۱۶
فلسفه نشانه‌های ظهور	۱۹
تمایز اصول حاکم و نشانه‌های ظهور	۲۲
۱. اصول اصالت دارند و نشانه‌ها مکملند	۲۲
۲. اصول در همه شرایط به کار می‌آیند، نشانه‌ها در شرایط خاص	۲۲
۳. اصول را نمی‌توان تفسیر نادرست کرد اما نشانه‌ها را می‌توان	۲۴
۴. تقدم اصول بر نشانه‌ها در مقام تعارض	۲۵
علایم ظهور و بدا	۲۷
۱. دیدگاه عدم وقوع بدا در علایم حتمی	۲۹
۲. دیدگاه امکان بدا در علایم حتمی	۳۴
دلیل اول: روایات	۳۴
دلیل دوم: بدا	۳۸
دلیل سوم: همیشگی بودن احتمال ظهور	۳۹
دلیل چهارم: ناگهانی بودن ظهور	۴۰
یمانی	۴۵
پیامبر اکرم ﷺ و تکریم اهل یمن	۴۷

- ۴۹..... یمانی در آینه روایات و تاریخ
۱. عبدالرحمن بن اشعث..... ۵۰.....
۲. یزید بن مله‌ب..... ۵۰.....
۳. عبدالرحمن بن محمد..... ۵۰.....
۴. عبدالرحیم بن عبدالرحمان..... ۵۱.....
۵. احمد حسن یمانی..... ۵۲.....
- ادعاهای واهی احمد الحسن..... ۵۲.....
- تشکیلات و عملکرد جریان یمانی..... ۵۷.....
- فعالیت فرهنگی جریان یمانی..... ۵۹.....
- فعالیت نظامی جریان یمانی..... ۶۰.....
۶. سید حسین بدرالدین الحوثی..... ۶۲.....
- یمانی و حتمیت..... ۶۳.....
- نام یمانی..... ۷۰.....
- زمان قیام یمانی..... ۷۹.....
- مکان قیام یمانی..... ۹۰.....
- یمانی درفش هدایت..... ۹۲.....
- سیر حرکت یمانی..... ۱۰۳.....
۱. درگیری با سفیانی..... ۱۰۴.....
۲. فتح روم، هند، استانبول..... ۱۰۵.....
- فرجام جنبش یمانی..... ۱۰۷.....
- معیارهای تشخیص یمانی..... ۱۱۰.....
- ره‌یافت‌ها..... ۱۱۲.....

سفیانی..... ۱۱۵.....

- سفیانی؛ نماد یا حقیقت..... ۱۱۷.....
- فرضیه اول: نمادین بودن واژه سفیانی..... ۱۱۸.....
- فرضیه دوم: انسان بودن سفیانی..... ۱۲۱.....
- سفیانی؛ شخصی یا نوعی..... ۱۲۱.....

۱۲۴	سفیانی و حتمیت
۱۲۵	اشکالات و پاسخ‌ها
۱۲۶	۱. ضعف سند روایات سفیانی
۱۲۷	۲. تعارض و آشفتگی
۱۳۰	۳. شباهت با سفیانی‌های تاریخی
۱۳۰	۴. ارتباط سفیانی با بنی امیه و بنی عباس
۱۳۳	اوصاف شخصی سفیانی
۱۳۳	نام سفیانی
۱۳۵	نسب سفیانی
۱۳۷	ویژگی‌های بدنی سفیانی
۱۳۸	دین سفیانی
۱۴۰	ویژگی‌های قیام
۱۴۱	زمان قیام سفیانی
۱۴۴	مکان قیام سفیانی
۱۴۶	اهداف سفیانی
۱۵۰	چگونگی قیام سفیانی
۱۵۲	پیوستگی قیام سفیانی با ظهور امام مهدی <small>عجل الله فرجه</small>
۱۵۸	سیر قیام سفیانی
۱۵۸	تثبیت موقعیت
۱۶۰	نبرد قرقیسیا
۱۶۵	حمله به عراق
۱۶۸	حمله به مدینه
۱۷۰	سفیانی و جامعه بین‌الملل
۱۷۲	خسف پیدا
۱۷۲	نبرد امام مهدی <small>عجل الله فرجه</small> با سفیانی
۱۷۵	فرجام سفیانی
۱۷۶	مدت اقدامات سفیانی

۱۸۱	خسف بیداء
۱۸۱	اهمیت خسف بیداء
۱۸۳	خسف بیداء در قرآن
۱۸۸	خسف بیداء در منابع شیعه و اهل سنت
۱۹۲	خسف بیداء در منابع فقهی
۱۹۲	تنوع خسف
۱۹۳	۱. خسف جایبه
۱۹۵	۲. خسف حرستا
۱۹۸	۳. خسف بغداد و بصره
۱۹۸	۳. خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب
۲۰۲	خسف بیداء؛ نشانه ظهور
۲۰۳	خسف و حتمیت
۲۰۵	جهت حرکت سپاه خسف
۲۰۶	الف) شهر مکه
۲۰۷	ب) شهر مدینه
۲۱۱	خسف بیداء؛ رخدادی اعجاز آمیز
۲۱۳	زمان خسف
۲۲۱	نفس زکیه
۲۲۲	قتل نفس زکیه یکی از پنج نشانه
۲۲۳	حتمی بودن کشته شدن نفس زکیه
۲۲۵	معنای نفس زکیه
۲۲۸	نام نفس زکیه
۲۲۸	لقب نفس زکیه
۲۲۹	۱. النفس
۲۳۰	۲. نفس حرام
۲۳۰	۳. النفس الطیبه الزکیه
۲۳۰	۴. غلام من آل محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>

فهرست ■ ۷

۲۳۱	۵. الدم الحرام
۲۳۱	نسب نفس زکیه
۲۳۱	۱. از خاندان قریش
۲۳۱	۲. از خاندان پیامبر ﷺ و فرزند حسن
۲۳۲	۳. از خاندان امام حسین علیهما السلام
۲۳۴	هدف نفس زکیه
۲۳۶	زمان شهادت نفس زکیه
۲۴۴	مکان شهادت نفس زکیه
۲۴۵	روایات دسته اول
۲۴۵	روایات دسته دوم
۲۴۹	نفس زکیه و محمد بن عبدالله
۲۴۹	نقد و بررسی مرحله اول
۲۴۹	قرینه اول
۲۵۲	قرینه دوم
۲۵۴	قرینه سوم
۲۵۶	قرینه چهارم
۲۵۷	نقد و بررسی نظریه انطباق (مرحله دوم)
۲۶۱	خاتمه
۲۶۱	۱. اختلاف بنی عباس
۲۶۳	۲. آشکار شدن دست در آسمان
۲۶۴	۳. طلوع خورشید از مغرب
۲۶۷	فهرست منابع

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزِيحَةٍ فَاؤْفِ لَنَا الْكَيْلَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

سوره یوسف، آیه ۸۸

این اثر ناپخیز راه آستان بلند کوش زلال، هستی و بانوی دو عالم حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام تقدیم می کنم؛ همو که نمی از دریای پر خروش
لطفش تشنگان را تا ابد سیراب می کند.

مقدمه

بشر همواره مشتاق دانستن آینده و سرنوشت خود و نیز حوادث تلخ و شیرینی بوده که در آینده برایش پیش می‌آید. بازار طالع‌بینان و فال‌گیران نیز به دلیل همین میل همگانی رونق گرفته است.

این آینده‌بینی را به آسمانی و زمینی می‌توان تقسیم کرد؛ چرا که آینده‌بینان یا الهی و آسمانی‌اند و ریشه در وحی دارند، و یا آن‌که شیطانی و زمینی‌اند و از وحی بریده‌اند.

بی‌گمان، در میان این دو گروه، آینده‌بینان زمینی تنها سوداگرانی هستند که ساده‌لوحی بی‌خردان به بازارشان رونق بخشیده است، اما آینده‌بینان آسمانی و الهی از آن‌جا که از افقی بالاتر به هستی می‌نگرند، گذشته، حال و آینده برایشان تفاوت نمی‌کند و خبررسانی آنان از آینده به همان اندازه راست و حقیقت است که خبر دادنشان از حال و گذشته.

وعده ظهور موعود، در میان حوادث مختلفی که آینده‌بینان آسمانی پیش‌بینی کرده‌اند، از برجسته‌ترین آن‌هاست. این حادثه آن‌قدر اهمیت

دارد که نشانه‌ها و حوادث پیش از آن نیز برای مردم بازگو شده است. و از همین رو، بخش عمده‌ای از احادیث مهدویت، احادیث «علائم‌الظهور» است که فراوانی آن اهمیت بسیار و آثار مثبت و منفی آن را بر زندگی فردی و جمعی مسلمانان نشان می‌دهد.

درباره نشانه‌های ظهور کتاب‌های بسیاری نوشته شده است و مجموعه‌های بزرگ و کوچکی از روایات علائم‌الظهور گردآوری شده است. اما آنچه در این میان کم‌تر بدان پرداخته شده و خلاً آن هنوز احساس می‌شود، بررسی سندی و دلالتی و تحلیل این روایات است و امروزه با گسترش دامنه فعالیت مدعیانی که گه‌گاه از گوشه و کنار سر بلند کرده و به ادعای پیش‌گویی و نزدیک بودن ظهور و یا تحقق فلان نشانه‌ی ظهور و دعاوی دیگر جمعی را به خود می‌خوانند و باعث ایجاد اشتباهی کاذب و در نهایت سرخوردگی و یأس می‌شوند ضرورت نگاه عالمانه به روایات علائم‌الظهور و نیز جداسازی روایات صحیح از سقیم و معتبر از غیرمعتبر بیش از پیش احساس می‌شود.

ضرورت پیش‌گفته، به همراه عطش روزافزون جامعه نسبت به شناخت معارف اصیل و به دور از خرافات مهدویت، انگیزه‌ای شد تا نویسنده بکوشد، روایات نشانه‌های حتمی ظهور^۱ را در حد وسع خود به شکلی اصولی و براساس ضوابط و معیارهای مربوط، بررسی نماید.

۱. مقصود، نشانه‌های حتمی، غیر از ندای آسمانی است. البته حتمی بودن برخی از این نشانه‌ها در نوشتار پیش رو نفی شده است. گفتنی است از بررسی پنجمین نشانه‌ی حتمی ظهور، یعنی ندای آسمانی به این دلیل صرف‌نظر شد که هنگام تهیه این مجموعه مطلع شدیم یکی از دانش‌آموختگان مرکز تخصصی مهدویت در رساله‌ی کارشناسی ارشد خود با عنوان ندای آسمانی، این موضوع را به تفصیل بررسی کرده است. این رساله به صورت کتاب با عنوان *ندای آسمانی* توسط بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام منتشر شده است

در این نوشتار کوشیده شده است که تمام روایات مربوط از نظر سند و دلالت بررسی شوند و در مقام قضاوت، به روایات معتبر استناد جسته شود. تعدد روایات، گزارش آنها در منابع دست اول حدیثی و دیگر قرینه‌هایی که باعث وثوق به روایت می‌شوند نیز ملاک‌های دیگری بوده‌اند که در قضاوت به آنها اعتماد شده است.

کتاب پیش رو شامل کلیاتی در باب نشانه‌های ظهور و چهار بخش و یک خاتمه خواهد بود.

کلیات

تعریف علایم ظهور

«علامة» در لغت عرب به معنای نشانه است.^۱ بنابراین منظور از علایم ظهور، نشانه‌هایی است که نزدیک شدن ظهور را نشان می‌دهند و به وسیله آن‌ها می‌توان امام مهدی علیه السلام را از مدعیان دروغین شناسایی کرد. علامت یا نشانه چنان‌که پیداست، کارکردی جز حکایت‌گری ندارد؛ مانند سپیدی مو که علامت پیری است و زردی رخ که نشانه بیماری است. بنابراین:

با تحلیل ماهیت علایم ظهور، در می‌یابیم که علایم ظهور، نسبت به ظهور رابطه سببی و مسببی ندارند (علت و سبب تحقق ظهور نیستند) بلکه تنها جنبه اعلام و کاشفیت دارند؛ یعنی تحقق آن‌ها کاشف از این واقعیت است که ظهور نزدیک شده است. به تعبیر دیگر، نشانه‌های ظهور، رخدادهایی هستند برای اعلام عمومی نزدیک شدن ظهور و ایجاد آمادگی روانی مردم برای استقبال از ظهور مهدی موعود علیه السلام.^۲

۱. لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۴۱۹.

۲. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۸ - ۳۹۶.

جایگاه نشانه‌های ظهور در هندسهٔ دین

رسول خدا ﷺ فرمود:

لا يقوم بدین الله إلّا من حاطه من جمیع جوانبه؛^۱

دین خداوند را به پا نمی‌دارد، مگر کسی که به همهٔ جوانب آن احاطه داشته باشد.

آموزه‌های دین را از دو منظر می‌توان بررسی و تحلیل کرد؛ در یک نگاه آموزه‌های دین به صورت مستقل و مجزا مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در نگاه دیگر به هر آموزه با توجه به مجموعهٔ دین و جایگاهی که در هندسهٔ دین و نیز نسبتی که با سایر اجزای دین دارد توجه می‌شود. روشن است که در نگاه دوم به تصویر درست‌تر و تحلیل جامع‌تری می‌توان دست یافت؛ زیرا دین مجموعهٔ به‌هم‌پیوسته و منسجمی است که اهداف خاص خود را دنبال می‌کند و منزلت واقعی هر آموزه با توجه به وزنی که در مجموعه و نسبتی که با سایر اجزا دارد قابل شناسایی است. به نشانه‌های ظهور نیز می‌توان از این منظر نگریست و به آن نگاه جامع داشت؛ یعنی آن را با توجه به مجموعهٔ دین و نسبتی که با اهداف دین و طرح دین و سایر اجزای دین دارد تحلیل کرد. آنچه در کتاب‌های مربوط دربارهٔ فلسفهٔ نشانه‌های ظهور بیان شده است معمولاً نگاه‌هایی مستقل به نشانه‌هاست، به این معنا که نشانه‌های ظهور به صورت مستقل لحاظ شده و برای آن کارکردهایی ذکر می‌شود. اما به نظر می‌رسد این نگاه نمی‌تواند گویای تمام حقایق دربارهٔ نشانه‌های ظهور باشد. آنچه می‌تواند تصویر ما از این آموزه دینی را کامل‌تر نماید، همان نگاه

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۸۴.

جامع است؛ زیرا اگر بپذیریم دین هدفی دارد و برای رسیدن به این هدف طرحی دارد، به طور طبیعی برای تحلیل درست از نشانه‌ها که خود جزئی از آموزهای دینی است، نیازمند توجه به آن هدف و آن طرح و سایر اجزای دین هستیم و در سایه توجه به آن هدف و طرح و سایر اجزای دین است که می‌توانیم چرایی طرح بحث نشانه‌ها و کارکردهای آن را تحلیل نماییم. بحث درباره رابطه نشانه‌های ظهور با کل دین و هدف و طرح دین را باید جای دیگر پی‌گرفت. آنچه در این جا قابل طرح است، رابطه و نسبت بحث نشانه‌های ظهور با اجزای دیگر دین است که با این بحث در ارتباطند. به نظر می‌رسد از مجموعه دین، اصول حاکم^۱ بر حرکت به صورت خاص ارتباط نزدیک‌تری با بحث علایم ظهور دارد؛ زیرا از یک سو ما در عصر غیبت، نسبت به امام مهدی علیه السلام تکالیفی بر عهده داریم. گرچه این تکالیف گاه از سنخ تکالیف فردی است، اما عمده مسئولیت‌های ما در

۱. در توضیح اصول حاکم باید گفت دین مبانی و اهدافی دارد و نیز تکالیفی که بر عهده مکلفان گزارده است. لیکن سؤال این است که آیا به صرف وجود تکلیف شرعی، من می‌توانم دست به عمل بزنم یا این که علاوه بر وظیفه یاد شده، معیارهای دیگری نیز باید لحاظ شوند؟ برای مثال، این تکلیف که با نظام طاغوت نباید همکاری کرد، در یک پادگان نظامی به گوش سربازها می‌رسد؛ آیا بر اساس این تکلیف دینی همه باید از سربازخانه‌ها فرار کنند؟ روشن است که نه؛ زیرا این تکلیف کلی در سایه معیارها و اصول حاکم است که می‌تواند به من بگوید اکنون وظیفه تو در قبال این حکم شرعی چیست و تو دقیقاً چه باید بکنی. به عنوان نمونه، انجام تکلیف یاد شده برای سرباز بی‌حاصلی که در سربازخانه کارایی ندارد به این است که از آن جا فرار کند، برای دیگری که می‌تواند در لویزان، آن صحنه‌ها را به پا کند معنایش ماندن و درگیر شدن است، برای دیگری ماندن و اطلاعات به دست آوردن و برای دیگری ماندن و مهره ساختن و نفوذ کردن. بنابراین مقصود ما از اصول حاکم، معیارها و ضوابطی است که به مکلف نشان می‌دهد برای انجام آن تکلیف کلی که بر عهده‌اش آمده، دقیقاً باید چه اقدامی انجام دهد.

قبال امام مهدی علیه السلام مسئولیت‌های اجتماعی است؛ زیرا امام اهدافی دارد. یکی از مهم‌ترین اهداف آن حضرت، تحقق زمینه‌های ظهور است و زمینه‌های ظهور باید در بستر جامعه شکل گیرد. بنابراین ما موظفیم در حد و وسع خود، آن حضرت را در رسیدن به اهدافش یاری کنیم. برای رسیدن به این مهم، به صورت فردی نمی‌توان کاری از پیش برد. بنابر این باید عده‌ای را با خود همراه کرد و این آغاز حرکتی اجتماعی برای هدفی اجتماعی است. از سوی دیگر، در عصر غیبت با حرکت‌های اجتماعی گوناگونی هم‌چون حرکت سفیانی یا یمانی که در زمرهٔ علایم حتمی ظهور شمرده شده‌اند، روبه‌رو خواهیم بود. از این‌رو درمی‌یابیم اگر علایم ظهور کارکردی داشته باشند، عمدهٔ این کارکردها در حوزه اجتماع است؛ یعنی نشانه‌های ظهور درصدد این هستند که جامعه را در انجام حرکت‌هایی که منجر به فراهم شدن زمینه‌های ظهور می‌شود راهنمایی کنند و نیز وظیفهٔ او را در قبال حرکت‌های اجتماعی انجام شده هم‌چون حرکت یمانی و سفیانی مشخص نماید.

با این توضیحات، پرسش این است که اساساً آیا تنها راه دین برای هدایت جامعه در امر اقدام و حرکت و یا چگونگی رویارویی با حرکت‌های آغاز شده، نشانه‌های ظهور است و در دین اصول و معیارهایی وجود ندارند که مؤمنان وقتی با یک حرکت اجتماعی مواجه می‌شوند یا هنگامی که خود خواهان اقدام و حرکتی اجتماعی هستند، وظیفهٔ خویش را بدانند که باید چه کنند، از کجا شروع کنند، در چه شرایطی دست به اقدام زنند، تا کجا پیش روند و...؟ روشن است که اسلام دینی جامع است و هدایت‌ها و بینات بسیاری را دربر

می‌گیرد که ما را نسبت به انجام وظیفه در هر شرایط و در هر موقعیت زمانی و مکانی آگاه می‌سازند. بنابراین پاسخ به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه را می‌توان به استناد اصول حاکم بر حرکت دریافت. برای مثال وقتی با یک حرکت اجتماعی هم‌چون حرکت یمانی یا سفیانی روبه‌رو می‌شویم، اصول حاکم بر آن حرکات به ما نشان می‌دهند که با کدام‌یک از آن‌ها همراه شویم و با کدام همراهی نکنیم. مثلاً این اصول به ما می‌گویند اگر هدف او دعوت به خود نبود بلکه دعوت به امام بود، در جایگاهش بود، از نظر ضعف دشمن یا توانمندی یاران در وضعیت مطلوبی بود و... با آن همراه شو، وگرنه خیر؛ بلکه با نیروسازی و نفوذ در دشمن شرایط را برای یک حرکت مطلوب فراهم کن! بر این اساس دریافتیم کسی که با مبانی و اهداف دین از یک‌سو و تکالیف دین از سوی دیگر و اصول و معیارهای دین که در شرایط مختلف، طرح و برنامه حرکت را مشخص می‌کنند از دیگر سو آشناست، در هر موقعیت به تناسب شرایط، تکلیف خود را نسبت به امام خود و نیز حرکتهایی که در جامعه وجود دارد خواهد شناخت و بر اساس آن اقدام خواهد کرد، چه روایات علایم ظهور باشند و چه نباشند.

فلسفه نشانه‌های ظهور

بر اساس توضیح یادشده، این سؤال اساسی وجود خواهد داشت که اگر ما به کمک هدایت‌های دین و اصول حاکم بر حرکت می‌توانیم وظیفه خود را در همه شرایط و موقعیت‌ها به دست آوریم، طرح نشانه‌های ظهور با چه هدفی انجام گرفته است و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام با بیان نشانه‌های ظهور به دنبال چه مقصدی بوده‌اند؟

به این پرسش می‌توان پاسخ داد که نشانه‌های ظهور دست‌کم در دو موضع می‌توانند ثمربخش باشند: موضع نخست جایی است که مردم به دلیل اهمال متصدیان امر تبلیغ دین، یا به دلیل غفلت خودشان از این بینات و معیارها بی‌اطلاع باشند و موضع دوم جایی است که به دلیل گرفتار شدن در دام شبهات و با جوسازی جبهه باطل و پیچیدگی شرایط، نتوانند بر اساس معیارها و ضوابط به هدایت برسند. در این جاست که علایم می‌توانند راه‌گشا باشند و به کمک آن‌ها می‌توان جهت درست حرکت را دریافت. برای توضیح بیش‌تر می‌توان از اقدامات مشابهی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوران فتنه انجام داد یاد کرد.

چنان‌که می‌دانیم رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها درباره امامت و جانشینی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سخن گفت و با بینات و هدایت‌های خود این مسئله را برای مردم توضیح داد و حقانیت امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و لزوم پیروی مردم از ایشان پس از رحلت خود را تا آن‌جا که می‌سور بود بازگو کرد. این هدایت‌ها و بینات آن‌قدر زیاد بودند که اگر کسی واقعاً به دنبال شناخت حق بود، با مراجعه به برخی از آن‌ها می‌توانست بدان دست یابد. با این حال، آن حضرت در کنار این روشن‌گری‌ها و ارائه ضوابط، نشانه‌هایی نیز بیان فرمود. برای مثال، از عمار به عنوان نشانه جبهه حق یاد کرد و با جمله معروف «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۱ به مسلمانان فهماند که هر گاه در فضای فتنه از شناخت حق و باطل ناتوان شدند، بدانند گروهی که عمار را می‌کشد، جبهه باطل است. یا در جایی دیگر از سگان حوثب یاد کرد و این‌که زنی که سگ‌های

۱. عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۶۸.

حوثب بر او پارس می‌کنند در مسیر حق گام برنمی‌دارد.^۱ در جایی دیگر بر راست‌گویی ابوذر تأکید کرد تا هنگامی که ابوذر با زبان گویایش از انحراف عثمان می‌گوید، مردم فتنه‌زده بتوانند راه را از چاه بازشناسند و چنین فرمود:

مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ
أَبِي ذَرٍّ^۲

آسمان سبز سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل نکرده
صاحب‌لهجه‌ای راست‌گوتر از ابوذر.

روشن است که وجود این نشانه‌ها به معنای بی‌نیازی از بینات و معیارها نیست و بدین معنا نیست که پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای تشخیص حق از باطل روشن‌گری نفرموده است، بلکه به گواهی تاریخ، آن حضرت در طول دوران رسالت خود بارها معیارها را فرموده بود. با این حال، در کنار آن‌ها به عنوان مکمل، نشانه‌هایی نیز قرار داد تا در وقت ضرورت برای کسانی که از اصول و معیارها بی‌اطلاعتند، یا گرفتار شبهاتند و در فضای غبارآلودی که دشمن ایجاد کرده نمی‌توانند فهم درستی از معیارها داشته باشند، بتوانند مسیر حق را شناسایی کنند.

نشانه‌های ظهور نیز در کنار اصول و ضوابط دین، نقش متمم و کمکی دارند و می‌توانند در هنگام جهل یا سیطره شبهات مفید بوده و کارکرد سلبی و ایجابی داشته باشند. در پرتو کارکرد سلبی آن می‌توان مدعیان دروغین را شناخت و دروغ کسانی که پیش از تحقق

۱. رسائل المرتضی، ج ۴، ص ۶۴.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۶.

نشانه‌های حتمی ادعای مهدویت دارند را شناسایی کرد و در کارکرد ایجابی آن می‌توان به امید و تسریع در آمادگی و... رسید. اما باز هم باید تأکید کرد که این‌ها فقط نقش مکمل را دارند و نقش اصلی در هدایت به عهده همان اصول و ضوابطی است که در دین وجود دارد؛ اصول و ضوابطی که مربوط به همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و همهٔ شرایط و از جمله دورهٔ غیبتند.

تمایز اصول حاکم و نشانه‌های ظهور

با توجه به آنچه گذشت روشن شد که میان اصول حاکم و نشانه‌های ظهور وجوهی از تمایز وجود دارد که عبارتند از:

۱. اصول اصالت دارند و نشانه‌ها مکملند

نشانه‌های ظهور در مقایسه با اصول و معیارها، جایگاهی فرعی و درجهٔ دوم و به عبارت دیگر نقش متمم‌گونه دارند و عملکرد مؤمنان در عصر غیبت، پیش از مستند بودن به نشانه‌های ظهور، باید در مرتبه نخست بر اساس اصول و ضوابط کلی دین باشد.

۲. اصول در همهٔ شرایط به کار می‌آیند، نشانه‌ها در شرایط خاص

در بسیاری از مواقع از آن‌جا که روایات علایم ظهور از ضعف سند یا عدم وضوح دلالت رنج می‌برند، یا در تشخیص مصداق و تطبیق آن بر مورد خارجی تردید وجود دارد، روایات علایم ظهور قابل اعتماد نیستند، بلکه در عصر پر فراز و نشیب غیبت، هزاران رخداد اجتماعی وجود دارد که در روایات علایم ظهور به آن‌ها اشاره‌ای نشده است. بنابراین اگر بخواهیم از اصول حاکم و معیارهای کلی دین صرف‌نظر کرده و تنها به روایات علایم ظهور اکتفا کنیم، نمی‌توانیم در رویارویی

با این رخدادهای موضع درستی اتخاذ نماییم. اما در همین شرایط با در دست داشتن هدایت‌ها و معیارهای دین می‌توانیم نسبت به رخدادهای اجتماعی موضع درستی برگزینیم. بنابراین جایگاه اصول و معیارهای دین در مقایسه با نشانه‌های ظهور جایگاهی بی‌بدیل است.

از سوی دیگر، اگر روایات علایم ظهور از نظر سند و دلالت قابل اعتماد بودند و از نظر شفافیت تطبیق بر مصداق خارجی نیز مشکلی نداشتند، باز هنوز احتمال وجود مصداق دیگر می‌رود. یعنی هنوز این احتمال وجود دارد که در آینده نیز مصداق دیگری محقق شود که روایات بر او نیز قابل تطبیق باشند و مقصود واقعی امام همین مورد دیگر بوده و نه مصداق اول؛ مگر این‌که مجموعه‌ای از نشانه‌های ظهور در کنار هم محقق شوند که در این صورت احتمال تکرار مصداق بسیار ضعیف خواهد بود. به عنوان نمونه، در شام کسی قیام کند و طبق روایات، پنج منطقه را تصرف نماید و در عراق و مدینه دست به کشتار بزند و در همان زمان مردی مصلح از یمن قیام کند و در خراسان نیز پرچم حقی افراشته شود و... که مجموعه این رخدادهای ما را مطمئن می‌کند آن‌که در شام قیام کرده، همان سفیانی است و آن‌که در یمن قیام کرده همان یمانی روایات است و دیگری همان خراسانی روایات است. البته روشن است که باز در این مورد هم اگر بخواهیم منتظر بمانیم تا این مجموعه شکل گیرد و بعد بفهمیم که باید چه کنیم، فرصت‌های بسیاری را از دست داده‌ایم، بلکه ممکن است کار از کار بگذرد؛ درحالی که اگر به معیارها و بینات و هدایت‌های دین توجه کنیم، از همان آغاز این تحرکات و حتی پیش از تحقق آن‌ها می‌دانیم باید چه کنیم و چه موضعی بگیریم. آنان که می‌خواهند

منتظر بمانند تا سفیانی، یمانی و خراسانی قیام کنند و بعد بفهمند باید چه کنند، مانند کسانی هستند که تا عمار به مسلخ نرود و کشته نشود، حق را تشخیص نمی‌دهند و به‌راستی چقدر تفاوت است میان آنان که پیش از شهادت عمارها با تکیه بر بینات و میزان‌های دین می‌دانند علی برحق است و آنان که تا خون سرخ عمار بر زمین نریزد، بیدار نمی‌شوند!

۳. اصول را نمی‌توان تفسیر نادرست کرد اما نشانه‌ها را می‌توان

نکته دیگری که اهمیت بی‌بدیل اصول و معیارهای کلی دین را در مقایسه با علایم ظهور نشان می‌دهد، این است که دست‌کم برخی از نشانه‌ها قابلیت تفسیر و تأویل نادرست، یا مشابه‌سازی دارند؛ چنان‌که معاویه کشته شدن عمار را این‌گونه توجیه کرد که چون علی او را به میدان آورد، پس قاتل عمار، علی است. یا چنان‌که در روایت آمده است، پس از ندای آسمانی که حادثه‌ای معجزه‌آسا و بسیار شگفت است، شیطان با مشابه‌سازی، صیحه‌ای خواهد زد و امر را بر بسیاری مشتبه خواهد کرد و جالب است که در روایات تصریح شده است کسانی از فتنه شیطان نجات خواهند یافت که اصول و معیارها را بدانند. تعبیر روایت چنین است:

عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: إِنَّ فُلَانًا هُوَ الْأَمِيرُ، وَ يُنَادِي مُنَادٍ: إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ. قُلْتُ: فَمَنْ يُقَاتِلُ الْمُهَدِّيَّ بَعْدَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُنَادِي: إِنَّ فُلَانًا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ - لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ - . قُلْتُ: فَمَنْ يَعْرِفُ الصَّادِقَ مِنَ الْكَاذِبِ؟ قَالَ: يَعْرِفُهُ الَّذِينَ كَانُوا يَرَوْنَ حَدِيثَنَا، وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ هُمُ الْمُحِقُّونَ الصَّادِقُونَ^۱؛

۱. الغيبة للنعمانی، باب ۱۴، ح ۲۸، ص ۲۷۲.

زراره می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ندادنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که «فلانی امیر است» و ندادنده‌ای ندا می‌دهد که «همانا علی و شیعیانش رستگارانند.» پرسیدم: با این حال، چه کسی با مهدی علیه السلام می‌جنگد؟ فرمود: شیطان ندا سر می‌دهد: «همانا فلانی - مردی از بنی‌امیه - و شیعیانش رستگارانند.» عرض کردم: چه کسی راست‌گو را از دروغ‌گو تشخیص می‌دهد؟ فرمود: کسانی که پیش از آن، احادیث ما را روایت می‌کردند و پیش از این‌که باشد می‌گفتند: خواهد بود و می‌دانستند، که همانا آنان برحق و راست‌گویند.

چنان‌که می‌بینیم بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام حتی تشخیص نشانه‌های ظهور با بازگشت به حقایق هم‌چون معیار گرفتن اهل بیت علیهم السلام و اعتقاد به حقانیت آنان‌که خود اصول و معیارهایی فراتر از نشانه‌های ظهورند قابل تشخیص خواهند بود.

۴. تقدم اصول بر نشانه‌ها در مقام تعارض

از مطالب پیش‌گفته می‌توان نتیجه گرفت که اگر میان اصول حاکم بر حرکت و نشانه‌های ظهور تعارضی درگیرد، مثلاً اگر معیارهای دینی از همراهی با یک جریان اجتماعی نهی کنند، ولی روایات علایم ظهور به پیوستن به آن دستور دهند، حتی اگر بتوانیم روایات را بر مصداق خارجی به صورت قطعی تطبیق کنیم، در این صورت اصول و ضوابط کلی مقدمند؛ زیرا اصول، ضوابطی کلی هستند که همه‌جایی، همیشگی و فراگیرند؛ اما نشانه‌ها ناظر به مصداق خارجی و توصیه‌هایی فرعی هستند. به تعبیر دیگر، اساساً نشانه‌ها برای این گفته شده‌اند که به کمک آن‌ها بتوانیم همان معیارها و هدایت‌های کلی دین را تشخیص دهیم و بر اساس آن‌ها عمل کنیم. بنابراین در مقام

تعارض، اصول و ضوابط مقدمند.

آنچه گفته شد، می‌تواند حاوی این پیام باشد که وظیفه دانشمندان دینی در امر هدایت جامعه، در مرتبه نخست تکیه بر هدایت‌ها و بینات دین است. دانشمندان دینی اگر می‌خواهند مردم را به انتظار و آمادگی ظهور برسانند و چشمه جوشان انتظار را پیوسته در اعماق جان شیعیان جاری سازند، باید بنیان این مهم را بر معارف عمیق دین، هم‌چون توجه به قدر و منزلت انسان و استعدادهای پیدای پنهان او و اوج‌هایی که برای او وجود دارد و می‌تواند به آن برسد و اضطرابی که به حجت خدا - که آگاه به تمام راه‌ها و آزاد از همه کشش‌هاست - دارد تا اوج‌هایش را به او نشان دهد و او را در مسیر ابدیت تا رسیدن به سرمنزل مقصودش همراهی کند، بنا نهند.

این نکته‌های عمیق و نظایر آن، همان هدایت‌ها و معیارهای دین هستند که آدمی اگر به آن توجه داشته باشد، لحظه‌ای از امام خود غفلت نخواهد کرد و برای دیدن او لحظه‌شماری خواهد نمود و زندگی بدون او را خسارت خواهد دید؛ تنفس در دنیایی که امامش ظاهر نیست، برای او جانکاه و طاقت‌فرسا خواهد بود و تمام سرمایه‌هایش را برای رسیدن به او هزینه خواهد کرد. برای کسی که به چنین نگاهی رسیده باشد، دیگر مهم نیست که آیا فلان علامت اتفاق افتاده است یا نه، تا با رخ دادن آن بیدار شود و امید به ظهور در دلش روشن گردد و جریان آمادگی‌اش آغاز شود. او پیش از این‌ها بیدار شده است و پیوسته در دلش به ظهور امید دارد و نه تنها جریان آمادگی برای درک محضر امامش آغاز شده است، بلکه این جریان از چنان شتابی برخوردار است که هیچ مانعی نمی‌تواند سد راه او شود.

البته بر این نکته نیز باید تأکید داشت که این به معنای بی‌اهمیت بودن نشانه‌های ظهور نیست، بلکه تنقیح و پالایش روایات علایم ظهور و تبلیغ و ترویج آن در میان جامعه، امری مطلوب و مفید است؛ هم به این دلیل که در زمان جهل و غفلت از معیارها و نیز در زمان غبارآلود بودن فضا به کار می‌آیند و هم به دلیل این که چه بخواهیم و چه نخواهیم، گاه همین نشانه‌ها دست‌آویز مدعیان فرصت‌طلب قرار می‌گیرند و به دروغ، علایم را بر خود یا دیگران تطبیق می‌دهند تا از این راه به مقصود خویش برسند. بنابراین برای شناسایی روایات صحیح از سقیم و ویژگی‌های مربوط به هر یک از علایم و راه‌های تشخیص آن، در حد امکان باید تلاش کرد. اما باید توجه کرد که دین برای هدایت، در گام نخست بر معیارها و اصول تأکید دارد. بنابر این بجاست همت خود را مصروف آن کنیم و به علایم به اندازه‌قدر و منزلت خود پردازیم، آن‌هم در پرتو اصول و نه بیش‌تر.

علایم ظهور و بدا

علایم ظهور را به چندین اعتبار می‌توان تقسیم‌بندی کرد؛ از جمله می‌توان آن‌ها را به علایم عادی و علایم معجزه‌آسا، علایمی که در طول تاریخ رخ داده‌اند و علایمی که تا کنون اتفاق نیفتاده و... تقسیم کرد. یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین این تقسیمات، که از روایات برگرفته شده، تقسیم نشانه‌های ظهور به علایم حتمی و علایم غیرحتمی است. برای نمونه، امام باقر علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند:

إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَةً وَأُمُوراً مَحْتُمَةً وَإِنَّ السُّفْيَانِيَّ مِنَ
الْمَحْتُمِ الَّذِي نَأْبُدُّ مِنْهُ؛^۱

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۶.

برخی از امور، موقوف و مشروطند و برخی محتوم و تغییرناپذیر، و سفیانی از علایم حتمی است که بی‌تردید رخ خواهد داد.

امام صادق علیه السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند:

مِنَ الْأُمْرِ مَحْتُومٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُومٍ وَمِنَ الْمَحْتُومِ خُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَبٍ^۱

برخی از امور، محتوم و تغییرناپذیرند و برخی شان غیر محتوم است. قیام سفیانی در ماه رجب، از علایم حتمی است.

شاید بتوان تقسیم علایم به حتمی و غیرحتمی را این‌گونه تحلیل کرد که دو مورد از مهم‌ترین کارکردهای نشانه‌های ظهور خاصیت امیدبخشی و شناسایی امام مهدی علیه السلام است. بر این اساس، اگر همه نشانه‌های ظهور که بالغ بر ده‌ها مورد می‌شوند حتمی بودند، خاصیت امیدبخشی از بین می‌رفت و نشانه‌های ظهور بیش از این‌که مایه امید مؤمنان باشند، باعث ناامیدی آنان می‌شدند؛ زیرا وقتی قرار است مجموعه این نشانه‌ها پیش از ظهور حتماً رخ دهند و تا این‌ده‌ها نشانه اتفاق نیفتند، ظهور رخ ندهد، ناخودآگاه عموم مردم می‌اندیشند که ما ظهور را درک نمی‌کنیم؛ چرا که تحقق ده‌ها نشانه ظهور در زمانی نزدیک به هم بعید به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، اگر همه نشانه‌ها غیرحتمی بودند، چه‌بسا هیچ‌یک از نشانه‌ها تحقق نمی‌افتاد و در نتیجه مردم برای شناسایی امام مهدی علیه السلام از میان مدعیان به مشقت می‌افتادند. به همین دلیل از یک‌سو بیش‌تر نشانه‌ها غیرحتمی هستند تا احتمال وقوع بدا در آن‌ها برود و این تلقی که ظهور نمی‌تواند در زمان ما باشد منتفی گردد و از سوی دیگر، تعداد اندکی از نشانه‌ها به

۱. همان، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۲.

حتمیت توصیف شده‌اند تا ظهور پس از تحقق آن‌ها باشد و همه مردم بتوانند به راحتی از این طریق، امام مهدی علیه السلام را شناسایی کنند. علایم غیرحتمی یا موقوف، چنان‌که از ظاهر آن برمی‌آید، نشانه‌هایی است که رخ دادن آن‌ها قطعی نیست و ممکن است به دلیل عدم تحقق شرایط و یا ایجاد مانع به وقوع نپیوندند. اما حتمی بودن علایم حتمی، به چه معناست؟ آیا این علایم ناگزیر تحقق می‌یابند، یا این‌که در آن‌ها نیز احتمال بدا وجود دارد، و در نتیجه آیا ممکن است که علایم حتمی نیز مانند نشانه‌های غیرحتمی تحقق نیابند؟ و اگر این دیدگاه درست باشد، چگونه می‌توان به آن‌ها علایم حتمی گفت؟ در این جا اندکی پیرامون این موضوع کاوش خواهیم کرد. درباره موضوع یادشده، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که به تفصیل ذکر می‌شود:

۱. دیدگاه عدم وقوع بدا در علایم حتمی^۱

براساس این دیدگاه، بدا در علایم حتمی امکان عقلی دارد، اما تحقق خارجی پیدا نخواهد کرد.^۲ به تعبیر دیگر، این دیدگاه منکر امکان بدا در علایم حتمی نیست، اما معتقد است بدا عملاً رخ نخواهد داد. مستند این دیدگاه، روایات معتبر متعددی است^۳ که با روایات

۱. الغیة للطوسی، ص ۴۳۲؛ الوافی، ج ۲، ص ۴۴۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۹ و...

۲. کسانی که بدا در علایم حتمی را نفی کرده‌اند، میان عدم وقوع بدا و عدم امکان بدا تفاوتی قائل نشده‌اند. ما بر این باوریم که آنچه قابل اثبات است، عدم وقوع بداست نه عدم امکان آن.

۳. کمال‌الدین، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۵. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید قال: حدثنا الحسين بن الحسن ابن ابان، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن عيسى بن أعين، عن المعلى بن خنيس، عن أبي عبدالله عليه السلام: قال: أن أمر السفيناني من الامر المحتوم و خروجه فى رجب».

متعدد غیر معتبر نیز تأیید می‌شود.^۱ در این روایات، به حتمی بودن برخی از نشانه‌های ظهور تصریح شده؛ از جمله، در روایت معتبری امام صادق علیه السلام فرمودند:

السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمُحْتَمِمْ وَخُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ؛^۲

درباره وثاقت محمد بن حسن نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۸۳.

درباره وثاقت حسین بن حسن نک: *رجال ابن داود*، ص ۲۷۰؛ *تعلیقه علی منهج المقال*، ص ۱۴۰.

درباره وثاقت حسین بن سعید، نک: *الفهرست*، ص ۱۱۲.

درباره وثاقت صفوان بن یحیی نک: *رجال النجاشی*، ص ۱۹۷.

درباره وثاقت عیسی بن اعین نک: همان، ص ۲۹۶.

درباره وثاقت معلی بن خنیس نک: *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۹، ص ۲۶۸؛ *قرب الاسناد*، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹. سند این روایت به این صورت است:

«أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن اسباط، قال: قلت لأبي الحسن علیه السلام جعلت فداک أن ثعلبه بن میمون حدثنی عن علی بن المغیره عن زید القمی عن علی بن الحسن علیه السلام قال: یقوم قائمنا لموافاة الناس سنة قال: (لا) یقوم القائم بلا سفیانی؟ أن أمر القائم حتم من الله و أمر السفیانی حتم من الله و لا یكون قائم ألاً بسفیانی...»

درباره وثاقت احمد بن محمد نک: *رجال الطوسی*، ص ۳۵۱.

درباره وثاقت ابن اسباط نک: *رجال النجاشی*، ص ۲۵۲.

۱. *الغیبة للنعمانی*، ص ۳۱۰ باب ۱۸، ح ۲؛ همان، ص ۳۱۲، باب ۱۸، ح ۵، و روایات دیگر.

۲. همان، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱.

سند این روایت به این صورت است:

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید ابن عقدة قال: حدثنی محمد بن المفضل بن ابراهیم بن رمانه من کتابه فی رجب سنة خمس و ستین و مائین قال: حدثنا الحسن بن علی بن فضال قال: حدثنا ثعلبة بن میمون أبو إسحاق عن عیسی بن اعین، عن أبي عبد الله علیه السلام انه قال...»

درباره وثاقت احمد بن محمد نک: *رجال النجاشی*، ص ۹۴.

درباره وثاقت محمد بن مفضل نک: همان، ص ۳۴۰.

درباره وثاقت حسن بن علی نک: *الفهرست*، ص ۹۷.

درباره وثاقت ثعلبة بن میمون نک: *رجال النجاشی*، ص ۱۱۷.

سفیانی از علایم حتمی است و قیام او در ماه رجب خواهد بود.

در روایت معتبر دیگری ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام می پرسد:

إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ خُرُوجَ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمُومِ.
قَالَ لِي: نَعَمْ وَ اخْتِلَافُ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُحْتَمُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ
الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمُومِ ...!

امام باقر علیه السلام پیوسته می فرمود: قیام سفیانی از امور حتمی است.
امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، همین طور است و اختلاف
فرزندان عباس از محتومات است و کشته شدن نفس زکیه از
محتومات است ...

روایات یاد شده، به دلایل زیر تفسیری را قوت می بخشد که
بنابراین، حتمی چیزی است که به صورت قطعی و تخلف ناپذیر رخ
می دهد؛ قطعیتی که نتیجه فقدان تمام موانع و تحقق تمام شرایط از
جمله مشیت الهی است و از این رو، بدا در آن تحقق نمی یابد:

الف) در این روایات بر حتمی بودن برخی از نشانه های ظهور
تصریح شده است؛ واژه حتمی بر اساس فهم عرفی به چیزی گفته
می شود که رخ دادن آن قطعی است. دست برداشتن از این مضمون، و

درباره وثاقت عیسی بن اعین نک: همان، ص ۲۹۶.

۱. کمال الدین، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴.

(سند این روایت به این صورت است:

حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری، عن احمد بن
محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب عن ابي حمزة الثمالي...

درباره وثاقت محمد بن موسی نک: خلاصة الاقوال، ص ۲۵۱.

درباره وثاقت عبدالله بن جعفر نک: رجال النجاشی، ص ۲۱۹.

درباره وثاقت احمد بن محمد نک: رجال الطوسی، ص ۳۵۱.

درباره وثاقت حسن بن محبوب نک: همان، ص ۳۳۴.

درباره وثاقت ابي حمزه ثمالی نک: رجال النجاشی، ص ۱۱۵.

حمل قطعی بر چیزی که احتمال بدا (عدم تحقق) در آن برود، خلاف ظاهر می‌نماید و نیازمند دلیل است.

ب) از تقابل میان علایم موقوف و حتمی که در برخی از روایات آمده، برمی‌آید که تعدادی از علایم از دایره علایم موقوف، خارج‌اند. بنابراین، حمل محتوم بر آنچه احتمال بدا در آن راه دارد، وارد کردن علایم محتوم به دایره علایم موقوف است که بر خلاف ظاهر روایات است. بلکه نتیجه این سخن، لغو بودن تقسیم‌بندی علایم به حتمی و غیرحتمی است.^۱

تفسیر یاد شده از علایم حتمی را با این روایت می‌توان تأیید کرد: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»^۲ فرموده‌اند:

أَنْهَمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتَمٌ وَأَجَلٌ مَّقْوُوفٌ. فَقَالَ لَهُ حَمْرَانٌ: مَا الْمَحْتَمُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَ مَا الْمَقْوُوفُ؟ قَالَ: الَّذِي لَّهُ فِيهِ الْمَشِيئَةُ. قَالَ حَمْرَانٌ: أَنِي لَا رَجْوَا أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السَّفِيَانِي مِنَ الْمَقْوُوفِ! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا وَاللَّهِ أَنَّهُ لَمِنَ الْمَحْتَمِ.^۳

آن‌ها دو اجل‌اند: اجل محتوم و تغییرناپذیر و اجل موقوف و مشروط. حمران پرسید: اجل محتوم چیست؟ فرمود: اجلی که جز آن نخواهد شد. حمران عرض کرد: اجل موقوف و مشروط چیست؟ فرمود: آنچه اراده خداوند در آن راه دارد و قابل تقدیم و تأخیر و برطرف شدن است. حمران عرض کرد: امیدوارم قیام سفیانی از علایم موقوف و مشروطی باشد که بدا در آن راه دارد! امام فرمودند: به خدا سوگند که چنین نیست، او از علایم حتمی است.

۱. *دراسة فی علامات الظهور و الجزیرة الخضراء*، ص ۶۰.

۲. *سوره انعام*، آیه ۲.

۳. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳.

در این روایت، امام علیه السلام اجل مسمًا را به اجل محتوم تفسیر کرده‌اند و سپس سفیانی را جزو محتوم‌ها دانسته‌اند. با مراجعه به تفسیر این آیه، روشن می‌شود که اجل مسمًا، اجلی است که تغییری در آن راه ندارد. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

... از آن‌چه گذشت، آشکار شد که اجل دو نوع است: اجل مبهم و اجل مسمًا و معین در نزد خداوند. قسم اخیر اجلی است که تغییر نمی‌پذیرد؛ زیرا مقید به «عنده» است و خداوند فرموده است: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بِأَقْبَلُ»؛^۱ «و آن‌چه نزد خداوند است باقی می‌ماند.» و این همان اجل محتوم است که تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد. خداوند می‌فرماید: «... إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۲ نسبت اجل مسمًا به اجل غیر مسمًا، نسبت مطلق منجز است به مشروط معلق. از این رو، ممکن است مشروط معلق به سبب عدم تحقق شرطی که بر آن معلق شده، محقق نشود؛ به خلاف آن‌چه مطلق و منجز است که راهی به عدم تحققش نیست.

با تدبیر در آیات گذشته و با توجه به «... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۳، این نکته آشکار می‌شود که اجل مسمًا، اجلی است که در ام‌الکتاب قرار دارد و اجل غیر مسمًا، اجلی است که در لوح محو و اثبات ثبت شده است - به زودی به این نکته خواهیم پرداخت که: ام‌الکتاب از آن جهت بر حوادث عالم خارج انطباق پذیر خواهد بود که حوادث مستند به اسباب تامه هستند و از اسباب خود تخلف نمی‌کنند، و لوح محو و اثبات از آن جهت انطباق‌پذیر بر

۱. سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. سوره یونس، آیه ۴۹.

۳. سوره رعد، آیه ۳۹.

حوادث است که حوادث مستند به علل ناقصه هستند؛ علل ناقصه‌ای که ما از آن‌ها به مقتضیات تعبیر می‌کنیم و گاهی موانعی در راه تأثیر مقتضیات پدید می‌آید و از تأثیر آن‌ها جلوگیری می‌کند.^۱

۲. دیدگاه امکان‌بدا در علایم حتمی

مقصود از امکان‌بدا در این دیدگاه تنها امکان عقلی‌بدا نیست؛ چرا که در این صورت با دیدگاه اول تفاوتی نخواهد داشت. بلکه مقصود امکان وقوعی‌بدا است؛ یعنی افزون بر امکان عقلی‌بدا، در متن واقع و خارج نیز ممکن است که علایم حتمی تحقق پیدا نکنند، و همین نکته منشأ تفاوت این دیدگاه با دیدگاه اول خواهد بود. برای نظریه امکان‌بدا در نشانه‌های حتمی ظهور، دلایلی آورده شده یا ممکن است آورده شود که ما به تفصیل آن‌ها را برمی‌شماریم:

دلیل اول: روایات

ابوهاشم داود بن قاسم جعفری می‌گوید:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عليه السلام فَجَرَى ذِكْرَ السُّفْيَانِيِّ وَ مَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتُومِ. فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمَحْتُومِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا لَهُ: فَتَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِكُلِّهِ فِي الْقَائِمِ. فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِعَادِ وَاللَّهُ لا يُخْلِفُ الْمِعَادَ؛^۲

نزد امام جواد عليه السلام بودیم. از سفیانی و روایاتی که بر آن اساس قیام او حتمی خواهد بود، سخن به میان آمد. به حضرت عرض

۱. المیزان، ج ۷، ص ۹.

۲ الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۰. سند این روایت به این صورت است:

«أخبرنا محمد بن همام قال: حدثنا محمد بن أحمد بن عبدالله الخالنجي قال: حدثنا أبوهاشم داود بن القاسم الجعفری...»

این حدیث ضعیف است به دلیل وجود محمد بن احمد بن عبدالله الخالنجی. در این باره نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۲۲.

کردم: آیا خداوند در حتمی‌ها هم بدا روا می‌دارد؟ فرمود: آری. عرض کردیم: می‌ترسیم در ظهور قائم نیز بدا روا دارد! فرمود: قیام قائم علیه السلام از وعده‌های الهی است و خداوند خلف وعده نمی‌کند.

یکی از طرفداران این دیدگاه می‌نویسد: گویا در آن اخبار، محتوم به معنای تغییرناپذیر نیست، بلکه چه بسا مراد مرتبه‌ای است از تاکید در آن که منافاتی با تغییر در مرحله‌ای از انحاء وجود آن نداشته باشد.^۱

نقد و بررسی: به استدلال فوق پاسخ‌های مختلفی داده شده است؛ از جمله نویسنده *مکیال المکارم* می‌گوید:

۱. تغییرپذیر دانستن تمام علایم ظهور، با روایات بسیار بلکه متواتر که به حتمی و تبدیل‌ناپذیری برخی از علایم تصریح دارند، منافات دارد.

۲. تغییر تمام علایم، مستلزم نقض غرض خواهد بود، و خداوند محال است که نقض غرض کند؛ زیرا غرض و منظور از قرار دادن علایم و نشانه‌ها، آن است که مردم به وسیله آن‌ها امام غایب خود را بشناسند و از هر کسی که به دروغ ادعای امامت می‌کند، پیروی نمایند. پس هرگاه تمام نشانه‌ها تغییر کند و هیچ‌یک از آن‌ها برای مردم آشکار نگردد، نقض غرض لازم می‌آید و خداوند محال است غرضش را نقض کند.

۳. هیچ‌گونه شاهد و مؤیدی برحمله محتوم بر نوعی تاکید و انصراف آن از معنای حقیقی محتوم، وجود ندارد.^۲

به پاسخ‌های پیشین می‌توان پاسخ دیگری افزود:

۴. سند روایت یاد شده، ضعیف است. بنابراین، روایات متعدد و

۱. *نجم الثاقب*، ص ۸۳۲.

۲. *مکیال المکارم*، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۵۹.

معتبری که بر اساس ظاهر آن‌ها و نیز سایر قراینی که گذشت بر قطعیت، تغییرناپذیری و حتمی بودن برخی از نشانه‌های ظهور دلالت دارند، معارضی نخواهند داشت.

حلّ تعارض ظاهری این روایت با روایاتی که تعدادی از نشانه‌های ظهور و از جمله سفیانی را از حتمیات می‌شمارند، راه دیگری نیز دارد که خواهد آمد.^۱

ب) امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»^۲ فرمودند:

إِنَّهُمَا أَجَلَان: أَجَلٌ مَّحْتُومٌ وَأَجَلٌ مَّوْقُوفٌ. فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: مَا
الْمَحْتُومُ؟ قَالَ: الَّذِي لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ. قَالَ حُمْرَانُ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ
يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ
لَمِنَ الْمَحْتُومِ؛^۳

آن‌ها دو اجل‌اند: اجل محتوم و اجل موقوف. حمران پرسید: اجل محتوم چیست؟ حضرت فرمود: آن‌چه اراده خداوند به آن تعلق گرفته است. حمران گفت: من امید دارم سفیانی از علایم موقوف باشد. امام فرمود: به خدا سوگند که چنین نیست، او از حتمیات است.

برخی با استناد به روایت یاد شده، بدا در حتمیات را ممکن شمرده‌اند؛ به این توضیح که: امام علیه السلام در این روایت، اجل محتوم را از اجل‌هایی دانسته‌اند که وابسته به اراده و مشیت خداوند است (الَّذِي لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ). بنابراین، ممکن است خداوند اراده تحقق آن را نماید و ممکن است اراده بدا در آن باره کند.^۴

۱. نک: کتاب حاضر، ص ۳۸.

۲. سوره انعام، آیه ۲.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۲، باب ۱۸، ح ۵.

۴. دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، ص ۶۳.

نقد و بررسی: روایتی که به آن استدلال شده، از کتاب الغیبه نعمانی است. البته همین روایت، در کتاب شریف بحارالانوار از کتاب الغیبه نعمانی به شکل دیگری نقل شده است؛ متن روایت طبق نقل علامه مجلسی که در بحارالانوار، چنین است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» قَالَ: إِنَّهُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتُومٌ وَ أَجَلٌ مَّوْقُوفٌ. قَالَ لَهُ حُمْرَانٌ: مَا الْمَحْتُومُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَ مَا الْمَوْقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حُمْرَانٌ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتُومِ؛^۱

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر آیه «ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» فرمود: آن‌ها دو اجل‌اند: اجل محتوم و تغییرناپذیر و اجل موقوف و مشروط. حمران عرض کرد: اجل محتوم چیست؟ فرمود: اجلی که جز آن نخواهد شد. حمران پرسید: اجل موقوف و مشروط چیست؟ فرمود: آنچه اراده خداوند در آن راه دارد و قابل تقدیم و تأخیر و برطرف شدن است. حمران عرض کرد: امیدوارم قیام سفیانی از علایم موقوف و مشروط باشد. امام فرمود: به خدا سوگند چنین نیست، او از علایم حتمی است.

آشکار است که طبق این روایت، جمله «هو الذی لله فیهِ المشیة» تفسیر اجل موقوف است، نه اجل محتوم. بنابراین، سفیانی از اجل‌هایی نیست که تقدیم و تأخیر پذیرد و برطرف شدنی باشد. بلکه از اجل‌هایی است که جز آن نخواهد شد.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳.

و البته از آن‌جا که علامه مجلسی نسخه‌شناس شایسته‌ای بوده است، به نسخه‌ای که او از آن حدیث یاد شده را نقل کرده، بیش‌تر می‌توان اعتماد کرد. و یا دست‌کم، احتمال صحت آن نیز وجود دارد، «و إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

دلیل دوم: بدا

ممکن است حتمیت نشانه‌های حتمی ظهور، به سبب مخالفت آن با اصل بدا که خاستگاه قرآنی دارد و جزو عقاید شیعه است، نفی شود. برای نظریه فوق چنین می‌توان استدلال کرد که: اعتقاد به حتمی بودن تعدادی از نشانه‌های ظهور، به معنای نفی احتمال بدا و بسته بودن دست خداوند در تغییر آن است. با وجود این که براساس آیات قرآن، دست خداوند باز است و خداوند می‌تواند در همه مقدرات تغییر و تبدیل ایجاد کند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱

خدا آن‌چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست.

نقد و بررسی: ما نیز بر این باوریم که براساس اصل بدا، احتمال تغییر و تبدیل در مقدرات وجود دارد، اما احتمال تغییر، همیشه مستلزم تغییر نیست. به بیان دیگر، بر اساس دیدگاه نخست امکان عقلی بدا در باب علایم حتمی ظهور نفی نمی‌شود، و تغییر این حوادث به دلیل فقدان شرایط یا وجود موانع، محال دانسته نمی‌شود اما طبق گزارش پیشوایان معصوم علیهم‌السلام که به حوادث آینده آگاه‌اند، از آن‌جا که همه شرایط این پدیده‌ها فراهم می‌شود و مانعی نیز سدّ

۱. سوره رعد، آیه ۳۹.

راهشان نخواهد شد، آن امکان عقلی در حد امکان باقی می ماند و لباس واقعیت به خود نمی پوشد؛ چرا که لازم نیست هر امر ممکنی تحقق یابد. با توجه به آنچه گذشت، می توان میان دو دسته از روایات پیش گفته آشتی برقرار کرد، به این توضیح که: طبق اصل بدا، دست خداوند برای تغییر و دگرگونی مقدرات بسته نیست و کسی او را بر انجام مقدرات مجبور نکرده است و او می تواند به هر شکلی که اراده می فرماید مقدرات را تغییر دهد. ما نیز معتقد نیستیم که خداوند برای تحقق نشانه های حتمی مجبور است، بلکه او می تواند به اراده خود از این رخدادها جلوگیری نماید. لیکن براساس روایات که حتمی بودن تعدادی از نشانه ها را گزارش می دهند، خداوند با اراده و اختیار خود حتماً به این حوادث جامه عمل خواهد پوشاند. روایتی هم که بر امکان وقوع بدا در سفیانی دلالت می کند، تنها به مجبور نبودن خداوند و باز بودن دست او در تغییر واقعه سفیانی دلالت دارد. اما در پاسخ این سوال که خداوند از روی اراده و اختیار چه خواهد کرد، باید گفت که بنابر روایاتی که بر حتمیت برخی از نشانه ها دلالت می کنند، خداوند با اراده و میل خود آن ها را تحقق خواهد بخشید.

دلیل سوم: همیشگی بودن احتمال ظهور

براساس برخی روایات، انتظار فرج آل محمد علیهم السلام را نمی توان به زمان خاصی منحصر نمود، بلکه در همه وقت، احتمال ظهور وجود دارد و مؤمنان باید پیوسته در هر صبح و شام، چشم به راه مهدی موعود باشند.^۱ امام صادق علیه السلام فرمودند:

تَوَقُّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً؛^۲

۱. کمال الدین، ص ۳۹۳، باب ۳۳، ح ۱۷.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۱۶۵، باب ۱۰، فصل ۳، ح ۱.

هر صبح و شام منتظر فرج باشید.

دلالت این روایات را بر امکان بدا در نشانه‌های حتمی، بدین شکل می‌توان تبیین کرد:

از سویی، رخ دادن علایم یاد شده پیش از ظهور، حتمی و قطعی است و تا این علایم تحقق نیابند، ظهور رخ نخواهد داد، و از سوی دیگر، تحقق این علایم به زمان نیاز دارد. در نتیجه، انتظار ظهور در هر صبح و شام در عمل غیرممکن خواهد بود؛ چرا که با عدم تحقق علایم، امیدی به ظهور در هر وقت نمی‌توان داشت. در صورتی که براساس روایات پیش گفته، در هر لحظه باید چشم به راه ظهور بود. پس باید گفت که در نشانه‌های حتمی نیز بدا امکان دارد تا از آن روی، ظهور، هر لحظه امکان داشته باشد و انتظارش هم ممکن گردد. استدلال فوق، به ویژه با توجه به روایاتی که خروج سفیانی را چند ماه^۱ و کشته شدن نفس زکیه را پانزده شب پیش از ظهور می‌داند،^۲ قوت بیشتری خواهد یافت. این دلیل همراه با دلیل چهارم نقد خواهد شد.

دلیل چهارم: ناگهانی بودن ظهور

براساس تعدادی از روایات، ظهور امام مهدی علیه السلام به شکل ناگهانی و در زمانی که انتظار آن نمی‌رود، رخ خواهد داد. روایات مشابهی نیز وجود دارد که طبق آن‌ها، امر فرج آل محمد علیهم السلام در یک شب اصلاح خواهد شد. این روایات هم مانند روایات دلیل سوم و به همان بیان بر امکان بدا در علایم حتمی دلالت دارند.

۱. همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳.

۲. کمال‌الدین، ص ۶۴۹، باب ۵۷، ح ۲.

امام رضا علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ الَّتِي «لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ... لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بِغَتَّةٍ»^۱

ظهور هم‌چون قیامت است که «آن را در زمان خودش فقط خداوند ظاهر می‌سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ خواهد داد.»

حضرت امام جواد علیه السلام نیز فرمودند:

... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُصْلِحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى عليه السلام؛^۲

... خداوند متعال امر فرج او (امام مهدی علیه السلام) را در یک شب اصلاح می‌کند چنان‌که امر موسی کلیم الله را در یک شب اصلاح فرمود.

نقد و بررسی: در معنای احادیث یاد شده (در دلیل سوم و چهارم)

دو احتمال وجود دارد:

۱. همیشه و در همه حال، احتمال ظهور و قیام جهانی امام مهدی علیه السلام وجود دارد، و پیوسته باید چشم به راه فرج آل محمد صلی الله علیه و آله بود. امر ظهور ممکن است که در یک شب اصلاح و امضا شده و به صورت ناگهانی اتفاق افتد.

۲. انتظار همیشگی ظهور و اصلاح امر حضرت در یک شب و ناگهانی بودن قیام جهانی آن حضرت، کنایه از سرعت شکل گرفتن این حادثه است. بر اساس این احتمال، سرعت شکل گرفتن ظهور و تحقق آن در زمانی که انتظار آن نمی‌رود، به معنای نفی علایم نیست.

۱. همان ص ۳۷۳، باب ۳۵، ح ۶.

۲. همان، ص ۳۷۷، باب ۳۶، ح ۱.

بلکه علایم حتمی نیز که متصل به ظهورند، به سرعت و در زمانی که انتظارش نمی‌رود، تحقق می‌یابند و ظهور، بلافاصله پس از آن، رخ می‌دهد.

به دیگر بیان، مراد از واژه «امر» و امثال آن که در این روایات آمده (إن الله لیصلح له أمره ...) خصوص حادثه ظهور به معنای خاص آن، یعنی اعلان حرکت جهانی حضرت پس از آمدن به مسجدالحرام و تکیه کردن به کعبه نیست، بلکه منظور فرایند ظهور است که شامل علایم حتمی متصل به ظهور نیز می‌شود. پس بنابر مفهوم روایات، فرایند ظهور شامل حوادث و رخداد‌های متعددی است، مانند: نشانه‌های حتمی متصل به آن، سپس حرکت امام مهدی علیه السلام به سمت مکه، و پس از آن، اعلان جهانی قیام، بیعت با یاران و این فرایند که از آن در روایات به «امر» یاد شده، در زمانی رخ می‌دهد که انتظارش نمی‌رود و مؤمنان باید پیوسته در انتظار تحقق این مجموعه حوادث باشند.

آنچه این احتمال را تقویت و بلکه تثبیت می‌کند این نکته است که ما حتی اگر در بحث بدا در نشانه‌های حتمی بتوانیم آن را ثابت کنیم، امکان بدا را می‌توانیم ثابت کنیم و نه ضرورت بدا را. بنابراین احتمال عدم تحقق بدا در نشانه‌های حتمی ظهور حتی بر فرض پذیرش امکان بدا، وجود دارد. و اگر احتمال عدم تحقق بدا در نشانه‌های حتمی وجود داشته باشد، باید روایات مورد نظر هم چون «توقعوا الفرج صباحاً و مساءً»، «إن الله لیصلح له امره» و ... را به گونه‌ای تفسیر کنیم که حتی بر فرض عدم وقوع بدا نیز سازگار باشد. آنچه می‌تواند این سازگاری را به وجود آورد، همان احتمال دوم است؛ یعنی مراد از این روایات این است که ظهور حضرت همراه با علائم قریب آن دفعی و

ناگهانی است و هر صبح و شام باید منتظرش بود. اگر ما از میان دو معنای یاد شده، بپذیریم که ظهور روایات در معنای اول است، ناچاریم از این ظهور دست برداریم و روایات را به معنای دوم بگیریم؛ زیرا براساس استدلال گذشته (امکان بدا غیر از وقوع بداست)، روایات باید به گونه‌ای معنا شوند که با عدم وقوع بدا نیز سازگار باشند، و تنها معنای دوم با عدم وقوع بدا سازگار است. پس حتی اگر دیدگاه امکان بدا را هم بپذیریم، باز هم روایات را جز به معنای دوم نمی‌توان حمل کرد.

افزون بر آنچه گذشت، به دلیل سوم (توقعوا الفرج صباحاً و مساءً) پاسخ دیگری نیز می‌توان داد، به این توضیح که همیشه در انتظار چیزی بودن، با امکان وقوع آن در هر زمان ملازمت ندارد، بلکه حتی با علم به عدم وقوع آن نیز سازگاری دارد؛ مانند کسی که می‌داند محبوبش یک سال دیگر از سفر برمی‌گردد، اما اشتیاق، انتظار، چشم به راهی و رفتارهای متناسب با انتظار او از همین حالا آغاز می‌شود. به همین دلیل است که منتظران حقیقی امام مهدی علیه السلام پیشوایان معصوم علیهم السلام بوده‌اند^۱ با این که می‌دانسته‌اند این رخداد پربرکت، در زمان حیاتشان اتفاق نمی‌افتد.

در پایان گفتنی است که تقریباً در تمامی موارد اصل حوادثی چون خروج سفیانی و یا کشته شدن نفس زکیه در روایات از حتمیات شمرده شده‌اند، اما سایر خصوصیات آن‌ها و از جمله فاصله آن‌ها تا ظهور، از حتمیات نیست و احتمال تحقق بدا در آن‌ها می‌رود.

آنچه گذشت کلیاتی درباره نشانه‌های ظهور بود در ادامه به ترتیب چهار نشانه از نشانه‌های حتمی ظهور بررسی می‌شوند.

۱. کمال‌الدین، ص ۳۵۲، باب ۳۳، ح ۵۰.

یمانی

اولین نشانه‌ای که در نوشتار پیش رو درباره آن به تحقیق خواهیم پرداخت، یمانی است. دلایل بسیاری به موضوع یمانی، کندوکاو درباره ابعاد مختلف این شخصیت و زوایای زندگی و جنبش او اهمیت بخشیده است؛ از جمله:

۱. تعداد زیادی از روایات در میان مجموعه احادیث علائم الظهور، فقط حدود پنج پدیده را به شکل مستقل، نشانه‌های ظهور برشمرده‌اند. بعضی از این پنج نشانه، در اندکی از روایات جای خود را به نشانه‌های دیگری می‌دهند، اما معمولاً در اصل پنج‌شماری آن نشانه‌ها، تغییری ایجاد نمی‌شود. تأکید پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بر این علائم که در برخی روایات از آن‌ها با عنوان علائم حتمی تعبیر شده و جداسازی آن‌ها از سایر نشانه‌های ظهور، دلیل بر اهمیت این نشانه‌هاست که توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. یمانی یکی از این نشانه‌هاست که معمولاً در زمره پنج علامت یاد شده، به شمار می‌رود. امام صادق علیه‌السلام در این باره فرموده‌اند:

خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْيَمَانِيُّ وَالسَّفِيَانِيُّ، وَالْمُنَادَى مِنَ السَّمَاءِ
وَوَخَسَفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ؛^۱

پیش از قیام قائم پنج نشانه رخ خواهد داد: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن [سپاه سفیانی] در سرزمین بیداء و کشته شدن نفس زکیه.

۲. هم‌چنان‌که خواهد آمد، قیام یمانی، فضیلت‌محور و اصلاح‌گر است و روایات، بر کمک به او تأکید کرده‌اند. بی‌گمان جانب‌داری از این حرکتِ ارزشی و تقویت آن، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که این شخصیت و جزئیات مربوط به جنبش او تا حد ممکن شناسایی شود.

۳. وجود ویژگی‌های مثبت در شخصیت یمانی و تکریم و تجلیلی که در کلمات پیشوایان دین از او شده، می‌تواند انگیزه‌ای برای وسوسه شیادان و فرصت‌طلبانی باشد که برای جلب عواطف و احساسات مذهبی مردم، از آن استفاده کنند. لذا، این احتمال همواره وجود داشته است که افرادی خود را یمانی معرفی کنند و از این رهگذر، عواطف، احساسات و امکانات مردم را به سوی خود جلب کنند و چه‌بسا با این عنوان تا مرز تشکیل حکومت نیز پیش بروند. از این‌رو، بجاست تا در حد ممکن جزئیات این حادثه براساس اصول علمی شناسایی شود تا بتوان در مقام تعیین مصداق، مدعیان دروغین را از یمانی واقعی شناسایی کرد. با جزئیات یاد شده اگر نتوان یمانی واقعی را شناسایی کرد، دست‌کم این معیارها برای تشخیص مدعیان دروغین کفایت می‌کند، و همین مقدار، اهمیت کندوکاو پیرامون این موضوع را به خوبی می‌نماید.

۱. کمال‌الدین، ص ۶۴۹، باب ۵۷، ح ۱.

۴. از دیگر ثمرات این بحث اثبات آن است که امامان معصوم علیهم‌السلام قیام‌های اصلاح‌طلبانه را در عصر غیبت تأیید کرده‌اند. هم‌چنان‌که خواهد آمد، پیشوایان معصوم علیهم‌السلام از یمان‌ی و جنبش او جانب‌داری کرده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که از نظر معصومان علیهم‌السلام در عصر غیبت، جنبش‌های نظامی تأیید شده نیز وجود دارند. بنابراین، دیدگاه معروفی که حرکت‌های اصلاحی را در عصر غیبت محکوم به شکست و بر خلاف میل و اراده پیشوایان دینی می‌داند، پذیرفتنی نیست، و در صورت وجود روایاتی که این اندیشه را تأیید می‌کنند، باید آن‌ها را به صورتی که با روایات یمان‌ی جمع‌پذیر باشد، تأویل کرد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تکریم اهل یمن

از دیرباز، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیشوایان دینی، یمن و اهل آن را تکریم می‌نموده‌اند. از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این خصوص چنین روایت شده است:

مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي!^۱

کسی که اهل یمن را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که با اهل یمن دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است.

و نیز فرموده‌اند:

رِجَالُ أَهْلِ الْيَمَنِ أَفْضَلُ، الْإِيمَانُ يَمَانِيٌّ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ؛^۲

مردمان یمن با فضیلت‌ترند. ایمان و حکمت، یمنی است.

آنان یمن را از آن‌روی تکریم و تعظیم می‌نمودند که مهد پرورش انسان‌های وارسته و پارسایی چون اویس قرنی بوده است، هم‌چنان‌که

۱. کمال‌الدین، ص ۵۴۱، باب ۵۰، ح ۲.

۲. الکافی، ص ۷۰ ح ۲۷.

در آخرالزمان اهل یمن علیه پلشتی‌ها و تباهی‌ها به پا خواهند خاست و در راه اقامه دین الهی و گسترش معنویت، مجاهدت خواهند کرد. رسول گرامی اسلام، به هنگام اعزام معاذ بن جبل به یمن، به وی فرمودند:

بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمٍ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ مَرَّتَيْنِ؛^۱

تو را به سوی مردمی فرستادم که قلب‌هایشان رقیق است و بر سر حق دوبار جنگ می‌کنند.

جابر بن عبدالله انصاری، در روایت دیگری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین روایت می‌کند:

گروهی از سرزمین یمن بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدند، آن حضرت فرمود:

قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيمَانُهُمْ وَمِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ
النَّاءِ يَنْصُرُ خَلْفِي وَخَلْفَ وَصِيِّ؛^۲

مردم سرزمین یمن قلب‌هایی رقیق و ایمان‌هایی استوار دارند. منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می‌کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می‌دهد، از آن‌هاست.

از آن‌جا که چنین حادثه‌ای برای پیشوایان گذشته رخ نداده، منظور پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانشین وصی ایشان کسی جز امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام نخواهد بود. بر این اساس اهل یمن در آخرالزمان، زمینه‌سازان ظهور و یاری‌کنندگان آخرین وصی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهند بود. رهبری نهضت زمینه‌سازان یمن، بر عهده شخصی است که روایات از او با نام «یمانی» یا «قحطانی» یاد کرده‌اند.

۱. المستند، ج ۵، ص ۲۳۵.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۴۶، باب ۲، ح ۱.

یمانی در آینه روایات و تاریخ

اصل ظهور مردی از سرزمین یمن در آخرالزمان، مسلم است و روایات متعددی نیز بر آن دلالت می‌کنند که برخی از آنها معتبرند. این روایات، از پیامبر اکرم ﷺ، امام علی علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام و نیز تعدادی از صحابه، هم‌چون عمار یاسر نقل شده است؛ مثلاً امام صادق علیه السلام در روایت صحیح‌ه‌ای در پاسخ به این سؤال که فرج شیعیان شما چه زمانی خواهد بود، فرمودند:

... وَ ظَهَرَ الشَّامِيُّ وَأَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ
هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ؛^۱

... هنگامی که شامی ظاهر شود و یمانی آشکار گردد و حسنی جنبش خود را آغاز کند، صاحب این امر از مدینه به سمت مکه برود.

از نخستین کتاب‌های روایی که این روایات را ذکر کرده‌اند، می‌توان به *مختصر اثبات الرجعة* از فضل بن شاذان، *کافی*، *الغیبة نعمانی*، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، *الغیبة و امالی* شیخ طوسی، و در منابع اهل سنت به *صحیح بخاری*، *صحیح مسلم* و *الفتن نعیم بن حماد* اشاره کرد. بی‌گمان تعدد این روایات و قدیمی بودن منابع آن و نیز وجود احادیث معتبر در میان مجموعه این روایات، جای هیچ‌گونه تردیدی

۱. *الکافی*، ص ۲۲۵، ح ۲۸۵. (سند این روایت به صورت زیر است:

محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن بن محبوب، عن يعقوب السراج.

درباره وثاقت محمد بن یحیی نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد نک: همان، ص ۸۲؛

درباره وثاقت ابن محبوب نک: *رجال الطوسی*، ص ۳۳۴؛

درباره وثاقت يعقوب السراج نک: *رجال النجاشی*، ص (۴۵۱).

در اصل این مسئله باقی نخواهد گذاشت. این مسئله آن قدر مسلم بوده که در طول تاریخ، افراد مختلفی با عنوان قحطانی (یمانی) دست به قیام زده‌اند. در ادامه به برخی از این افراد اشاره می‌شود:

۱. عبدالرحمن بن اشعث

مسعودی در این باره می‌نویسد:

از حوادث بزرگ عهد عبدالملک بن مروان، خلع او توسط عبدالرحمان بن اشعث بن قیس بن معدی کرب‌کندی در سال ۸۱ بود. چون لشکریان عبدالرحمان زیاد شدند و بسیاری از مردم عراق از رؤسای قبایل، قاریان و عابدان، به او پیوستند، عبدالملک را خلع کرد و مردم نیز عبدالملک را خلع کردند. این واقعه نزدیک اصطخر فارس به وقوع پیوست. وی پس از خلع عبدالملک خود را «ناصرالمؤمنین» نامید و مدعی شد که همان قحطانی است که اهل یمن در انتظار اویند؛ همو که زمام‌داری را به اهل یمن باز می‌گرداند.^۱

۲. یزید بن مله‌ب

فخر رازی علاوه بر ابن اشعث، از یزید بن مله‌ب نیز به عنوان کسی که مدعی قحطانی موعود است، یاد می‌کند.^۲

۳. عبدالرحمن بن محمد

ابن‌خلدون در ضمن حوادث مربوط به قرن چهارم هجری می‌نویسد:
آن‌گاه که المظفر (بن محمد بن عبدالله بن عامر) مُرد، برادرش عبدالرحمان جانشین او (وزیر هشام بن الحکم، المؤید بالله) شد و ملقب به «الناصر لدین الله» گردید. وی راه پدر و

۱. التنبیه و الاشراف، ص ۲۷۱.

۲. المحصول، ج ۴، ص ۳۴۸.

برادرش را در پیش گرفت و مانند آن دو، خلیفه وقت، هشام را از تصرف در امور منع می‌کرد و با او مستبدانه رفتار می‌نمود و او را در فرمان‌روایی دخالت نمی‌داد. سپس از هشام خواست که وی را ولی عهد خود معرفی کند... و هشام نیز چنین نوشت: ... امیرالمؤمنین بر آن شد تا ولی عهدش قحطانی باشد؛ همو که عبدالله بن عمر بن العاص و ابوهریره درباره‌اش از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده‌اند:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بَعْصَاهُ^۱
 قیامت برپا نمی‌شود تا این‌که مردی از قحطان که مردم را با عصایش رهبری می‌کند، خروج نماید.^۲

۴. عبدالرحیم بن عبدالرحمان

ابن‌خلدون در جایی دیگر ضمن بیان حوادث مربوط به قرن هفتم می‌نویسد:

عبدالرحیم بن عبدالرحمان بن الفرس که از طبقه علمای اندلس بود، روزی در مجلس منصور حاضر شد. سخنی تند بر زبان راند و پس از آن از مجلس خارج شد و مدتی مخفیانه زندگی کرد. پس از مرگ منصور، در منطقه «کزوله» ظاهر شد و ادعای امامت کرد و مدعی شد که همان قحطانی است که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرموده: «قیامت برپا نمی‌شود تا این‌که مردی از قحطان (یمن) قیام کند و مردم را با عصایش رهبری نماید و زمین را هم‌چنان‌که پر از ظلم شده از عدل سرشار سازد.» ناصر بن منصور سپاهی را به سوی او روانه کرد. عبدالرحیم در این نبرد پس از شکست، کشته شد و سرش به مراکش فرستاده و در آن‌جا به دار آویخته شد.^۳

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲. تاریخ، ج ۴، ص ۱۴۸.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۵۰.

۵. احمد حسن یمانی

نظر به این که این جریان مدتی است دست به تبلیغات وسیعی زده و برخی از انسان‌های ساده‌لوح را به خود جذب کرده است، بجاست درباره آن به صورت مفصل‌تر گفت‌وگو شود.

این جریان که تحت عنوان احمد حسن الیمانی وصی و فرستاده امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌ه در اواخر سال‌های حاکمیت صدام بروز کرد، پس از سقوط او با کمک برخی از باقی‌مانده‌های رژیم بعث، تشکیلات وسیعی را در مناطقی هم‌چون نجف، کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت. مؤسس جریان، شخصی به نام احمد حسن گاطع از قبیله صیامر، در حدود سال ۱۹۷۳ میلادی در منطقه‌ای به نام هویر از توابع شهرستان زبیر از استان بصره متولد شد. وی در سال ۱۹۹۹ از دانشکده مهندسی نجف فارغ‌التحصیل شد و مدتی در حوزه شهید سید محمد صدر تلمذ نمود. بنابر نقل موثق، برادر وی از نیروهای بعثی بود.

ادعاهای واهی احمد الحسن

او با این که سید نیست و اصل و نسبش از قبیله صیامر معلوم است، ولی عمامه سیاه پوشید و در مجامع عمومی ظاهر شد؛ از جمله با توجه به فیلمی که از او گرفته شده است، بر بالای منبر در یک مسجد با لباس روحانی و عمامه سیاه سخن‌رانی و ادعاهای ضد و نقیضش را مطرح کرد. کم‌سوادى از لحن او پیداست و سخن گفتن به عربی فصیح برایش مشکل است. در آن سخن‌رانی در عین این که تصریح می‌کند هیچ ادعایی ندارد و یک مرد ساده از روستایی ساده‌ای است، ادعا می‌کند: «من مایه رحمت برای اسلام، بلکه برای اهل زمینم! هر جا بروم ائمه همواره با من هستند و صریحاً می‌گویم که خداوند مرا

برگزیده و صاحب نفس مطمئنه به من متصل شده و خود، صاحب نفس مطمئنه شده‌ام. من می‌خواهم شیعیان را متحد کنم؛ از عالم و عامی. من آمادگی دارم حقایق را برای همه روشن کنم. خداوند نور است و کلام او نور است و نور او سراسر وجود مرا فرگرفته است. من هرگز شرک نمی‌ورزم و هر جا باشم خداوند با من است و در عین حال هیچ ادعایی هم ندارم.»

ادعاهای واهی او در پیامی که از در تاریخ ۲۷ شوال ۱۴۲۴ قمری طریق سایت اینترنتی خود خطاب به علما فرستاد، از این قرار است:

مرحله اول. امام مهدی علیه السلام را در عالم خواب به صورت مکرر در حرم سید محمد، فرزند امام هادی علیه السلام می‌بیند و او را امر به زیارت عسکرین علیهم السلام می‌نماید. پس از آن موفق به دیدار آن حضرت در بیداری می‌شود و او را نسبت به انحراف عملی و مالی حوزه‌ها، به‌خصوص حوزه نجف آگاه می‌کند و تحت تربیت ویژه قرار می‌دهد.

مرحله دوم. به او دستور ورود به حوزه علمیه را می‌دهد و در آن جا مأموریت می‌یابد انحرافات حوزه را مطرح کند.

مرحله سوم. در ماه شعبان سال ۱۴۲۰ قمری، امام زمان علیه السلام را برای دومین بار در حالت بیداری در کنار حرم امام حسین علیه السلام ملاقات می‌کند و به دستور امام به نجف می‌رود و دعوت خود را علنی می‌سازد. در این مرحله تعدادی از افراد با او بیعت، و جمعی او را تکذیب می‌کنند و او را به سحر و جنون و تسخیر اجنه متهم می‌نمایند. در پی آن، به شهر خود بازمی‌گردد. بعد از سقوط صدام در ماه جمادی الثانی ۱۴۲۴ قمری، دعوت خود را علناً تکرار می‌کند و تعدادی از طرفداران با او بیعت می‌کنند. در ماه مبارک رمضان همان سال از سوی امام زمان علیه السلام مأموریت می‌یابد که همه مردم زمین را

مورد خطاب قرار دهد و آن‌ها را به قیام در راه حق علیه ظالمان دعوت می‌کند.

وی در آن پیام تصریح می‌کند که من انتظار یاری علمای دینی را ندارم؛ زیرا بسیاری از آنان با لسان و سنان با آن حضرت جنگ خواهند کرد، چون با ظهور امام زمان علیه السلام بساط مرجعیت آنان در هم پیچیده می‌شود و مقصود از اوئان و اصنام، همان علماست.

وی برای اثبات حقانیت خود به چند دلیل استناد می‌کند:

۱. خواب‌های زیادی که افراد مختلف درباره او دیده‌اند؛

۲. خبر دادن از حوادث آینده، مانند سقوط صدام؛

۳. آمادگی برای مناظره با علمای اسلام، یهود و مسیحیت؛

۴. آمادگی برای مباحثه با علمای شیعه، سنی، یهودی و نصرانی.

وی در پایان پیام خود خطاب به مردم عراق چنین می‌گوید:

پدرم امام زمان علیه السلام مرا برای اهل زمین فرستاد و من دعوتم را در بین شما آغاز نمودم، در حالی که جبرائیل و میکائیل مرا تأیید می‌کنند و نصرت می‌دهند. من از شما طلب نصرت می‌کنم. اگر یاری‌ام کردید، فیها؛ و الا سابقه پدران شما روشن است. اگر مرا خذلان نمودید، صبر خواهم کرد، همان‌گونه که مسلم بن عقیل صبر کرد. من به زودی از میان شما خواهم رفت! ای باقی‌مانده‌های قاتلان حسین، اگر می‌خواستم شمر و شبت این زمان را معرفی می‌کردم. من اخبار شما را به پدرم محمد بن الحسن خواهم رساند. در آینده به هم‌راه او که جز شمشیر به شما ارائه نخواهد کرد، باز خواهم گشت.

وی در سایت انصار المهدی به آدرس: www.almahdvoon.org با

امضای «سید احمد حسن، وصی و رسول امام مهدی» در روز ۲۱

ربیع‌الثانی ۱۴۲۶ قمری، مصادف با ۱۳۸۴/۲/۹ شمسی پیامی را به

صورت سؤال و جواب منتشر می‌کند. در آن پیام با این‌که مدعی فرزندی امام مهدی و هاشمی بودن است، یمانی بودن خود را نیز این‌گونه توجیه می‌کند که «مکه از تهامه است و تهامه از یمن؛ پس محمد و آل محمد همگی یمانی هستند.» و از این ره‌گذر احادیثی را که درباره مدح یمانی و این‌که پرچم او پرچم هدایت است وارد شده را بر خود تطبیق می‌کند و در آن مصاحبه ادعای عصمت می‌نماید.

نیز در آن پیام، به حدیثی که در کتاب *الغیبة* شیخ طوسی آمده و علامه مجلسی آن حدیث و چند حدیث دیگر را در باب «خلفاء المهدی و اولاده و ما یكون بعده» در جلد ۵۳ آورده است، تمسک می‌کند. در آن حدیث، پیامبر ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام به دوازده امام معصوم علیهم السلام شیعه وصیت می‌کند و بعد از ذکر امام مهدی علیه السلام می‌فرماید:

ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى
ابْنِهِ أَوَّلِ الْمَهْدِيِّينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ أَسْمُ كَاسِمِيٍّ وَأَسْمُ أَبِي وَهُوَ
عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْأَسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ وَهُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

او ادعا می‌کند که او مصداق همان اول المهدیین و فرزند امام زمان علیه السلام است.

و در پیامی دیگر با امضای انصار المهدیین در تاریخ ۱۱ رمضان ۱۴۲۷ از نجف خطاب به مقام معظم رهبری چنین آمده است: «السی السید علی الخامنه‌ای السلام علیکم ورحمة الله و برکاته ...» در آن پیام از مقام معظم رهبری تقاضای قرائت این پیام و دادن جواب به آن می‌شوند و ادله حجیت ادعای احمد بن الحسن را با ذکر همان حدیث وصیت، خواب‌ها، مناظره‌ها و مباحله را مطرح می‌کند.

گفتنی است حدیث مزبور و سه حدیث دیگری که یکی در *کمال الدین* و دیگری در *منتخب البصائر* و سومی در *الغیبه* شیخ طوسی آمده و در آن‌ها به خروج دوازده مهدی بعد از امام زمان اشاره دارد، احادیثی شاذ در مقابل احادیث مشهور به شمار می‌روند. شیخ مفید در کتاب *الارشاد* می‌فرماید:

لَيْسَ بَعْدَ دَوْلَةِ الْقَائِمِ لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَةُ مِنْ قِيَامِ
وُلْدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ وَلَمْ يَرُدْ عَلَيَّ الْقَطْعُ وَالْتِبَاتِ وَأَكْثَرَ
الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمُضِيَ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا
يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَعَلَمَةٌ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَقِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ
وَالْجَزَاءِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ؛^۱

بعد از دولت قائم هیچ دولتی برای کسی نمی‌آید، جز آن روایتی که درباره قیام اولاد او اگر خداوند بخواهد وارد شده است. اما این روایت قطعی و ثابت نیست؛ زیرا بیشتر روایات حاکی از آن است که بعد از امام مهدی علیه السلام فقط چهل روز قبل از قیامت می‌ماند که در آن هرج و مرج پدید می‌آید و آن علامت خروج اموات و قیام قیامت برای حساب و جزاست و خداوند داناتر است.

علامه مجلسی نیز پس از ذکر آن احایث می‌نویسد:

این روایات مخالف مشهور است و راه جمع و تاویل آن از دو راه میسر است:

راه اول. این‌که مراد از دوازده مهدی «هدایت شده» همان پیامبر و سایر امامان به استثنای امام زمان باشد به این‌که حکومت آنان (در هنگام رجعت) بعد از امام مهدی علیه السلام خواهد بود و پیش از این گذشت که جناب حسن بن سلیمان این

حدیث را به همه ائمه دوازده گانه تأویل نموده و قائل به رجعت امام مهدی بعد از وفات شده است. با این تأویل می توان برخی از اخبار مختلف که درباره مدت حکومت آن حضرت وارد شده را جمع نمود.

راه دوم. این است که دوازده مهدی از اوصیای امام زمان علیه السلام هدایت گران خلق در زمان ائمه و در هنگام رجعتند؛ زیرا زمان نمی تواند از خالی از حجت باشد، اگرچه اوصیا، انبیاء و ائمه نیز حجج هستند و خداوند بلندمرتبه دانایانتر است.^۱

به هر روی، بر فرض صحت این گونه روایات و تحقق آنها در اخبار تصریح شده است که دوازده مهدی بعد از امام زمان علیه السلام به ترتیب وصی او خواهند شد و مهدی امت خواهند بود، در حالی که احمد اسماعیل گاطع که خود را مهدی اول و وصی امام زمان می نامد، پیش از ظهور امام زمان علیه السلام ظهور کرده و ادعای وصایت و مهدویت دارد. بنابراین، استناد به این گونه احادیث بی پایه است.

تشکیلات و عملکرد جریان یمانی

در کنار رهبری جریان الیمانی که بر عهده احمد اسماعیل گاطع معروف به احمد الحسن الموعود است، در این سازمان، رهبری معنوی و نظامی و رهبری سازمانی نیز وجود دارد. شیخ کاظم العقیلی مسئول شاخه نظامی و استاد عبدالرحیم ابومعاذ، مرشد و رهبر معنوی سازمان است. معاون مؤسس این جریان، شخصی به نام شیخ حیدر المنشداوی (ابن ابوفعل) از شاگردان شهید محمد صدر بود. المنشداوی

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۲. شیخ حر عاملی نیز در توضیح این روایات می نویسد: این روایات موجب قطع و یقین نمی شوند؛ زیرا نادر و اندکند و معارض های آنها فراوان است. (الایقظ من الهجعة، ص ۳۶۸)

در زمان حکومت صدام به ایران آمده بود و از علما درخواست مناظره نمود در کشور به ترویج این فکر پرداخت که توسط حکومت ایران دستگیر شد و به مدت شش ماه در زندان به سر برد. بعد از سقوط صدام به عراق برگردانده شد و ادعا نمود که وی وصی امام زمان (عبدالله بن الحسن القحطانی) است و از همه اموری که مردم اطلاع ندارند، حتی از محل قبر حضرت زهرا علیها السلام آگاه است. وی در منطقه قدیم نجف در خیابان الرسول صلی الله علیه و آله دفتری افتتاح نمود و به نشر افکار خود همت گمارد.

بعد از این اتفاقات، مؤسس جریان با صدور بیانیه‌ای، المنشداوی را تفسیق نمود و قاسم عبد حسن از عناصر سابق حزب بعث، عباس خلف الچیناوی از عناصر سازمان بدر، عباس زوری عگله و هامل محیی حمود نیز به همراه المنشداوی از این جریان خارج شدند. شیخ حیدر المنشداوی چندی پیش توسط گروهی مسلح کشته شد. از شخصیت‌های بارز طرفدار یمانی، شخصی از بیت حمامی به نام سید حسن الحمامی، فرزند سید محمد علی الحمامی متوفای ۱۹۹۸، از علمای معروف نجف بود. این شخص مرتبط با حزب بعث، ضد علمای دین و به عنوان روحانی ارشد آن گروه مطرح بود.

شعار جریان یمانی، ستاره‌ای اسرائیلی به نام داوود است. این ستاره شش ضلعی به عنوان آرم و در کنار امضای احمد الحسن الیمانی قرار می‌گیرد و امضای او در برخی از اعلامیه‌ها از این قرار است: «بقیة آل محمد الرکن الشدید احمد الحسن وصی و رسول الامام المهدی الی الناس اجمعین، المؤید بجبرئیل، المسدد بمیکائیل، المنصور بإسرافیل، ذریة بعضها من بعض، و الله سمیع علیم»، سال ۱۴۲۴.



ستاره داود، شعار یمانی

فعالیت فرهنگی جریان یمانی

این سازمان به فعالیت‌های فرهنگی بهای زیادی می‌داد و به چاپ و نشر کتاب‌هایی برای تبلیغ تفکر خود اقدام نموده است. بر اثر این تبلیغات، بسیاری از جوانان بی‌اطلاع، به این تفکر گرایش پیدا کرده‌اند و به آن‌ها تلقین شده که یمانی، نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. کتاب‌های *الجواب المنیر عبر الاثیر*، *نصیحت طلاب حوزه علمیه*، *حاکمیت خداوند نه حاکمیت مردم و کرامات و غیب‌گویی‌ها* از نوشته‌های احمد الحسن به شمار می‌رود. هم‌چنین روزنامه *القائم* و نشریه *قمر بنی‌هاشم* و منشوراتی با نام *انصار المهدی* از دیگر نشریات این جریان است.

طرف‌داران این جریان با توزیع اعلامیه‌هایی، همه علمای ایران و عراق را به مناظره دعوت نمودند. از جمله پس از سقوط صدام در سال ۱۳۸۲، هم‌زمان گروه‌هایی از جوانان عراق که به صورت غیرقانونی وارد ایران شده بودند، در نماز جمعه شهرهای اهواز، قم، کرج، مشهد و جاهای دیگر در بین صفوف افتاده و خبر از ظهور یمانی دادند، دستگیر شده و به کشورشان برگردانده شدند. در برخی از شهرها مانند قم و اهواز، مبلغان آن‌ها دست به تبلیغ مرام خود زدند که برخی از آنان موارد توسط مسئولان قضایی کشورمان بازداشت و محکوم شدند.

فعالیت نظامی جریان یمانی

این جریان، فعالیت نظامی را برای اعضای خود لازم و ضروری کرده است و عناصر خود را در باغ‌های العماره و مناطق الفاس و البتیره با انواع سلاح‌ها آموزش می‌داد. از جمله مراکز آموزش آن‌ها در منطقه صفوان در مزرعه صابر زایر شمال آلبو رحمه و نیز منطقه الهویر قرنه است. یکی از آموزش‌های آنان، سربریدن افراد بوده است. نخستین اقدام نظامی آن‌ها بعد از تصفیه برخی از عناصر منشعب مانند حیدر المنشداوی، هم‌آهنگی با جماعت جند السماء در تاسوعای سال ۱۴۲۸ قمری در منطقه الزرگه کوفه بود. در آن عملیات حدود ۲۰۰ نفر از جماعت یمانی در میان کشته‌شدگان بودند. گفتنی است با این‌که ادعاهای عقیدتی الگرعاوی رهبر جند السماء با الیمانی تضاد دارد، اولی وجود امام زمان علیه السلام را منکر می‌شده و خود را قائم آل محمد می‌دانسته و دومی خود را فرزند و وصی امام زمان می‌داند. از نظر فعالیت نظامی، به صورت هم‌آهنگ علیه دولت شیعی عراق و حوزه‌های علمیه در یک عملیات وارد شدند و سرکوب گردیدند. این امر حاکی از این است که هر دو جریان از پشت پرده توسط رهبر واحدی اداره می‌شدند و ادعاهای عقیدتی آن‌ها بی‌اساس بوده است.

بعد از حادثه فوق، جریان یمانی به صورت سری فعالیتش را ادامه داد. با سرکوب قیام الگرعاوی در منطقه الزرگه نجف، یمانی تصمیم گرفت در عاشورای سال ۱۴۲۹ قیام کند؛ اما یک ماه پیش از موعد، با دستگیری چهل نفر از پیروانش در نجف، توانایی‌اش کاهش یافته و نتوانست اقدامی را در نجف و کربلا در مراسم عاشورا انجام دهد. این گروه برنامه داشت در روز تاسوعا و بر اساس روایات، قیام کند و زائران حرمین حسینی و عباسی را قتل عام نمایند و دو حرم مقدس را

به کنترل خود درآوردند. سپس با رهبری حسن الحمامی فرزند مرحوم آیت‌الله سیدمحمد الحمامی (درگذشته ۱۴۱۹ قمری، ۱۳۷۷ شمسی) به نجف رفته و مراجع دینی را ترور کنند. سپس با ابن‌بشینه به عنوان امام مهدی بیعت کنند و فعالیت آن‌ها به سوی بصره ناصریه کشیده شود. این گروه در ساعت ۹:۳۰ صبح تاسوعا فعالیت خود را با حمله به هیئت‌های حسینی در بصره آغاز کردند و توانستند وارد مقر نفت جنوب شوند. هم‌چنین در ناصریه فعالیت خود را با حمله به تیپ واکنش سریع آغاز کردند و در پی آن، سرتیپ ابولقاء الجابری، فرمانده این تیپ و سرهنگ ابومحمد الرمیض مسئول اطلاعات کشته شدند.

پلیس نجف ۴۵ نفر از عناصر مسلح گروه ایمانی (انصار المهدی) از جمله ۱۵ رهبر و فرمانده این گروه را دستگیر کرد که حسن الحمامی رهبر مذهبی این گروه در میان دستگیرشدگان بود. حسن الحمامی اعتراف کرد گروهش قصد داشته در روز عاشورا مراجع دینی و هیئت‌های حسینی را مورد هدف قرار دهد. وی در کنفرانس خبری اعترافاتش گفته است: «این گروه دارای ده‌هزار مجاهد است و حمله به مرجعیت علمای دینی و از هم پاشیدن اوضاع امنیتی عراق را هدف خود می‌داند.» الحمامی در ادامه اعترافاتش می‌گوید: «تعدادی از عناصر این گروه مسئولیت‌هایی هم‌چون مسئول امور مالی، تبلیغاتی و نظامی را بر عهده داشتند و من امام جماعت و روحانی این گروه هستم.» وی افزوده است: «هزینه‌های ما از کشورهای خارجی و به‌ویژه امارات تأمین می‌شود و شعار ما ستاره داوود است.»

چند روز پس از حادثه یاد شده، پایگاه خبری ملف پرس از خبرگزاری‌های معتمد در عراق در خبری فاش کرد که احمد الحسن ایمانی بعد از حادثه بصره و ناصریه به کشور امارات گریخته و در

دبی اقامت گزیده است.^۱

۶. سید حسین بدرالدین الحوثی

آخرین شخصیتی که او را مدعی یمانی دانسته‌اند، سیدحسین بدرالدین الحوثی است. وی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ نماینده مجلس یمن بود و ریاست گروه جوانان مؤمن را برعهده داشت و در سال ۱۹۹۷ از یک گروه اسلامی به نام «الحق» جدا شد.

الحوثی سال گذشته با اعتراض به حمایت دولت یمن از امریکا علیه آن وارد جنگ شد و دولت یمن که برای دست‌گیری یا کشتن وی ۵۴ هزار دلار جایزه تعیین کرده بود، پس از مدت‌ها درگیری او را به همراه عده‌ای از یارانش در غاری در منطقه کوهستانی مران، نزدیک منطقه مرزی با عربستان، به قتل رساندند.^۲ مشروح این جریان را دکتر عصام العماد، رئیس مجلس اعلای شیعیان یمن این‌گونه شرح داده است:

سیدحسین الحوثی فرزند علامه سیدبدرالدین الطباطبایی الحوثی است که در شهریور گذشته پس از نود روز مقاومت در کوه‌های محاصره شده استان صعده به فیض شهادت نایل آمد. شهیدحسین الحوثی طبق عادت همیشگی، شب‌های جمعه همراه حدود هفتاد تن از شاگردانش به دامنه کوه‌ها پناه می‌برد و با خواندن دعای کمیل با خدای خویش راز و نیاز می‌کرد که نظامیان یمن با محاصره نود روزه وی و هفتاد تن از یارانش او را به شهادت رسانند.

۱. اطلاعات یاد شده درباره احمد حسن الیمانی توسط حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حیدری، امام جمعه محترم شهر اهواز و نماینده استان خوزستان در مجلس خبرگان، در تحقیقات میدانی در عراق و ارتباط با مبلغان این جریان تهیه شده است و در این‌جا لازم است از ایشان به دلیل این‌که این اطلاعات را در اختیار ما گذاشت تشکر و تقدیر نماییم.

۲. سایت شریف‌نیوز، ۱۳۸۴/۹/۱۲.

حکومت یمن ابتدا برای جلوگیری از افزایش محبوبیت روزافزون الحوثی، مدعی شد که وی ادعای نبوت کرده است. ولی این راه کار نتوانست مردم را فریب دهد. آن گاه گفتند وی ادعای امامت کرده اما این ترفند هم کارآیی نداشت. سپس تلاش کردند تا با کمک رسانه‌های دولتی این گونه شایعه کنند که وی ادعای یمانیت کرده است، ولی این هم نتوانست در علاقه شیعیان یمن به وی خللی ایجاد کند.

در برخی از احادیث معصومین علیهم‌السلام آمده است؛ شخصی که در آستانه ظهور امام مهدی علیه‌السلام از یمن قیام می‌کند و مردم را به سوی هدایت یافته‌ترین مذاهب فرا می‌خواند، حسن یا حسین نام دارد. حکومت یمن با استناد به این احادیث، ادعا کرده بود که سیدحسین الحوثی همان یمانی موعود است، زیرا نامش حسین و مذهبش شیعه دوازده امامی است. در حالی که خود وی هیچ‌گاه چنین ادعایی نکرده بود.^۱

با توجه به ویژگی‌هایی که در ادامه برای یمانی واقعی خواهیم شمرد، در بطلان دعوای مدعیان یاد شده نمی‌توان تردید کرد، اما اصل طرح این ادعا در تاریخ و پذیرش آن نزد عده فراوانی از مسلمین، ریشه‌دار بودن اعتقاد به قیام مردی از یمن در آخرالزمان را نشان می‌دهد. این ارتکاز ذهنی مسلمین، تنها از کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سرچشمه می‌گیرد، هم‌چنان‌که از وجود مدعیان دروغین مهدویت و روی آوردن بسیاری از افراد جامعه اسلامی به آنان، به اصالت اندیشه مهدویت می‌توان پی برد.

یمانی و حتمیت

یکی از تقسیمات معروف نشانه‌های ظهور که ریشه در روایات

۱. همان، ۱۳۸۴/۲/۱۰.

دارد، تقسیم علایم به حتمی و غیرحتمی است. نشانه‌های حتمی، حتماً پیش از ظهور تحقق می‌یابند، اما در نشانه‌های غیرحتمی احتمال عدم تحقق نیز وجود دارد. آیا جنبش یمانی نیز از نشانه‌های حتمی ظهور است، یا غیرحتمی؟ در میان مجموعه احادیثی که نشانه‌های ظهور را به حتمی و غیر حتمی تقسیم کرده‌اند، در دو روایت به حتمی بودن قیام یمانی تصریح شده است. شیخ نعمانی روایت اول را به سند خود و در کتاب الغیبه، از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

النِّدَاءُ مِنَ الْمَحْتَمِ وَالسُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتَمِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتَمِ وَ
 قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتَمِ وَكَفُّ يَطْلَعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ
 الْمَحْتَمِ؛^۱

ندای آسمانی از نشانه‌های حتمی است و سفیانی و یمانی و کشته شدن نفس زکیه و کف دستی که از افق آسمان نمایان می‌شود نیز از نشانه‌های حتمی هستند.

در نسخه کتاب الغیبه نعمانی که مرحوم غفاری آن را تصحیح کرده، روایت به شکل فوق آمده، اما در کتاب‌های بحار الانوار^۲ و اثبات الهداة^۳ که این روایت را از الغیبه نعمانی روایت کرده‌اند، جمله «الیمانیُّ مِنَ الْمَحْتَمِ» وجود ندارد. براین اساس، روایت یاد شده علاوه بر ضعف سند از مشکل اختلاف نسخ نیز رنج می‌برد، و از این رو، نمی‌توان بر مبنای آن قاطعانه قضاوت کرد.

حدیث دوم را که شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة به سند خود از عمر بن حنظله و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده، چنین است:

۱. الغیبه للنعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۱. (این حدیث ضعیف است به دلیل وجود عبیدالله

بن موسی و...); نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، باب ۲۵، ح ۹۸.

۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۵، باب ۳۴، فصل ۹، ح ۹۹.

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ أَلْيَمَانِيُّ وَالسَّقْيَانِيُّ وَالصَّيْحَةُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ^۱

پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی وجود خواهد داشت: یمانی، سفیانی، صیحه آسمانی، کشته شدن نفس زکیه و فرورفتن در سرزمین بیداء.

علاوه بر شیخ صدوق، شیخ کلینی در *کافی*^۲ و شیخ نعمانی در *الغیبه*^۳ نیز همین روایت را به اسناد خود از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند، اما در این دو کتاب واژه «محتومات» وجود ندارد.

۱. *کمال‌الدین*، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۷. (سند این حدیث به این صورت است:

محمد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن ابان، عن الحسين بن سعيد، عن محمد ابی عمیر، عن عمر بن حنظلة.

درباره وثاقت محمد بن حسن نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۸۳؛

درباره وثاقت حسین بن حسن نک: *رجال ابن داود*، ص ۲۷۰؛

درباره وثاقت حسین بن سعید نک: *الفهرست*، ص ۱۱۲؛

درباره وثاقت محمد بن ابی عمیر نک: همان، ص ۴۰۴؛

درباره وثاقت عمر بن حنظلة، نک: *مسالك الافهام*، ج ۷، ص ۴۴۲؛ *کتاب البيع*، ج ۲، ص ۴۷۶).

۲. *الکافی*، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳. سند این روایت به این صورت است:

محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن حکم، عن ابی ایوب الخزاز، عن عمر بن حنظلة.

درباره وثاقت محمد بن یحیی نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد نک: همان، ص ۸۲؛

درباره وثاقت علی بن حکم نک: *الفهرست*، ص ۲۶۳؛

درباره وثاقت ابی ایوب خزاز نک: *رجال النجاشی*، ص ۲۰؛

درباره وثاقت عمر بن حنظلة، نک: *مسالك الافهام*، ج ۷، ص ۴۴۲؛ *کتاب البيع*، ج ۲، ص ۴۷۶).

۳. *الغیبه للنعمانی*، ص ۲۶۱ ب ۱۴، ح ۹. (این روایت مرسله است).

از آن‌جا که هر سه روایت یاد شده را از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، نمی‌توان آن را بیش از یک حدیث دانست. از میان این سه نقل، روایت نعمانی سند معتبری ندارد، اما روایت *کافی* معتبر است، هم‌چنان‌که به نظر می‌رسد، نقل شیخ صدوق نیز از نظر سندی اطمینان‌پذیر است. بنابراین، در برابر ما یک روایت با دو نقل متفاوت وجود دارد: در یک نقل «خمس علامات قبل قیام القائم» است و در نقل دیگر «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عِلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ».^۱

در پاسخ به این سؤال که کدام یک از آن‌ها بر دیگری ترجیح دارد، باید گفت:

(الف) سند روایت *کافی* از سند روایت *کمال‌الدین* معتبرتر است، زیرا در سند *کمال‌الدین*، حسین بن حسن بن ابان وجود دارد که این شخصیت در کتاب‌های رجالی قدما توثیق نشده است، اما ابن داود وی را توثیق کرده است.^۱

مرحوم آیت‌الله خوبی نیز بر اساس وقوع در اسناد *کامل‌الزیارات* ایشان را توثیق کرده،^۲ لیکن از مبنای خود عدول نموده‌اند.^۳ تردید در وثاقت شخصیت یاد شده، باعث می‌شود که روایت کتاب *کافی* از روایت کتاب *کمال‌الدین*، دست‌کم معتبرتر باشد.

(ب) بر فرض که اعتبار سند این دو روایت به یک اندازه باشد، باز هم روایت کتاب *کافی* ترجیح دارد، زیرا مطلب مورد نظر از موارد دوران امر بین زیاده و نقیصه است و بر اساس بنای عقلا در این‌گونه موارد، اصل عدم زیاده، بر اصل عدم نقیصه مقدم است. آیت‌الله خوبی

۱. رجال ابن داود، ص ۲۷۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۳۱.

۳. المفید فی معجم رجال الحدیث، ص ب.

در این باره می‌فرماید:

[هنگامی که یک حدیث به دو صورت روایت شده باشد، به گونه‌ای که یک روایت مشتمل بر زیاده و دیگری فاقد آن زیاده باشد] بنای عقلا بر عمل به زیاده است، چون گاهی انسان یک یا دو کلمه را فراموش می‌کند، اما این که از روی فراموشی یک یا دو کلمه را به روایت اضافه کند، بسیار بعید است.^۱

اما علی‌رغم بنای عقلا بر تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه، به نظر می‌رسد موضوع مورد بحث ما از مصادیق قاعده یاد شده نباشد، چون با نگاهی گذرا به روایات علائم الظهور به سادگی می‌توان دریافت که در بسیاری از این روایات تعدادی از علایم، محتوم خوانده شده‌اند. برای نمونه امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

مِنَ الْأَمْرِ مَحْتُومٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُومٍ وَمِنَ الْمَحْتُومِ خُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَبٍ؛^۲

برخی از امور حتمی و برخی غیر حتمی‌اند و یکی از امور حتمی خروج سفیانی در ماه رجب است.

مسئله تقسیم نشانه‌های ظهور به حتمی و غیر حتمی، آن قدر مسلم بوده است که گاهی اصحاب ائمه علیهم السلام از حتمی یا غیر حتمی بودن برخی از نشانه‌ها سؤال می‌کردند. این سؤالات نشان‌دهنده مسلم بودن اصل تقسیم نشانه‌ها به حتمی و غیر حتمی است.

افزون بر این، از میان نشانه‌های ظهور معمولاً پنج علامت در کنار هم ذکر می‌شوند و گاهی این پنج علامت به حتمیت توصیف شده‌اند،

۱. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۱ باب ۱۸، ح ۲.

مثلاً ابو حمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمودند:

نَعْمَ وَ النَّدَاءُ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا مَحْتُومٌ وَ
اِخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الدَّوْلَةِ مَحْتُومٌ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مَحْتُومٌ
وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مَحْتُومٌ؛^۱

بله و ندای آسمانی حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، اختلاف بنی عباس بر سر حکومت حتمی است، کشته شدن نفس زکیه حتمی است و خروج قائم آل محمد علیه السلام حتمی است.

از آن‌چه گذشت، روشن شد که توصیف بخشی از علایم ظهور به محتوم، در فرهنگ روایات متداول و شایع بوده و گاهی پنج نشانه به حتمیت توصیف می‌شده‌اند، و از آن‌جا که در روایت مورد بحث، پنج نشانه در کنار هم ذکر شده، و بسیاری از این علایم در جاهای دیگر به محتوم توصیف شده‌اند،^۲ بعید نیست که یکی از راویان این حدیث بر اساس مرتکبات ذهنی خود و از روی سهو، واژه محتوم را به روایت افزوده باشد. نظیر این مطلب را مرحوم نائینی در مورد حدیث «الاضْرَرَّ وَ لَاضِرَّار» بیان کرده‌اند. ایشان در این باره می‌گوید: روایتی که نزد شیعه و اهل سنت شهرت دارد، این کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است: «الاضْرَرَّ وَ لَاضِرَّار»، بدون افزودن کلمه «فی الاسلام» یا «علی المؤمن»؛ زیرا در مقام تعارض میان زیاده و نقیصه، بنای اهل حدیث و درایه بر تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه است، یعنی حکم بر این‌که آن زیاده در واقع وجود داشته و از روایت دیگری که آن

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. الغیة للنعمانی، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵؛ کمال‌الدین، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴.

زیاده را ندارد، ساقط شده است، و بسیار بعید می‌نماید که راوی از پیش خود چیزی را بر حدیث اضافه کند، اما سقوط کلمه‌ای از حدیث خیلی بعید نیست. لذا بر اساس اصل عدم غفلت، حجیت هر دو اصل، منافاتی ندارد، اما در این بحث خصوصیتی وجود دارد که به دلیل آن، اصل عدم نقیصه بر اصل عدم زیاده مقدم است، زیرا اگر منشأ حجیت این دو اصل، بنای عقلا باشد و اگر منشأ تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه همان چیزی باشد که توضیح داده شده، (غفلت یکی از راویان و اضافه کردن چیزی بر حدیث بعیدتر است از این که راوی دیگری غفلت کند و چیزی را فراموش نماید)، این مطلب مخصوص زیاده‌هایی است که از ذهن دور است، نه معانی و واژه‌های مأنوس و متداول. بر این اساس، کلمه «فی الاسلام» یا «علی المؤمن» از مصادیق قاعده‌ای نیست که نزد اهل حدیث و درایه مسلم است (تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه).

اما واژه اول (فی الاسلام): اگر نقل به معنا در احادیث مربوط به احکام شرعی، نه خطبه‌ها و دعاها، جایز باشد این امکان وجود دارد که راوی هنگامی که قضیه‌ای را از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کند واژه فی الاسلام را به آن بیفزاید، زیرا نفی ضرر از آن جا که از مجعولات شرعی است راوی گمان می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ آن را در اسلام نفی کرده‌اند؛ خصوصاً با توجه به این که این واژه در غالب احکام آن حضرت وجود دارد؛ مانند:

لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ، لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ، لَا إِخْصَاءَ فِي الْإِسْلَامِ
و امثال آن. پس راوی از پیش خود نفی ضرر را با نفی صرورة قیاس کرده است...»^۱

۱. منية الطالب (تقریرات درس محقق نائینی) ج ۳، ص ۳۶۳.

از کلمات مرحوم نائینی چنین برمی آید که تقدیم اصل عدم زیاده در مواردی است که این زیاده، شایع و متداول نباشد. به نظر می‌رسد که در فضای روایات علائم الظهور، واژه محتوم از واژه‌های شایع و مأنوس بوده، و از این رو، قاعده تقدیم اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه در آن جاری نیست.

ج) کتاب *کافی* نسبت به تمام کتاب‌های حدیثی و از جمله *کمال‌الدین* ضابط‌تر است.^۱ از این رو، روایت *کافی* بر روایت *کمال‌الدین* ترجیح دارد.

خلاصه، بر اساس این قراین سه‌گانه، روایت کتاب *کافی* که واژه محتومات در آن نیامده بر روایت *کمال‌الدین* ترجیح دارد و از این رو حتمی بودن جنبش یمانی، اثبات‌پذیر نیست.

نام یمانی

در مورد نام واقعی یمانی حدیثی از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به دست ما نرسیده است. عدم تصریح به نام این شخصیت می‌تواند به دلیل حفاظت از جان او و در امان ماندن او از سوءقصد‌های احتمالی باشد تا این شخصیت بزرگ بتواند در زمان مقرر، رسالت مقدس خود را به انجام رساند. اما در کلمات غیرمعصومان و در منابع اهل سنت اشاره‌هایی به نام این شخصیت شده است، از جمله:

علامه مجلسی از کتاب *مشارق الانوار* بررسی از کعب بن حارث از سطح کاهن چنین روایت می‌کند:

... ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ صَنْعَاءِ الْيَمَنِ أَبْيَضُ كَالْقَطْنِ اسْمُهُ حَسِينٌ أَوْ حَسَنٌ فَيَذْهَبُ بِخُرُوجِهِ عَمْرُ الْفِتَنِ فَهُنَاكَ يَظْهَرُ مُبَارَكًا زَكِيًّا وَ هَادِيًا مَهْدِيًّا؛^۲

۱. جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۲.

... سپس از صنایع یمن مردی سفید، بسان پنبه به نام حسین یا حسن قیام می‌کند و با قیام او سختی فتنه‌ها پایان می‌یابد. در این هنگام شخصیت مبارک و پاک و هدایت کننده و هدایت شده ظهور می‌کند.

ابن حجر در شرح حدیث: «لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من قحطان»^۱ از پیامبر ﷺ می‌نویسد:

نام این شخصیت را پیدا نکردم، لیکن قرطبی احتمال داده است که نام وی جهجاه باشد، زیرا مسلم پس از نقل روایت فوق با سند دیگری از ابوهریره از پیامبر چنین نقل کرده است: «لا تذهب الايام والليالي حتى يملك رجل يقال له جهجاه؛ روزها و شب‌ها به پایان نمی‌رسند تا مردی که به او جهجاه گویند به حکومت رسد.»^۲

ابن حجر در جای دیگر در مورد نام قحطانی (یمانی) می‌نویسد:

در کتاب *التيجان* ابن هشام مطالبی یافتیم که نشان می‌دهد نام و سیره قحطانی و زمان قیام او مشخص بوده است. ابن هشام می‌نویسد: عمران بن عامر، کاهن و پادشاهی بزرگ بود که عمری طولانی داشت. وی هنگام مرگ به برادرش عمر بن عامر، معروف به مزیقیا گفت: خداوند دو غضب و دو رحمت برای اهل یمن دارد: غضب اول: ویران شدن سد مآرب و در نتیجه خراب شدن شهرها بود، غضب دوم: تصرف یمن توسط حیشه. اما رحمت اول: مبعوث شدن پیامبری از تهامه با نام محمد است که به رحمت مبعوث می‌شود و بر مشرکان پیروز می‌گردد، رحمت دوم: زمانی است که خانه خدا ویران شود. در

۱. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۹۷.

آن حال خداوند مردی را که به او شعیب بن صالح گفته می‌شود بر می‌انگیزد و ویران‌کنندگان را از آن‌جا بیرون کرده و نابود می‌نماید، تا این‌که در دنیا جز در سرزمین یمن ایمانی یافت نشود.^۱

مسعودی نیز پس از این‌که سر بر تافتن عبدالرحمان بن محمد بن اشعث را از فرمان عبدالملک مروان نقل می‌کند، می‌گوید:
او خود را ناصرالمؤمنین نام نهاد و مدعی شد که همان قحطانی است که اهل یمن در انتظارش هستند. اوست که زمام‌داری را به اهل یمن باز می‌گرداند. وقتی به او گفته شد که نام قحطانی بر سه حرف است، در پاسخ گفت: نام من عبد است و «الرحمان» جزو اسم من نیست.^۲

آن‌چه گذشت، تنها برای آشنایی با دیدگاه دانش‌مندان و محدثان در مورد نام یمانی بود، اما از نظر ضوابط علمی نمی‌توان به مطالب یاد شده اعتماد کرد، زیرا از معصوم صادر نشده و از اسناد متقنی برخوردار نیستند. بنابراین، در مورد نام یمانی نمی‌توان اظهارنظر قاطعانه‌ای کرد.

حال سؤال اساسی این است که اگر در روایات نام این شخصیت نیامده، با چه واژه‌هایی به او اشاره شده و درباره‌ او سخن گفته شده است؟ در پاسخ باید گفت، واژه‌هایی که برای اشاره به این شخصیت به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از:

۱. یمانی: در اکثر قریب به اتفاق روایات ائمه علیهم‌السلام این واژه به کار رفته است، مثلاً وقتی از امام باقر علیه‌السلام سؤال شد که قائم شما چه زمانی

۱. همان، ج ۱۳، ص ۶۷.

۲. التنبیه و الاشراف، ص ۲۷۱.

ظهور خواهد کرد، فرمودند:

إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ ... وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَانِيِّ
مِنَ الْيَمَنِ وَخَسْفَ بِالْبَيْدَاءِ...^۱

هنگامی که مردان شبیه زنان شوند ... و سفیانی از شام و یمانی
از یمن قیام کند و فرورفتن در سرزمین بیداء رخ دهد....

۲. منصور الیمانی و منصور: از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

إِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ عَلَى الْإِبْقَعِ وَالْمَنْصُورِ الْيَمَانِيِّ، خَرَجَ التُّرْكُ
وَالرُّومُ فَظَهَرُوا عَلَيْهِمُ السُّفْيَانِيُّ؛^۲

چون سفیانی بر ابقع و منصور یمانی پیروز شود، ترک و روم
قیام می کنند و سفیانی بر آنها نیز پیروز می شود.

در حدیث دیگری فرموده اند:

... ثم يسير اليهم منصور اليماني من صنعاء بجنوده؛^۳

... سپس منصور یمانی هم راه سپاهیان از سوی صنعاء به سوی
آنها رهسپار می شود.

در روایتی از خروج مردی از یمن که یاری دهنده جانشین پیامبر
است، با عنوان منصور یاد می شود. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایت در
وصف اهل یمن فرموده اند:

قوم رقيقة قلوبهم راسخ ايمانهم و منهم المنصور يخرج في سبعين
الفا ينصر خلفي و خلف وصيي؛^۴

۱. کمال الدین، ص ۳۳۱، باب ۳۲، ح ۱۶.

۲. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

۳. همان، ص ۲۷۶.

۴. الغيبة للنعمانی، ص ۴۶، باب ۲، ح ۱.

مردم سرزمین یمن قلب‌هایی رقیق و ایمان‌هایی استوار دارند. منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می‌کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می‌دهد، از آن‌هاست.

عبدالله بن عمر بن عاص نیز خطاب به اهل یمن چنین گفته است:

ای اهل یمن! شما گمان می‌کنید منصور از شماست؟ سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، چنین نیست، بلکه پدر او قریشی است...^۱

به نظر می‌رسد منظور عبدالله از منصور همان مرد یمنی معروف (قحطانی) باشد که ابوهریره درباره‌اش از پیامبر ﷺ چنین روایت کرده است:

لا تقوم الساعةُ حتى يخرجَ رجلٌ من قحطان؛^۲

قیامت برپا نمی‌شود تا این که مردی از یمن قیام کند.

هم‌چنان که خواهد آمد، قحطانی تعبیر دیگری از یمانی است. واژه منصور نیز به همین شخصیت اشاره دارد.

البته نمی‌توان ادعا کرد که واژه منصور در تمامی روایات به یمانی اشاره دارد، اما این مطلب حداقل در بخشی از روایات پذیرفتنی است و آنچه در این میان معیار قضاوت است، قراین داخلی و خارجی روایات است.

۳. الخليفة اليماني: از ارطاة چنین نقل شده است:

على يَدَي ذلِكَ الخليفةِ اليمانيِّ الَّذِي تَفْتَحُ القسطنطينيةُ و روميَّةُ

على يَدِهِ يخرجُ الدجالُ و في زمانه يَنزِلُ عيسى بنُ مريمَ ﷺ؛^۳

۱. الفتن، ص ۶۶.

۲. صحيح البخاري، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳. الفتن، ص ۲۵۳.

در زمان آن پیشوای یمانی که استانبول و روم به دست او فتح می‌شود، دجال ظهور می‌کند و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نزول می‌نماید.

واژه یاد شده در کلمات پیشوایان دینی به کار نرفته است.

۴. قحطانی: به جز واژه «یمانی» و «منصور الیمانی» و «الخلیفة الیمانی» که به مردی از اهل یمن تصریح دارند، به احتمال قوی واژه «قحطانی» که در روایات متعددی خصوصاً در منابع اهل سنت آمده نیز به همین شخصیت اشاره دارد، زیرا قحطانی تعبیر دیگری از یمانی است. ابن منظور می‌نویسد: «قحطان پدر اهل یمن است و منسوب به آن طبق قیاس قحطانی است.»^۱

طریحی نیز می‌نویسد: «عرب بن قحطان اولین کسی است که به عربی سخن گفت و او پدر تمام یمنی‌هاست.»^۲

ابن حجر نیز در این باره می‌نویسد: «نسب تیره‌های مختلف یمن از حمیر، کنده، همدان و دیگران به قحطان منتهی می‌شود.»^۳ علاوه بر آنچه گذشت، از روایات متعددی نیز مطلب یادشده اثبات می‌شود. برای نمونه، در روایتی قحطان و یمن در کنار هم ذکر شده و شخصیت مورد نظر به هر دو نسبت داده شده است: ابن حماد به سند خود از کعب چنین روایت می‌کند:

يكون بعد المهدي خليفة من اهل اليمن من قحطان اخوالمهدي في دينة يعمل بعمله و هو الذي يفتح مدينة الروم؛^۴

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۹۷.

۴. الفتن، ص ۲۴۵.

بعد از مهدی حکم‌رانی از اهل یمن از قحطان خواهد بود که در دین‌داری شبیه مهدی خواهد بود و مانند او رفتار خواهد کرد. او همان کسی است که روم را فتح خواهد کرد.

مناوی از بسطامی چنین نقل می‌کند: «قبل از نزول عیسی علیه السلام مردی که به او اصبه‌گفته می‌شود در منطقه جزیره خروج می‌کند و مردی از شام به نام جرهم بر او می‌شورد. پس از آن مردی از یمن به نام قحطانی خروج می‌کند. در همین زمان به ناگاه سفیانی از غوطهٔ دمشق قیام می‌کند. نام او معاویه بن عنبسه است... اولین کسی که با او مقابله می‌کند، قحطانی است ولی او شکست می‌خورد.»^۱

باز از کعب چنین روایت شده است:

«اولین کسی که خروج می‌کند و مناطق مختلف را به تصرف در می‌آورد، اصبه است. او از منطقهٔ جزیره قیام خود را آغاز می‌کند. پس از او جرهمی از شام و قحطانی از یمن خروج می‌کنند. در حالی که این سه نفر با ستم درصدد تسلط بر مواضع خود هستند، سفیانی از دمشق قیام می‌کند.»^۲

روایات یاد شده از معصوم صادر نشده‌اند و در جزئیات مسئله با آنچه بعد اثبات خواهد شد تفاوت دارند، لیکن این مسئله را ثابت می‌کنند که بر اساس برداشت محدثان و راویان، قحطانی همان یمانی است، چون خصوصیات یمانی هم‌چون قیام از یمن، هم‌زمانی با سفیانی، جنگ و درگیری با سفیانی و برخورداری از شخصیتی مثبت که در روایات اهل بیت علیهم السلام از خصوصیات یمانی شمرده شده، در این روایات به قحطانی نسبت داده شده است. بنابراین، به نظر می‌رسد در

۱. فیض‌القدیر، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۴۸۴.

ترسیم ابعاد مختلف جنبش یمانی می‌توان از روایات قحطانی نیز بهره جست. این برداشت را برخی از نویسندگان معاصر نیز تأیید کرده‌اند.^۱ علی‌رغم دیدگاه برخی از نویسندگان معاصر و نیز قراینی که بر اتحاد قحطانی و یمانی دلالت می‌کردند، در میان مجموعه سخنان پیشوایان دینی یک حدیث نیز وجود دارد که بر تفاوت شخصیت یمانی و قحطانی دلالت می‌کند. روایت یاد شده بدین قرار است:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

أولُ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أَصْهَبُ بْنُ قَيْسٍ... ثُمَّ يَخْرُجُ الْجَرْهَمِيُّ مِنَ الشَّامِ وَيَخْرُجُ الْقَحْطَانِيُّ مِنَ بِلَادِ الْيَمَنِ وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ شَوْكَةٌ عَظِيمَةٌ فِي وَلَا يَتِيهِمْ وَيَغْلِبُ عَلَى أَهْلِهَا الظُّلْمَ وَالْفِتْنَةَ مِنْهُمْ فَيَنْهَضُ كَذَلِكَ يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ... السَّفِيَانِيُّ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ... وَقَدْ يَكُونُ خُرُوجُهُ وَخُرُوجُ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ مَعَ الرِّيَاطِ الْبَيْضِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَشَهْرٍ وَاحِدٍ وَسَنَةٍ وَاحِدَةٍ. فَأَوَّلُ مَنْ يِقَاتِلُ السَّفِيَانِيَّ الْقَحْطَانِيُّ فَيَنْهَزُهُمْ وَيَرْجِعُ إِلَى الْيَمَنِ وَيَقْتُلُهُ الْيَمَانِيُّ... فَيَنْهَضُ الْيَمَانِيُّ لِدَفْعِ شَرِّهِ فَيَنْهَزُ السَّفِيَانِيَّ بَعْدَ مُحَارَبَاتٍ عَدِيدَةٍ وَمَقَاتِلَاتٍ شَدِيدَةٍ فَيَتْبَعُهُ الْيَمَانِيُّ فَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ وَهَزِيمَةُ السَّفِيَانِيِّ فَيَجِدُهُ الْيَمَانِيُّ فِي نَهْرِ اللَّوِّ مَعَ ابْنِهِ فِي الْأَسَارِيِّ فَيَقْطَعُهُمَا إِرْبَاءً إِرْبَاءً ثُمَّ يَعِيشُ فِي سُلْطَنَتِهِ فَارِغًا مِنَ الْأَعْدَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً ثُمَّ يُفَوِّضُ الْمُلْكَ بِابْنِهِ السَّعِيدِ وَيَأْوِي مَكَّةَ وَيَنْتَظِرُ ظُهُورَ قَائِمِنَا عليه السلام حَتَّى يَتَوَقَّى فَيَقْتُلِي ابْنَهُ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ فِي مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ قَرِيبًا مِنْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَهُمَا يَرْجِعَانِ إِلَى الدُّنْيَا بِدَعَاءِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ زُرَّاءُ: فَسُئِلَتْهُ عَنْ مَدَّةِ مَلِكِ السَّفِيَانِيِّ قَالَ عليه السلام: تَمَدُّ عَشْرِينَ سَنَةً؛^۲

اولین فردی که خروج می‌کند، مردی است که به او اصهب بن قیس گفته می‌شود... سپس جرهمی از شام و قحطانی از مناطق

۱. همان، ص ۲۹۹؛ یمانی رایة هدی، ص ۲۹.

۲. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از: مجله تراثنا، سال دوم، شماره ۴، ص ۴۵۵.

یمن بپا می‌خیزند. هر یک از این سه در سرزمین‌های خود دارای شوکت و عظمت‌اند و به مردم سرزمین خود ظلم و ستم روا می‌دارند... پس از آن سفیانی از سرزمین خشک خروج می‌کند... خروج او با خروج یمانی از یمن با پرچم‌های سفید در یک روز و یک ماه و یک سال خواهد بود. اول کسی که با سفیانی جنگ می‌کند، قحطانی خواهد بود، اما قحطانی شکست می‌خورد و به یمن می‌گریزد و به دست یمانی کشته می‌شود... پس یمانی برای دفع شرّ سفیانی قیام می‌کند و سفیانی پس از جنگ‌های فراوان و درگیری‌های شدید می‌گریزد. در نهایت که جنگ‌ها و گریختن سفیانی بسیار می‌شود، یمانی، او و پسرش را نزد رود «لُو» در میان اسیران می‌یابد و آن‌ها را قطعه قطعه می‌کند. سپس یمانی فارغ از دشمنان، سی سال حکومت می‌کند و پس از آن، حکومت را به فرزندش سعید واگذار می‌نماید و در مکه سکنا می‌گزیند و منتظر ظهور قائم ما خواهد بود تا این‌که در آن‌جا رحلت می‌کند. حکومت فرزند او نیز نزدیک به چهل سال طول می‌کشد و آن دو به دعای قائمان علیهم‌السلام به دنیا باز می‌گردند. زراه می‌گوید: از آن حضرت در مورد مدت حکومت سفیانی پرسیدم؛ فرمودند: حکومت او بیست سال طول می‌کشد.

روایت یاد شده تنها در کتاب *مختصر اثبات الرجعة* فضل بن شاذان وجود دارد. علاوه بر تردیدی که در انتساب کتاب *مختصر اثبات الرجعة* موجود به فضل بن شاذان وجود دارد، این روایت از نظر محتوایی، به دلیل تعارض با مجموعه‌های مختلفی از روایات، مناقشه‌پذیر است؛ از جمله:

۱. بر اساس روایت یاد شده، سفیانی حداقل هفتاد سال پیش از ظهور، به دست یمانی کشته می‌شود، در حالی که بر اساس روایات

متعدد در زمان ظهور زنده است و یکی از دشمنان سرسخت امام مهدی عج است.^۱

۲. بر اساس روایت یاد شده حکومت سفیانی بیست سال طول می کشد، در حالی که طبق روایات متعددی که در میان آن‌ها حدیث معتبر نیز وجود دارد، مدت حکومت او هشت یا نه ماه بیش تر به طول نمی انجامد.^۲

۳. بر اساس این روایت، قیام سفیانی حداقل نود سال پیش از ظهور خواهد بود، در حالی که بر اساس روایات متعدد، قیام سفیانی از نشانه‌های متصل به ظهور خواهد بود.^۳

به دلیل نکات یاد شده، روایت مورد نظر اطمینان‌پذیر نخواهد بود و به مضمون آن نمی‌توان اعتماد کرد. از این رو شواهدی که بر اتحاد یمانی و قحطانی دلالت می‌کردند، هم‌چنان پابرجا خواهند بود.

با توجه به آنچه گذشت، ما از این پس در ترسیم تصویر شخصیت یمانی و جنبش او، از روایاتی بهره خواهیم برد که در آن‌ها واژه‌های «یمانی»، «المنصور الیمانی»، «الخلیفة الیمانی»، «قحطانی» و یا «منصور» به کار رفته باشد.

زمان قیام یمانی

تعیین زمان دقیق قیام یمانی نیز مانند زمان ظهور و سایر نشانه‌های آن برای ما میسر نیست، لیکن روایات متعددی به پیوستگی جنبش یمانی با قیام سفیانی دلالت دارند، از جمله:

۱. الغیبة للنعمانی، ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷؛ معجم احادیث الامام المهدی عج، ج ۳، ص ۲۷۱.
۲. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۴؛ همان، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱؛ همان، باب ۱۸، ح ۳؛ کمال‌الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۱.
۳. الکافی، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

الیمانیُّ والسفیانیُّ کفرسیَّ رهان؛^۱
یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه‌اند.

این مطلب آن قدر مسلم بوده که امام صادق علیه السلام برای نفی قیام سفیانی در زمان خود بر عدم قیام یمانی استدلال فرموده‌اند. هنگامی که در محضر آن امام از خروج سفیانی سخن به میان آمد، فرمودند:

أئی یخرج ذلک و لَمَّا یخرج کاسر عَینیه بصنعا؛^۲
کی و چگونه سفیانی قیام می‌کند، در حالی که کسی که چشم او را از کاسه در می‌آورد، هنوز از صنعا خروج نکرده است.

ابن حماد نیز از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است:

إذا ظهر السفیانیُّ علی الأبقع والمنصورِ الیمانیُّ خرج التُركُ
والرومُ فظهر علیهم السفیانیُّ؛^۳
چون سفیانی بر ابقع و منصور یمانی پیروز شود، ترک و روم
خروج می‌کنند و سفیانی بر آنها نیز غلبه می‌یابد.

در روایت دیگری فرموده‌اند:

ثم یسیر الیهم منصور الیمانیُّ من صنعا بجنوده ... فیلتقی
هو والأخوص ... فیکون بینهما قتالٌ شدیدٌ ثم یظهر الأخوصُ
السفیانیُّ علیهِ؛^۴

سپس منصور یمانی همراه با سپاهیان از صنعا به سمت آنها
رهسپار می‌شود... او با اخوص روبه‌ور می‌شود... میان آن دو
جنگی سخت در می‌گیرد و سفیانی اخوص بر او غلبه می‌یابد.

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۵.

۲. همان، ص ۲۸۵، باب ۱۴، ح ۶۰.

۳. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

۴. همان، ص ۲۷۶.

از مجموع این روایات و روایاتی که خواهد آمد، به تلاقی جنبش یمانی و سفیانی حداقل در بخشی از زمان می‌توان مطمئن شد و از آن‌جا که بر اساس روایات متعدد و معتبر خروج سفیانی از علایم سال ظهور است، قیام یمانی نیز از نشانه‌های نزدیک به ظهور خواهد بود. از جمله روایات معتبری که بر پیوستگی قیام سفیانی با ظهور - و در نتیجه پیوستگی قیام یمانی با ظهور - دلالت دارند، این روایت از امام باقر علیه السلام است:

... فَيَنْزِلُ امِيرُ جَيْشِ السَّفِيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ «يَا بَيْدَاءُ اُبَيْدِي التَّوَمَ» فَيُخَسَفُ بِهِمْ... وَالْقَائِمُ يَوْمُنَا بِمَكَّةَ قَدْ اُسْنَدَ ظَهْرَهُ اِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيراً بِه فَيُنَادِي يَا اَيُّهَا النَّاسُ...!

امیر سپاه سفیانی در منطقه بیداء فرود می‌آید، پس ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: «ای بیداء این گروه را در خود فرو ببر»، پس آن‌ها در زمین فرو می‌روند... قائم علیه السلام در آن روز در مکه

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. سند این حدیث به این صورت است:

اخبرنا احمد بن محمد بن سعیدی عن هولاء الرجال الاربعة (محمد بن المفضل و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن الحسين بن عبدالملک و محمد بن احمد بن الحسن) عن ابن محبوب و اخبرنا محمد بن يعقوب الكليني قال: حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه قال: و حدثني محمد بن عمران قال: حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال: و حدثني علي بن محمد و غيره عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن محبوب و حدثنا عبدالواحد بن عبدالله الموصلي عن ابي علي احمد بن محمد بن ابي ناشر عن احمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابي المقدام عن جابر بن يزيد الجعفي.

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: *الفهرست*، ص ۶۸؛

درباره وثاقت احمد بن حسين بن عبدالملک، نک: همان، ص ۵۸؛

درباره وثاقت حسن بن محبوب، نک: *رجال الطوسي*، ص ۳۳۴؛

درباره وثاقت عمر بن ابي مقدم، نک: *معجم رجال الحديث*، ج ۱۴، ص ۸۲؛

درباره وثاقت جابر بن يزيد، نک: همان، ج ۴، ص ۳۴۴.

حضور دارد و در حالی که به خانه کعبه پناهنده شده و به آن تکیه کرده ندا می‌دهد: ای مردم...

نکته یاد شده (پیوستگی قیام یمانی با ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه) را می‌توان از این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به دست آورد:

ما القحطانی بدون المهدی؛^۱
قحطانی بدون مهدی نخواهد بود.

در مجموعه روایات نشانه‌های ظهور، سه روایت وجود دارد که علاوه بر دلالت بر تلاقی قیام یمانی با خروج سفیانی، آغاز این دو جنبش و جنبش خراسانی را دقیقاً در یک سال و یک ماه و یک روز بیان کرده است. امام باقر علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند:

... خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فی شهرٍ واحدٍ فی یوم واحد؛^۲
خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است.

از امام صادق علیه السلام نیز چنین روایت شده است:

۱. الفتن، ص ۲۳۷.

۲. الغیة للنعمانی، ص ۲۶۲ باب ۱۴، ح ۱۳. (سند این روایت به این صورت است:

اخبرنا احمد بن محمد سعید، عن احمد بن یوسف بن یعقوب، عن اسماعیل بن مهران، عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابیه و وهیب بن حفص عن ابی بصیر.

در باره وثاقت احمد بن محمد بن سعید نک: الفهرست، ص ۶۸؛

در باره وثاقت احمد بن یوسف نک: معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۳؛

در باره وثاقت اسماعیل بن مهران نک: رجال النجاشی، ص ۲۶؛

در باره ضعف حسن بن علی بن ابی حمزه نک: معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۹؛

در باره وثاقت وهیب بن حفص، نک: رجال النجاشی، ص ۴۳۱؛

در باره وثاقت ابی بصیر نک: همان، ص ۴۴۱).

و قد یكونُ خروجهُ و خروجُ الیمانیِّ من الیمنِ مع الراياتِ البیضِ
فی یومِ واحدٍ و شهرٍ واحدٍ و سنةٍ واحدةٍ؛^۱
خروجِ سفیانی و خروجِ یمانیِّ بآ پرچم‌های سفید از یمن در
یک روز و یک ماه و یک سال خواهد بود.

آن حضرت در روایت دیگری فرموده‌اند:

خروجُ الثلاثةِ الخراسانیِّ و السفیانیِّ و الیمانیِّ فی سَنَةٍ واحدةٍ فی
شهرٍ واحدٍ فی یومٍ واحدٍ؛^۲
خروجِ سه نفری خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال و یک
ماه و یک روز است.

به وثاقت تمامی راویان این سه حدیث، در کتاب‌های رجالی
تصریح شده است، تنها در حدیث اول حسن بن علی بن ابی حمزه
وجود دارد که عموماً او را به دلیل این‌که از سران واقفه بوده، تضعیف
می‌کنند. حدیث دوم از کتاب *مختصر اثبات الرجعة* منسوب به فضل بن
شاذان است. روایت سوم را شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* بدون واسطه
از فضل بن شاذان روایت می‌کند. به احتمال قوی منبعی که در اختیار
۱. *مختصر اثبات الرجعة*، به نقل از مجله *تراثنا*، سال دوم، شماره ۴، ص ۴۵۵. سند این
روایت به این صورت است:

حدثنا محمد بن ابی عمیر، قال حدثنا جمیل بن دراج، قال حدثنا زرارة ابن اعین.

درباره وثاقت محمد بن ابی عمیر نک: *الفهرست*، ص ۴۰۴؛

درباره وثاقت جمیل بن دراج نک: *رجال النجاشی*، ص ۱۲۶؛

درباره وثاقت زرارة، نک: همان، ص ۱۷۵.

۲. *الغیبة للطوسی*، ص ۴۶۶. (سند این روایت به این صورت است:

محمد بن ابی عمیر، عن سیف بن عمیرة، عن بکر بن محمد الازدی.

درباره وثاقت محمد بن ابی عمیر نک: *الفهرست*، ص ۴۰۴؛

درباره وثاقت سیف بن عمیرة نک: *رجال النجاشی*، ص ۱۸۹؛

درباره وثاقت بکر بن محمد نک: همان، ص ۱۰۸).

شیخ طوسی بوده و این روایت را از آن نقل کرده کتاب *اثبات الرجعة* فضل بن شاذان است. هم‌چنان‌که این روایت با همین سند در *مختصر اثبات الرجعة* نیز وجود دارد.^۱ از سوی دیگر، شیخ طوسی در *فهرست* خود پس از اشاره به حدود سی کتاب از مصنفات فضل بن شاذان - که یکی از آن‌ها *اثبات الرجعة* است - و تذکر این نکته که وی کتاب‌های دیگری نیز دارد که اسم آن‌ها معلوم نیست، برای خود دو طریق به روایات و کتاب‌های فضل بن شاذان نقل می‌کند که یکی از آن‌ها طریق صحیحی است. شیخ طوسی پس از ذکر مصنفات فضل بن شاذان می‌نویسد: «ابوعبدالله مفید [شیخ مفید] از محمد بن علی بن حسین بن بابویه [شیخ صدوق] از محمد بن حسن^۲ از احمد بن ادريس^۳ از علی بن محمد بن قتیبه^۴ از فضل بن شاذان،^۵ از روایات و کتاب‌های فضل بن شاذان به من خبر داد.»^۶

افراد یاد شده که در طریق شیخ طوسی به کتاب‌های فضل بن شاذان قرار دارند، همگی ثقه و مورد اطمینان هستند. بر این اساس، روایت سوم از نظر سندی معتبر و اعتمادپذیر خواهد بود.

به هر تقدیر، از مجموعه روایات یاد شده تلاقی قیام یمانی و سفیانی و هم‌چنین هم‌زمانی دقیق آغاز حرکت یمانی و سفیانی و خراسانی نیز اثبات می‌پذیرد. در این صورت قیام یمانی در ماه رجب

۱. به نقل از مجله *تراثنا*، ص ۴۵۶

۲. درباره وثاقت محمد بن حسن نک: *رجال الطوسی*، ص ۴۳۹.

۳. درباره وثاقت احمد بن ادريس نک: *الفهرست*، ص ۶۴.

۴. درباره وثاقت محمد بن علی بن قتیبه، نک: *قاموس الرجال*، ج ۷، ص ۵۷۱؛ *کتاب نکاح*، ج ۱۵، ص ۵۰۷۵.

۵. درباره وثاقت فضل بن شاذان نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۰۷.

۶. *الفهرست*، ص ۳۶۳.

آغاز خواهد شد، زیرا امام صادق علیه السلام در حدیث معتبری فرموده‌اند:

إِنَّ أَمْرَ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ وَخُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ؛^۱
حرکت سفیانی از نشانه‌های حتمی است و در ماه رَجَبِ رُوی
خواهد داد.

البته محمد بن مسلم بدون این که کلام خود را به معصوم علیه السلام نسبت
دهد، چنین گفته است:

يُخْرَجُ قَبْلَ السَّفِيَانِيِّ مِصْرِيٌّ وَ يِمَانِيٌّ؛^۲
پیش از سفیانی مصری و یمانی خروج می‌کنند.

در این روایت قیام یمانی پیش از قیام سفیانی دانسته شده است و
این مطلب با آنچه پیش‌تر آمد، در تعارض است.

صرف نظر از این که این کلام از معصوم صادر نشده و قابلیت
تعارض با روایات پیشین را ندارد، برای حل تعارض ظاهری این
روایت با روایاتی که قیام سفیانی و یمانی را هم‌زمان می‌دانستند،
راه‌حل‌های مختلفی می‌توان ارائه داد، از جمله:

۱. یمانی مذکور در روایت محمد بن مسلم غیر از یمانی معروف

۱. *کمال‌الدین*، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۵. (سند این روایت به این صورت است:

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد، عن الحسين بن الحسن بن ابيان، عن
الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن عيسى بن اعيان، عم المعلى بن خنيس.

درباره وثاقت محمد بن حسن نک: *رجال النجاشي*، ص ۳۸۳؛

درباره وثاقت حسین بن حسن نک: *رجال ابن داود*، ص ۲۷۰؛

درباره وثاقت حسین بن سعید نک: *الفهرست*، ص ۱۱۲؛

درباره وثاقت صفوان بن یحیی نک: *رجال النجاشي*، ص ۱۹۷؛

درباره وثاقت عیسی بن اعیان نک: همان، ص ۲۹۶؛

درباره وثاقت معلى بن خنيس نک: *معجم رجال الحديث*، ج ۱۹، ص ۲۶۸).

۲. *الغیة للطوسی*، ص ۴۴۷.

است، زیرا در تمام روایات از شخصیت موردنظر با عنوان «الیمانی» یاد شده، اما در این روایت از یمانی، به صورت نکره، یاد شده است. بنابراین، چه بسا پیش از قیام سفیانی یک شخصیت یمنی خروج کند، اما جنبش یمانی معروف هم‌زمان با جنبش سفیانی باشد.

۲. قیام یمانی و سفیانی در یک سال و یک ماه و یک روز، کنایه از شدت پیوستگی این دو رخداد است و این امر منافاتی با وجود فاصله اندک میان آن دو ندارد. قرینه‌ای که نکته فوق را تأیید می‌کند، جمله‌ای است که در ذیل حدیث امام باقر علیه السلام آمده است. آن حضرت پس از بیان این که قیام یمانی و سفیانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است، فرموده‌اند:

نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخَرْزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا؛^۱

با نظام و ترتیبی هم‌چون نظام یک رشته که به بند کشیده شده و هر یک از پی دیگری.

تصریح به این مطلب که این حوادث چون رشته‌ای منظم، پی در پی رخ خواهند داد، نشان از آن دارد که میان این سه حادثه فاصله‌ای هر چند اندک وجود دارد.

از دیگر حوادثی که با قیام یمانی تلاقی دارد، جنبش خراسانی است. علاوه بر دو روایت سابق که بر هم‌زمانی قیام یمانی و خراسانی و سفیانی دلالت می‌کردند، از امام علی علیه السلام نیز چنین روایت شده است:

... إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَالْخِرَاسَانِيُّ يَسْتَبْقَانِ كَاتِبَهُمَا فَرَسًا رِهَانًا؛^۲

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

... در این هنگام سپاه یمانی و خراسانی که هم چون دو اسب مسابقه بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، نمایان می‌شوند.

اگرچه روایت اخیر مرفوعه است، اما یکی از دو روایت پیشین معتبر بود. بر این اساس، هم‌زمانی قیام یمانی و خراسانی نیز اثبات می‌پذیرد. تلاقی قیام خراسانی و یمانی خود قرینه دیگری بر قرب زمانی جنبش یمانی و ظهور امام مهدی علیه السلام است، چون در روایت معتبری تلاقی قیام خراسانی و ظهور امام مهدی علیه السلام گزارش شده است. در روایت معتبری امام باقر علیه السلام پس از اشاره به قتل و غارت کوفیان توسط سپاه سفیانی فرموده‌اند:

فبیناهم كذلك اذ أقبلت رايات من قِبَلِ خراسان؛^۱

در حالی که سپاه سفیانی مشغول تاراج کوفه است، به ناگاه پرچم‌هایی از سوی خراسان روی می‌آورند.

آن حضرت در ادامه از فرورفتن سپاه سفیانی در سرزمین بیداء و ظهور امام مهدی علیه السلام در مکه مکرمه در همان روز گزارش داده‌اند. بنابراین، به تصریح این روایت، قیام پرچمی از خراسان که به احتمال زیاد همان خراسانی است از حوادث متصل به ظهور است و با اثبات پیوستگی قیام یمانی با جنبش خراسانی می‌توان پیوستگی قیام یمانی با ظهور امام مهدی علیه السلام را نتیجه گرفت.

در پایان تذکر این نکته مناسب است که روایات اهل سنت در مورد زمان قیام قحطانی (یمانی) به شدت با یکدیگر اختلاف دارند.

دسته‌ای از این روایات قیام قحطانی را پس از حیات امام مهدی علیه السلام دانسته‌اند، مثلاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده‌اند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث نک: کتاب حاضر ص ۸۱).

القحطانیُّ بعد المهدیِّ والذی بَعَثَنی بالحقِّ ما هو دوَنَه؛^۱
 قحطانی پس از مهدی علیه السلام است. سوگند به خدایی که مرا به
 حق برانگیخت مقام او کم‌تر از مهدی علیه السلام نیست.
 دسته‌ای دیگر قیام قحطانی را پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام
 دانسته‌اند.
 از ارطاة در این باره چنین نقل شده است:

بلغنی أن المهدیَّ یعیش اربعینَ عاماً... ثم یخرج رجلٌ من
 قحطان ... ثم یموت ... ثم یخرجُ رجلٌ من اهل بیت النبیِّ صلی الله علیه و آله
 مهدیُّ حَسَنُ السیرة یفتح مدینةَ قیصرَ و هو اخرُ امیر من
 امة محمد صلی الله علیه و آله ثم یخرجُ فی زمانه الدجالُ و ینزلُ فی زمانه عیسی
 بنَ مریم؛

برای من چنین روایت شده که مهدی چهل سال زندگی می
 کند... سپس مردی از قحطان قیام می کند... سپس می‌میرد...
 سپس مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می‌کند. او مهدی و نیکو
 سیرت است و شهر قیصر را می‌گشاید. او آخرین امیر از امت
 محمد صلی الله علیه و آله است. در زمان او دجال خروج می‌کند و عیسی علیه السلام
 از آسمان فرود می‌آید.

در این روایت پیش از ذکر خروج قحطانی به قیام مهدی اشاره شده
 است، اما به قرینه خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام، مهدی پس از
 قحطانی همان امام مهدی علیه السلام است.
 دسته سوم روایات اهل سنت، قیام قحطانی را هم‌زمان با امام
 مهدی علیه السلام می‌داند، از جمله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

۱. الفتن، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۲۴۸.

ما القحطانی بدون المهدی؛^۱

قحطانی بدون مهدی نخواهد بود.

بدون مهدی نبودن قحطانی ظهور در هم‌زمانی حیات این دو شخصیت دارد.

نیز از ارطاة چنین نقل شده است:

على يدَي ذلك الخليفة اليماني الذي تفتح القسطنطينية و رومية
على يديه يخرج الدجال في زمانه و ينزل عيسى بن مريم في
زمانه؛^۲

خروج دجال و نزول عیسی عليه السلام در زمان آن فرمان‌روای یمانی است که استانبول و روم به دست او فتح می‌شود.

این روایت به دلیل روایات متعددی که بر نزول حضرت عیسی عليه السلام در زمان امام مهدی عليه السلام دلالت دارند، از هم‌زمانی خروج قحطانی و امام مهدی عليه السلام حکایت دارد.

دسته چهارم روایات اهل سنت نیز بر اتحاد قحطانی و امام مهدی عليه السلام دلالت دارند. از ابن سیرین چنین روایت شده است:

القحطانی رجل صالح و هو الذي يُصلي خلفه عيسى و هو
المهدي؛^۳

قحطانی مرد نیکوکاری است. او همان کسی است که عیسی عليه السلام پشت سرش نماز می‌گذارد. او همان مهدی است.

علاوه بر این که عمده این روایات از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل نشده‌اند، به لحاظ ضعف سند نیز برای ما حجت نیستند و آنچه امر را سهل

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۵۰.

۳. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹.

می‌کند، وجود روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که قیام قحطانی را از علایم ظهور و پیش از آن دانسته‌اند و این روایات معیاری برای انتخاب و گزینش روایات اهل سنت‌اند.

مکان قیام یمانی

روایات متعددی، مکان قیام یمانی و محل پیدایش جنبش او را یمن دانسته‌اند که عبارت‌اند از:

از امام باقر علیه‌السلام چنین روایت شده:

... و خروجُ السفیانیِّ من الشامِ والیمانیِّ من الیمن و خسفٌ
بالبیداء؛^۱

... هنگام خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و فرو رفتن در سرزمین بیداء.

امام صادق علیه‌السلام نیز در پاسخ این سؤال که قائم شما چه زمانی قیام می‌کنند، فرمودند:

... و خروجُ السفیانیِّ من الشامِ والیمانیِّ من الیمن و خسفٌ
بالبیداء؛^۲

... هنگام خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و فرو رفتن [سپاه سفیانی] در سرزمین بیداء.

آن حضرت در حدیث دیگری فرموده‌اند:

۱. کمال‌الدین، ص ۳۳۱، باب ۳۲، ح ۱۶.

۲. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، ص ۴۵۷. البته تذکر این نکته ضروری است که این روایت از نظر متن دقیقاً همان روایت پیشین است که در کتاب کمال‌الدین از امام باقر علیه‌السلام نقل شده بود اما در مختصر اثبات الرجعة با سندی متفاوت از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است. از این رو این دو در واقع یک روایتند که به اشتباه به دو امام نسبت داده شده‌اند.

و خروجُ الیمانیِّ من الیمین مع الراياتِ البیض؛^۱
قیام یمانی از یمین همراه با پرچم‌های سفید خواهد بود.

در کتاب کمال‌الدین به تصحیح مرحوم غفاری نیز حدیثی از امام باقر علیه السلام به این صورت نقل شده است:

... و إن من علاماتِ خروجِ خروجِ السفیانیِّ من الشام و خروجُ الیمانیِّ [من الیمین] و منادٍ ینادی مِنَ السماء؛^۲
... و از نشانه‌های خروج امام مهدی علیه السلام خروج سفیانی از شام و خروج یمانی [از یمین] و ندادهنده‌ای است که از آسمان ندا می‌دهد.

روایت دیگری که احتمالاً مضمون یاد شده را تأیید می‌کند، این حدیث امام باقر علیه السلام است:

... و خروجُ رجلٍ من وُلدِ عَمِّ زیدٍ بالیمین؛^۳
و قیام مردی از خاندان عمویم زید در یمین.

آن حضرت در حدیث دیگری فرموده‌اند:

... ثم یسیرُ الیهِم منصورُ الیمانیُّ من صنعاءَ یجنوده؛^۴
... سپس منصور یمانی هم‌راه سپاهیان‌ش به سوی آن‌ها روانه می‌شود.

در هفتمین روایت، محل قیام شخصی که چشمان سفیانی را از کاسه در می‌آورد، صنعاء معرفی شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

۱. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، ص ۴۵۵.

۲. کمال‌الدین، ص ۳۲۸، باب ۳۲، ح ۷.

۳. فلاح السائل، ص ۱۷۱.

۴. الفتن، ص ۱۷۴.

أَنْي يَخْرُج ذَلِك و لَمَّا يَخْرُج كَاسِر عَيْنِيَه بِصِنْعَاءِ^۱
 کجا و چگونه سفیانی خروج می‌کند در صورتی که آن کس که
 چشم او را از کاسه در می‌آورد، هنوز از صنعا خروج نکرده
 است.

همان‌طور که گذشت، شخصیت یاد شده به قرینه سایر روایاتی که
 از هم‌زمانی و درگیری یمانی با سفیانی یاد کرده‌اند، همان یمانی است.
 علاوه بر آن، برای تأیید این موضوع می‌توان از روایاتی که در منابع
 اهل سنت آمده و به خروج قحطانی از یمن تصریح کرده است نیز
 بهره برد. روایات یاد شده گرچه از نظر سند قابل خدشه هستند اما به
 نظر می‌رسد با توجه به مجموع آن‌ها می‌توان به این اطمینان رسید که
 آغاز قیام یمانی از یمن است.

برخی از نویسندگان بر این باورند که واژه «یمانی» به تنهایی علاوه
 بر دلالت بر انتساب این شخصیت به یمن، بر آغاز جنبش او از یمن
 نیز دلالت می‌کند. لذا هم‌چنان که بر اساس متفاهم عرفی قیام خراسانی
 به معنای قیام شخصی خراسانی از خراسان است، قیام یمانی نیز به
 معنای قیام مردی یمنی از یمن است.^۲ به تعبیر دیگر، اطلاق واژه
 یمانی به شخصیت مورد نظر صرفاً بیان تابعیت او نیست بلکه محل
 قیام او نیز هست. بر این اساس، از تمامی روایاتی که بر قیام یمانی
 دلالت داشتند، می‌توان به شروع قیام از یمن نیز پی برد.

یمانی درفش هدایت

با بررسی روایات نشانه‌های ظهور، به سادگی می‌توان این نکته را

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۵، باب ۱۴، ح ۶۰.

۲. فقه علائم الظهور، ص ۲۸ - ۲۹.

برگرفت که در میان شخصیت‌های عصر پایانی غیبت نام دو شخصیت وجود دارد که هر دو پرچم‌دار تحولات وسیع اجتماعی‌اند. این دو شخصیت که در دو قطب مخالف با یک‌دیگر قرار دارند و یکی پرچم‌دار هدایت و فضیلت و دیگری پرچم‌دار انحراف و تباهی است، یمانی و سفیانی نام دارند؛ سفیانی مدیریت جریان انحطاط را بر عهده دارد و یمانی فرماندهی جریان فضیلت محور را. ابعاد مختلف شخصیت منفی سفیانی و حوادث مربوط به او پیش از این بررسی شد. مثبت بودن شخصیت یمانی تاکنون به اثبات رسیده، اما بجاست به لحاظ اهمیت این موضوع در بخش مستقلی به آن پرداخته شود.

امام باقر علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و لیس فی الروایاتِ رایةٌ أهدی من رایةِ الیمانیِّ هی رایةٌ هُدیِّ
لأنَّه یدعو الی صاحبِکم؛^۱

در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست
او پرچم هدایت است، زیرا به سوی صاحب شما دعوت
می‌کند.

از امام صادق علیه السلام نیز در حدیث معتبری چنین روایت شده:

فلیس فیها رایةٌ بأهدی من رایةِ الیمانیِّ تَهْدِی الی الحقِّ؛^۲

در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست،
او به حق دعوت می‌کند.

در روایت دیگری هشام بن سالم می‌گوید: چون طالب حق، قیام
کرد به امام صادق علیه السلام عرض شد ما امیدواریم این شخص همان یمانی
باشد. آن حضرت فرمودند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۳.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۴۶. (درباره اعتبار این حدیث، نک: حاضر، ص ۸۳).

لا الیمانیُّ یتوالی علیاً و هذا یراً منه؛^۱

خیر، یمانی از محبان علی علیه السلام است ولی این شخص از علی علیه السلام برائت می‌جوید.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری فرموده‌اند:

... ثم یفوضُ الملکَ بابنه سعیدٍ و یأوی مکه و ینتظر ظهورَ قائمنا
حتی یتوفی... و هما یرجعان الی الدنیا بدعاء قائمنا؛^۲
یمانی زمام‌داری را به فرزندش سعید می‌سپارد و در مکه به
انتظار ظهور قائم ما اقامت می‌گزیند تا این‌که رحلت می‌کند...
او و فرزندش به دعای قائم ما به دنیا باز خواهند گشت.

اصبغ بن نباته نیز از امام علی علیه السلام در خصوص شخصیت اصلاح‌گر
یمانی چنین روایت می‌کند:

... إِذْ أَقْبَلْتُ خَیْلَ الْیَمَانِیِّ وَ الْخُرَّاسَانِیِّ یَسْتَنْقِانِ کَاتِبَهُمَا فَرَسَیْ
رَهَانَ شُعْثُ غُبَرٌ جَرْدٌ أَصْلَابٌ نَوَاطِی وَ أَقْدَاحٌ إِذَا نَظَرْتَ أَحَدَهُمْ
بِرَجْلِهِ بَاطِنُهُ فَبِقَوْلِ لَأَ خَیْرٌ فِی مَجْلِسِنَا بَعْدَ یَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا
التَّائِبُونَ وَ هُمُ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَّهَهُمُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ الْعَزِیزِ ﴿إِنَّ اللَّهَ
یُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛^۳

... در این هنگام سپاه یمانی و خراسانی نمایان می‌شوند. آن‌ها
سوار بر اسب تیرهایی محکم به دست در حالی که ژولیده
موی، غبارآلود و قوی دل‌اند، مانند دو اسب مسابقه، بر
یک‌دیگر پیشی می‌گیرند. چون به پاهای خود نگاه کنند،
می‌گویند بعد از امروز خیری در نشستن ما نیست. بار خدایا ما
به درگاه تو توبه می‌کنیم و این‌ها همان ابدالی هستند که

۱. الامالی، ص ۶۶۱.

۲. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، سال دوم، شماره چهارم، ص ۴۵۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

خداوند در کتاب عزیزش آن‌ها را چنین توصیف کرده است:
 «خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد».

تعبیراتی چون: «هی رایة الهدی»، «تهدی الی الحق»، «ایمانی یتوالی علیاً»، «هم الابدالُ و یرجعان الی الدنیا بدعاء قائمنا»، به وضوح بر شخصیت مثبت یمانی دلالت دارند.

در روایات اهل سنت هم از یمانی به نیکی یاد شده است که می‌توان به این موارد اشاره کرد:

چون گروهی از اهل یمن بر پیامبر ﷺ وارد شدند، آن حضرت فرمودند:

قومٌ رقیقةٌ قلوبُهُم راسخٌ ایمانُهُم و منهم المنصورُ یرجی فی سبعین
 الفاً ینصرُ خَلْفی و خَلْفَ وصِیّی؛^۱

اهل یمن قلب‌هایی رقیق و ایمان‌هایی استوار دارند. منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می‌کند و جانشین من و جانشین وصیِّ مرا یاری می‌دهد از آن‌هاست.

آن حضرت در حدیث دیگری چنین فرموده‌اند:

یکونُ بعدَ الجبابةِ رجلٌ من اهلِ بیتی یملاً الارضَ عدلاً ثم
 القحطانیُّ بعدهُ والذی بعثنی بالحق ما هو دونه؛^۲

پس از ستم‌گران مردی از خاندان من خواهد بود که زمین را از عدل سرشار می‌کند و پس از او قحطانی خواهد بود. سوگند به آن‌که مرا به حق برانگیخت، او از نظر مقام و منزلت از مهدی ﷺ کم‌تر نیست.

از کعب نیز چنین روایت شده است:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۴۶، باب ۲، ح ۱.

۲. الفتن، ص ۶۷.

يَكُونُ بَعْدَ الْمَهْدِيِّ خَلِيفَةً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ قَحْطَانَ أَخَوِ الْمَهْدِيِّ فِي
دِينِهِ يَعْمَلُ بِعَمَلِهِ؛^۱

پس از مهدی فرمان‌روایی از اهل یمن از قحطان خواهد بود. او
برادر مهدی در دین است و هم‌چون او رفتار می‌کند.

ارطاة نیز در این باره چنین می‌گوید:

... ثم يخرج رجلٌ من قحطان... على سيرة المهدي؛^۲
... سپس مردی از قحطان قیام می‌کند... او طبق روش مهدی
عمل می‌کند.

با توجه به مجموعه روایات یاد شده، به مثبت بودن شخصیت
یمانی و نیز اصلاحی بودن جنبش وی می‌توان رای داد. تذکر این
نکته ضروری است که در دو روایت اول (روایت امام باقر علیه السلام و امام
صادق علیه السلام) پس از بیان قیام سفیانی، یمانی و خراسانی، پرچم یمانی
هدایت یافته‌تر شمرده شده است. وصف هدایت‌یافته‌تر به یقین در
قیاس یمانی با سفیانی نیست، زیرا به دلیل روایات متواتر، سفیانی
شخصیتی منحرف است. بر این اساس، هدایت یافته‌تر بودن یمانی در
قیاس با خراسانی خواهد بود. بر مثبت بودن شخصیت خراسانی
علاوه بر این دو حدیث که پرچم او را پرچم هدایت معرفی کرده‌اند،
می‌توان به روایت معتبر امام باقر علیه السلام نیز استدلال کرد. آن حضرت در
این حدیث پس از بیان قتل و غارت کوفیان توسط سپاه سفیانی فرموده‌اند:

فبيننا هم كذلك اذ أقبلت راياتٌ من قِبَلِ خراسانٍ و تطوى المنازلُ
طَيًّا حثيثاً و معهم نفرٌ من اصحابِ القائم؛^۳

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۱)

در حالی که سپاه سفیانی مشغول قتل و غارت اهل کوفه است، به ناگاه پرچم‌هایی از سوی خراسان روی می‌آورند که به سرعت و شتابان منازل را می‌پیمایند. در میان آنان تعدادی از اصحاب امام مهدی علیه السلام نیز حضور دارند.

اگر پرچم‌های خراسان در این روایت اشاره به خراسانی مورد نظر باشد حضور اصحاب امام مهدی علیه السلام در میان سپاه خراسانی بهترین دلیل بر فضیلت محور بودن قیام خراسانی است، اما این سؤال وجود خواهد داشت که چرا پرچم یمانی در مقایسه با پرچم خراسانی هدایت‌یافته‌تر است؟ پاسخ‌های مختلفی به این سؤال داده شده است، از جمله یکی از نویسندگان در این باره می‌نویسد:

۱. ممکن است انقلاب یمانی از این رو هدایت‌بخش‌تر به شمار آید که سیاست اجرایی آن قاطع باشد و نیروهای مخلص و مطیعی در اختیار داشته باشد و پیوسته رسیدگی شدید نسبت به آن‌ها کند... در حالی که ایرانیان بر اساس چنین سیاستی عمل نمی‌کنند، مسئول مقصّر یا خیانت‌کار به مصالح مسلمانان را در ملأ عام جهت عبرت دیگران مجازات نمی‌کنند، زیرا می‌ترسند این عمل باعث تضعیف دولت اسلامی که مظهر موجودیت اسلام است گردد.

۲. احتمال دارد درفش یمانی از این جهت هدایت‌کننده‌تر باشد که در ارائه طرح جهانی اسلام رعایت عناوین ثانوی فراوان و ارزیابی‌ها و مفاهیم کنونی (و مقررات بین‌المللی) را نمی‌کند، در حالی که انقلاب اسلامی ایران معتقد و ملتزم به رعایت آن‌هاست.

۳. آن‌چه به عنوان دلیل اساسی پسندیده می‌نماید این است که انقلاب یمانی اگر هدایت‌گری بیش‌تری دارد، به این دلیل است که مستقیماً از ره‌نمودهای حضرت مهدی علیه السلام برخوردار می‌گردد و جزو

جدایی ناپذیر قلمرو و طرح نهضت آن حضرت به شمار می‌آید. هم‌چنین یمانی به دیدار آن حضرت نائل می‌شود و کسب شناخت و رهنمود می‌کند. اما در روایات انقلاب زمینه‌ساز ایرانیان بیش از ستایش رهبران آن، ستایش از عموم گردیده است.^۱

یکی از فضایل معاصر به سؤال پیشین این‌گونه پاسخ داده است:
 ۴. دلیل این مطلب به قرینه روایات دیگر، این است که در میان سپاه خراسانی کسانی حضور دارند که معتقدند منصب امامت به نصب الهی نیست، بلکه این جایگاه برای کسی است که علناً سرپرستی امور مسلمین را به عهده بگیرد و در مسیر اصلاح آن بکوشد. این اندیشه در اصلاح روایات، اندیشه زیدی خوانده می‌شود. البته مقصود از واژه زیدی فرقه زیدیه نیست، بلکه معنای وصفی آن مراد است؛ یعنی کسانی که به اختصاص امامت به کسی که علناً سرپرستی مسلمین را به عهده بگیرد، اعتقاد دارند. به تعبیر دیگر، حسنی و خراسانی مبنای امامت را عهده‌داری علنی امور و پرداختن به اصلاح آن می‌دانند، در حالی که یمانی اساس امامت را نص الهی بر امامان دوازده‌گانه و آخرین آن‌ها امام مهدی علیه السلام می‌داند.^۲

فرضیه اول و دوم بر اساس تطبیق قیام خراسانی بر انقلاب اسلامی ایران و با توجه به شرایط فعلی نظام اسلامی ایران است. صرف نظر از مناقشاتی که در قضاوت‌های یاد شده درباره نظام اسلامی ایران وجود دارد، تطبیق جنبش خراسانی بر انقلاب اسلامی ایران قطعی نیست، و از این رو، نمی‌توان آن را مبنای تفسیر و توضیح روایات قرار داد.

۱. عصر ظهور، ص ۱۶۱-۱۶۰.

۲. فقه علائم الظهور، ص ۲۷.

فرضیه سوم و چهارم، فرضیه‌هایی هستند که برای اثبات آن‌ها راهی جز استناد به روایات نیست، در حالی که روایات این موضوع، خالی از هرگونه اشاره به ارتباط ویژه یمانی با امام مهدی علیه السلام و یا وجود رگه‌های اندیشه زیدی در میان سپاه خراسانی است.

نویسنده دیگری در پاسخ به سؤال پیشین می‌نویسد:

۵. میان این دو جریانی که به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت می‌کنند، تفاوت آشکاری وجود دارد. اولی که جنبش اصلاحی یمانی است، در حالی که از هرگونه شائبه سیاسی پیراسته است، به حق دعوت می‌کند. بنابراین، درفش هدایت و صلاح است، زیرا به شکل مستقیم و بر اساس اصلاح خواهی عقیدتی مردم را به سوی امام مهدی علیه السلام فرا می‌خواند. اما دیگری (درفش جوان خراسانی) آرمانی است که به مکتب اهل بیت، به شکل سیاسی - رقابتی دعوت می‌کند. این بدان معنا است که شاید خراسانی مردم را مستقیماً به سوی خود دعوت می‌کند، اما دعوت به خود را دعوت به سوی مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌شمارد و نصرت خود را نصرت آن‌ها می‌داند، در حالی که یمانی بدون این‌که مردم را به سوی خود یا دیگری بخواند بر دعوت به سوی امام مهدی علیه السلام پای می‌فشارد. به تعبیر دیگر، انگیزه یمانی تنها یاری کردن امام مهدی علیه السلام است، بدون ملاحظات دیگری که به شکل غیرمستقیم به یاری کردن امام علیه السلام بینجامد.^۱

۶. به تحلیل‌های پیشین می‌توان این تحلیل را افزود که اصولاً قیام‌های اصلاح طلبانه و جنبش‌های ارزشی در آغاز از نظر پای‌بندی به ارزش‌ها و آرمان‌ها در اوج هستند، اما با به بار نشستن انقلاب و

۱. الیمانی راية الهدی، ص ۵۶.

فاصله گرفتن مسئولان و توده مردم از شور و هیجان حاکم بر فضای دوران انقلاب از یک سو و دست‌رسی مهره‌های انقلاب به پست‌های حساس و کلیدی و در نتیجه سرازیر شدن امکانات مادی به سوی مدیران انقلابی از سوی دیگر و نفوذ نیروهای ناخالص در بدنه مدیریت انقلاب از دیگر سو، با گذر زمان اصول و آرمان‌های انقلاب در میان بخشی از مردم و شماری از مدیران انقلابی کم‌رنگ‌تر می‌شود. بنابراین، دلیل ضعف جنبش خراسانی در امر هدایت را می‌توان گذر زمان و طولانی بودن عمر انقلاب و عوارض ناشی از آن دانست. اما جنبش یمانی از آن‌جا که نزدیک ظهور شکل می‌گیرد و تا زمان ظهور فاصله اندکی بیش ندارد، از لحاظ پای‌بندی به آرمان‌ها تلاشی‌ترین دوران خود را طی می‌کند. به همین دلیل، در مقایسه با قیام خراسانی هدایت‌یافته‌تر خوانده شده است.

در پاسخ به این مطلب که در دو روایتی که بر هدایت‌یافته‌تر بودن قیام یمانی دلالت داشتند، قیام خراسانی و یمانی هم‌زمان دانسته شده است، پس عمر جنبش خراسانی را نمی‌توان طولانی‌تر از یمانی دانست، باید گفت: با توجه به سایر روایاتی که به وضعیت ایران پیش از ظهور پرداخته‌اند، به نظر می‌رسد قیام خراسانی یک حلقه از حلقه‌های مختلف جنبش ایرانیان است، نه این‌که لزوماً قیام آن‌ها با خراسانی آغاز شود، اما در روایات برای قیام یمانی پیشینه‌ای ذکر نشده است.

نکته آخری که از روایات پیشین به دست می‌آید، وجوب اعانت و همراهی با یمانی است. امام باقر علیه السلام در ادامه روایت قبلی فرموده‌اند:

و إذا خرج الیمانیُّ فأنهضُ إلیه فإن رأیته رأیةً هُدی ولا یحلُّ
لمسلم أن یلتوی علیه فَمَنْ فَعَلَ ذلک فهو مِن اهلِ النارِ لانه یدعو
الی الحقِّ و الی طریقِ مستقیم^۱؛

چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب؛ زیرا پرچم او پرچم
هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که با او مقابله
نماید. پس هر کس چنین کند، او اهل آتش خواهد بود، زیرا او
به حق و راه مستقیم فرا می خواند.

مطلب یادشده گرچه تنها در یک روایت آمده است، اما از آن جا که
روایات متعددی بر شخصیت مثبت و اصلاح طلبانه جنبش او دلالت
داشتند، لزوم هم کاری و مساعدت او بر اساس موازین دینی ثابت
می شود و اثبات آن نیاز به روایت مستقلی ندارد. البته به نظر می رسد،
جانب داری و حمایت از یمانی که وظیفه همه مؤمنان است، لزوماً به
معنای پیوستن به یمانی و حضور در میان سپاهیان وی نیست، زیرا در
روایات متعددی به مؤمنان سفارش شده است تا هنگام قیام سفیانی که
با قیام یمانی هم زمان است، برای یاری امام مهدی علیه السلام به سوی مکه
بشتابند، از جمله امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرموده اند:

کفی بالسفیانی نعمةً لکم من عدوکم ... من أراد منهم ان یخرج
یخرج الی المدینة او الی مکه او الی بعض البلدان ثم قال: ما
تصنعون بالمدينة و انما یقصدُ جیشُ الفاسقِ الیها و لکن علیکم
بمکه فانها مجمعکم^۲؛

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳. سند این روایت به این صورت است:

حدثنا احمد بن محمد بن سعید، عن علی بن الحسن التیملی، عن الحسن بن محبوب،
عن ابی ایوب الخزاز، عن محمد بن مسلم.

درباره وثاقت احمد بن محمد بن سعید، نک: الفهرست، ص ۶۸؛

سفیانی برای عذاب دشمنان شما بس است... شیعیانی که می‌خواهند از دست سفیانی بگریزند، به مدینه یا مکه یا دیگر شهرها بروند. سپس فرمودند: به مدینه نروید، زیرا سپاه مرد فاسق (سفیانی) به آنجا حمله خواهد کرد، بلکه بر شما باد مکه، زیرا آنجا محل اجتماع شماست.

امام صادق علیه السلام نیز در حدیث معتبری فرمودند:

يَا سُدَيْرُ أَلْزَمِ بَيْتَكَ وَ كُنْ حَلَسًا مِنْ احْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ
وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السَّفِيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلِ الْبَيْتَا وَ لَوْ عَلَى
رَجْلِكَ؛^۱

ای سدیر از خانه‌ات بیرون نیا و چون گلیمی از گلیم‌های خانه باش و تا شب و روز آرام است تو نیز ساکت باش، همین که خبر قیام سفیانی به تو رسید، به سمت ما کوچ کن، گرچه با پای پیاده باشی.

بر این اساس، حمایت مادی و معنوی و تقویت و تأیید حرکت یمانی وظیفه همه مؤمنان است، لیکن پیوستن به یمانی را نمی‌توان

درباره وثاقت علی بن حسن، نک: رجال النجاشی، ص ۲۵۷؛

درباره وثاقت حسن بن محبوب، نک: رجال الطوسی، ص ۳۳۴؛

درباره وثاقت ابویوب خزاز نک: رجال النجاشی، ص ۲۰؛

درباره وثاقت محمد بن مسلم نک: همان، ص ۳۲۳.

۱. الکافی، ص ۲۶۴ ح ۳۸۳. سند این روایت به این صورت است:

عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن عثمان بن عیسی، عن بكر بن محمد، عن سدیر.

درباره وثاقت محمد بن یحیی العطار، نک: رجال النجاشی، ص ۳۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: همان، ص ۸۲؛

درباره وثاقت عثمان بن عیسی، نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۳۲؛

درباره وثاقت بكر بن محمد، نک: رجال النجاشی، ص ۱۰۸؛

درباره سدیر، نک: معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۹.

وظیفه همه مؤمنان دانست، بلکه «این مسئولیت بر عهده کسانی است که در مناطقی حضور دارند که حوزه فعالیت یمانی است»^۱ و البته از آن جا که اگر یمانی زمان ظهور را درک کند او نیز برای یاری امام مهدی علیه السلام به سمت مکه خواهد شتافت، مؤمنانی که در مناطق تحت نفوذ او حضور دارند، با پیوستن به یمانی و حرکت دسته جمعی برای یاری امام مهدی علیه السلام در مکه معظمه، هم وظیفه حرکت به سمت مکه برای یاری امام علیه السلام را انجام داده‌اند و هم مسئولیت حمایت از یمانی را.

سیر حرکت یمانی

سیر حرکت یمانی و فعالیت‌های او به صورت دقیق در روایات مربوط، منعکس نشده است. البته احتمال دارد که جزئیات این مسئله در کلمات پیشوایان معصوم بیان شده باشد، اما به دست ما نرسیده است. اما اگر محدود بودن روایات این موضوع، از نپرداختن پیشوایان دینی به آن سرچشمه می‌گیرد، احتمالاً این پنهان‌کاری، عمدی و به منظور پیش‌گیری از برنامه‌ریزی قبلی دشمنان برای مقابله با جنبش یمانی بوده است. از این رو، پیشوایان معصوم علیهم السلام کوشیده‌اند تا علاوه بر بیان اصل حادثه قیام یمانی - که کارکردهایی چون دلالت بر نزدیک بودن ظهور، ایجاد آمادگی در مؤمنان برای همراهی با یمانی و ... دارد، از بیان جزئیات این رخداد مهم خودداری نمایند.

در عین حال، در روایات محدودی که البته به جز چند مورد در منابع اهل سنت آمده و گاه سند آن به معصوم نیز نمی‌رسد، و به همین دلیل اعتمادپذیر نیستند، به چند بخش از این واقعه اشاره شده

۱. فقه علامم الظهور، ص ۲۸.

است، از جمله:

۱. درگیری با سفیانی

عبید بن زراره می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام از سفیانی سخن به میان آمد، آن حضرت فرمودند:

أَتَى يَخْرُجُ ذَلِكُ وَ لَمَّا يَخْرُجُ كَاسِرٌ عَيْتِيهِ بَصْنَعَاءُ؛^۱
کجا و چگونه خروج می‌کند در صورتی که آن کس که چشم
او را از کاسه در می‌آورد، هنوز از صنعا خروج نکرده است.

از آن حضرت در روایت دیگری چنین نقل شده است:

فَيَنْهَضُ الْيَمَانِيُّ لِدَفْعِ شَرِّهِ فَيَنْهَزِمُ السَّفِيَانِيُّ بَعْدَ مُحَارَبَاتٍ عَدِيدَةٍ
وَ مَقَاتِلَاتٍ شَدِيدَةٍ فَيَتَّبِعُهُ الْيَمَانِيُّ فَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ وَ هَزِيمَةُ السَّفِيَانِيِّ
فَيَجِدُهُ الْيَمَانِيُّ فِي نَهْرِ اللُّوِّ مَعَ ابْنِهِ فِي الْأَسَارِيِّ فَيَقَطُّهُمَا
إِرْبَاءً إِرْبَاءً؛^۲

پس یمانی برای دفع شر سفیانی بپا خیزد و پس از جنگ‌های
فراوان و درگیری‌های سخت سفیانی می‌گریزد. یمانی او را
دنبال می‌کند و جنگ‌ها و گریختن سفیانی بسیار شود. پس
یمانی، سفیانی و پسرش را نزد رود «لو» در میان اسیران می‌یابد
و آن‌ها را تکه تکه می‌کند.

ابن حماد نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

إِذَا ظَهَرَ السَّفِيَانِيُّ عَلَى الْإِبْقَعِ وَالْمَنْصُورِ الْيَمَانِيُّ...؛^۳
چون سفیانی بر ابقع و منصور یمانی پیروز شد....

وی در حدیث دیگری از آن حضرت چنین نقل می‌کند:

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۶، باب ۱۴، ح ۶۰.

۲. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، سال دوم، شماره چهارم، ص ۴۵۵.

۳. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

ثم يسير اليهم منصورُ اليمانيُّ من صنعاءَ بجنوده... فَيَلْتَقِي هُوَ وَ
الْأَخُوص... فَيَكُونُ بَيْنَهُمَا قِتَالٌ شَدِيدٌ^۱

سیس منصور یمانی هم‌راه با سپاهش از صنعاء به سوی آن‌ها
روانه می‌شود... او با اخوص (سفیانی) ملاقات می‌کند ... پس
میانشان جنگ شدیدی رخ می‌دهد.

در میان چهار روایت یاد شده، دو روایت نخست که به ترتیب از
کتاب *الغیبة نعمانی و مختصر اثبات الرجعة* فضل بن شاذان است، در
کارزار میان یمانی و سفیانی، یمانی را پیروز میدان معرفی کرده‌اند، اما
دو حدیث دیگر که در کتاب *الفتن ابن حماد* نقل شده‌اند، سفیانی را
به عنوان نیروی غالب یاد کرده‌اند. این تفاوت در قضاوت می‌تواند به
این دلیل باشد که هر کدام از این روایات گزارش‌گر درگیری میان
سفیانی و یمانی در منطقه‌ای خاص و یا زمانی خاص هستند. البته از
دو روایت نخست استفاده می‌شود که یمانی مانعی جدی در برابر
زیاده خواهی‌های سفیانی است. به هر تقدیر، به دلیل مناقشات سندی
و محتوایی متعددی که در حدیث *مختصر اثبات الرجعة* وجود دارد و
نیز ضعف سند سایر روایات، این روایات برای ما اعتمادپذیر نیستند،
اما با توجه به تقابل شدیدی که میان این دو شخصیت وجود دارد، به
اندازه‌ای که هر یک از آن‌ها درصدد شکست دادن جریانی است که
دیگری برای حمایت از آن شکل گرفته است، و از سوی دیگر، با
توجه به نزدیکی مناطق تحت نفوذ آن‌ها، وجود درگیری میان این دو
طبیعی است و انکار نمی‌پذیرد؛ گرچه جزئیات آن اثبات‌پذیر نیست.

۲. فتح روم، هند، استانبول...

از ارطاة روایت شده است:

۱. همان، ص ۲۷۶.

على يَدَيِ ذَلِكَ الْخَلِيفَةِ الْيَمَانِيِّ وَ فِي وِلَايَتِهِ تُفْتَحُ رُومِيَّةٌ؛^۱
در زمان حکومت فرمان‌روایی یمانی، روم به دست او
فتح می‌شود.

هم‌چنین روایت شده:

على يَدَيِ ذَلِكَ الْخَلِيفَةِ الْيَمَانِيِّ الَّذِي تُفْتَحُ الْقِسْطَنْطِينِيَّةُ وَ رُومِيَّةٌ
على يَدَيْهِ يَخْرُجُ الدَّجَالُ وَ فِي زَمَانِهِ يَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
على يَدَيْهِ تَكُونُ غَزْوَةُ الْهِنْدِ؛^۲

دجال در زمان آن فرمان‌روای یمانی که استانبول و روم به
دست او گشوده می‌شود، خروج می‌کند و جنگ هند را آغاز
می‌کند و عیسی علیه السلام در زمان او از آسمان فرود می‌آید.

از کعب نیز چنین نقل شده است:

على يَدَيِ ذَلِكَ الْيَمَانِيِّ تَكُونُ مَلْحَمَةٌ عَكَا؛^۳
حادثه بزرگ عکا به دست آن یمانی رخ خواهد داد.

صرف‌نظر از این‌که روایات یاد شده از معصوم نیستند و نمی‌توان
به آن‌ها اعتماد کرد، به نظر می‌رسد این روایات بر فرض صحت،
گزارش‌کننده فعالیت‌های یمانی پس از ظهور امام مهدی علیه السلام هستند،
زیرا علاوه بر این‌که فتح مناطق یادشده در روایات دیگر به
امام مهدی علیه السلام نسبت داده شده است،^۴ انجام این کار مهم به نیرو
و امکانات فراوانی نیاز دارد و التزام به فراهم شدن چنین نیرو و
امکاناتی که بتوان به کمک آن چند کشور را فتح کرد، برای یک

۱. الفتن، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۲۵۰.

۳. همان، ص ۲۳۷.

۴. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۵، ج ۲، ص ۱۵۸، ج ۳، ص ۱۲۴.

شخصیت ارزشی و اصلاح‌گر در عصر فتنه و انحراف آخرالزمان بسیار بعید است.

البته از مجموعه روایات مربوط به یمانی و به قرینه اهتمام و تأکید پیشوایان دینی بر طرح این موضوع می‌توان این نکته را دریافت که جنبش یمانی جنبشی ضعیف و محدود نیست، بلکه شعاع بسیاری از مناطق را در بر خواهد گرفت و در ایجاد فضای مناسبی برای ظهور و فعالیت‌های آغازین امام مهدی علیه السلام نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت.

فرجام جنبش یمانی

در این باره که آیا قیام یمانی پیش از ظهور به شکست منتهی می‌گردد، یا تا زمان ظهور ادامه می‌یابد و آیا یمانی محضر مبارک امام مهدی علیه السلام را درک می‌کند یا خیر، به دلیل فقدان روایات معتبر، نمی‌توان قاطعانه قضاوت کرد. در عین حال، در میان احادیث اشاره‌هایی به اتصال نهضت یمانی به زمان ظهور و رسیدن یمانی به فیض درک محضر امام مهدی علیه السلام وجود دارد، از جمله آن‌که از امام علی علیه السلام روایت شده است:

... وَ تُقْبَلُ رَايَاتُ مِنْ شَرْقِي الْأَرْضِ غَيْرِ مُعَلِّمَةٍ لَيْسَتْ بِقَطْنٍ وَلَا كِتَانٍ وَلَا حَرِيرٍ مَخْتُومٌ فِي رَأْسِ الْقِنَاةِ بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَسُوقُهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَظْهَرُ بِالْمَشْرِقِ وَ تَوْجَدُ رِيحَهَا بِالْمَغْرِبِ كَأَلْمَسْكِ الْأَذْفَرِ يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهَا بِشَهْرٍ حَتَّى يَنْزِلُوا الْكُوفَةَ طَالِبِينَ بَدْمَاءَ آبَائِهِمْ فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَّاسَانِيِّ... وَ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ يَسْتَجِيبُ لِلْإِمَامِ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارَى إِجَابَةً؛

پرچم‌هایی بی‌نشان از مشرق زمین نمودار می‌شود که نه از جنس پنبه است و نه از کتان و نه از حریر و بر آن مُهر سرور بزرگ حک شده است و مردی از خاندان پیامبر ﷺ آن را حمل می‌کند. این پرچم‌ها در مشرق نمایان می‌شوند و عطر هم چون مشکشان در مغرب نیز به مشام می‌رسد تا این که برای خون‌خواهی پدران خویش در کوفه فرود می‌آیند. در این حال سپاه یمانی و خراسانی هویدا می‌شوند... مردی از اهل نجران از شهر خارج می‌شود و دعوت امام را اجابت می‌کند. او اولین فرد مسیحی است که به دعوت امام پاسخ مثبت می‌دهد.

پرچم اشاره شده در صدر این حدیث، پرچم امام مهدی ﷺ است؛ به قرینه اوصافی که برای آن بیان می‌شود. افزون بر این، در ذیل روایت به پیوستن مردی از مسیحیان نجران به امام ﷺ تصریح شده است. بنابراین شخصیت موردنظر در این روایت امام مهدی ﷺ است و به تصریح این روایت یمانی در این زمان حضور دارد.

از پیامبر اکرم ﷺ نیز در وصف اهل یمن چنین روایت شده است:

منهم المنصورُ يخرجُ فی سبعین الفاً یَنصُرُ خَلْفی و خلف وصیی؛^۱
منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می‌کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می‌دهد از آن‌هاست.

نصرت یک شخص، گرچه می‌تواند به شکل زمینه‌سازی و یا تلاش در راه تحقق آرمان‌های او و غیره باشد که در این صورت «ناصر» و «منصور» می‌توانند در دو افق زمانی مختلف حضور داشته باشند، اما به نظر می‌رسد ظهور عرفی جمله «ینصر خلفی و خلف وصیی» این است که یمانی، امام مهدی ﷺ را درک می‌کند و در رکاب

۱. الغیة للنعمانی، ص ۷۰، باب ۲، ح ۱.

آن حضرت برای تحقق منویات امام علیه السلام تلاش می کند. حذیفه نیز در روایتی، به رسیدن سپاه هفتاد هزار نفری یاد شده به محضر امام مهدی علیه السلام تصریح کرده است:

... وَ يَبْعَثُ إِمَامَهُمُ إِلَى الْيَمَنِ أَعْيُنُونِي فَيَقْبَلُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْيَمَنِ عَلَى قَلَائِصِ عَدَنَ حَمَائِلُ سَيُوفِهِمُ الْمَسَدُ وَيَقُولُونَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا لِأَنْرِيدَ عَطَاءً وَلَا رِزْقًا حَتَّى يَأْتُوا الْمَهْدِيَّ بِعَمَقِ انْطَاكِيَّةٍ^۱

امام مسلمین از اهل یمن درخواست کمک می کند. هفتاد هزار نفر از جانب یمن از سوی رودهای عدن در حالی که بند شمشیرشان از لیف است به سمت او حرکت می کنند. آن‌ها در حالی که این زمزمه بر لبانشان نقش بسته «ما حقیقتا بندگان خداییم و از او مزد و رزقی طلب نمی کنیم» در ژرفای انطاکیه به مهدی علیه السلام می پیوندند.

علاوه براین، برای تأیید دیدگاه یاد شده می توان به روایاتی که بر هم‌زمانی قیام قحطانی با ظهور امام مهدی علیه السلام دلالت می کردند و نیز روایات فتوحات یمانی تمسک جست.^۲

البته در برابر روایت قبلی تنها یک روایت وجود دارد که بر اساس آن یمانی پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام از دنیا رحلت می کند. این روایت از کتاب *مختصر اثبات الرجعة* است و علاوه بر ضعف سند محتوای آن از جهات متعددی با مجموعه‌های مختلفی از احادیث، هم‌خوانی ندارد، لذا به محتوای آن نمی توان اعتماد کرد. روایت یاد شده از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. نک: کتاب حاضر، ص ۱۰۵.

ثم يعيش اليماني في سلطنته فارغاً من الأعداء ثلاثين سنةً ثم
يُفوّضُ الملكَ بابنه السعيدِ و يأوي مكةَ و ينتظر ظهورَ قائمنا ﷺ
حتى يتوفى... و هما يرجعان الى الدنيا بدعاء قائمنا ﷺ^۱

پس یمانی فارغ از دشمنان به مدت سی سال حکومت می‌کند و پس از آن حکومت را به فرزندش سعید واگذار می‌نماید و در مکه سکنا می‌گزیند و منتظر ظهور قائم ما می‌ماند تا این‌که از دنیا رحلت می‌کند... و آن دو (یمانی و فرزندش) به دعای قائم ما به دنیا باز خواهند گشت.

معیارهای تشخیص یمانی

آن‌چه گذشت، تصویری از شخصیت یمانی و حوادث پیرامونی او بود که با رعایت موازن علمی و بر اساس روایات پیشوایان دینی ترسیم شد. آخرین نکته مهمی که تذکر آن ضروری می‌نماید، تبیین معیارهایی است که به کمک آن می‌توان یمانی واقعی را از مدعیان دروغین شناسایی کرد. بی‌گمان، زمانی می‌توان به هدفی که پیشوایان دینی از طرح این موضوع داشته‌اند دست یافت که یمانی‌های دروغین نتوانند خود را به نام یمانی واقعی قالب کنند و این مهم تنها در سایه وجود معیارهای عینی برای تشخیص یمانی واقعی حاصل خواهد شد. پیش از بیان معیارهای یاد شده باید توجه داشت که علایم ظهور، از جمله یمانی، نشانه‌های ظهورند که به کمک آن‌ها می‌توان به نزدیک شدن ظهور پی برد و مدعیان دروغین مهدویت را شناسایی کرد و بی‌تردید چیزی می‌تواند علامت و وسیله شناسایی باشد که خود قابل شناسایی باشد. در صورتی که نشانه‌های ظهور قابل تشخیص نباشند، قرار دادن آن‌ها به عنوان علامت، لغو و بی‌ثمر خواهد بود. بر این

۱. مختصر اثبات الرجعة، به نقل از مجله تراثنا، سال دوم، شماره چهارم، ص ۴۵۵.

اساس، گرچه در تعیین مصداق همواره دغدغه احتمال اشتباه و عواقب زیان‌باری هم‌چون سست شدن باور مردم به تمامی علایم ظهور و بلکه اصل وجود امام مهدی علیه السلام وجود دارد، وجود این آسیب‌ها و مانند آن که با دقت و پرهیز از قضاوت‌های عجولانه و با دقت کامل در تعیین مصداق قابل پیش‌گیری است، هرگز نمی‌تواند دلیل انکار اصل مسئله شود - گرچه ممکن است معیارهایی که به دست ما رسیده است نیز برای این مهم کافی نباشد. به هر تقدیر معیارهایی که در روایات آمده‌اند، بدین قرارند:

۱. قیام یمانی از سرزمین یمن آغاز خواهد شد.

۲. این جنبش با خروج سفیانی در شام هم‌زمان خواهد بود. بر این اساس، قیامی که آغازش از یمن باشد و یا با خروج سفیانی هم‌زمان نباشد، قطعاً قیام یمانی نیست.

علاوه بر این دو ویژگی ملموس که برای همگان به سادگی قابل شناسایی است، ویژگی دیگری نیز برای تشخیص یمانی می‌توان ارائه کرد که به کارگیری آن علاوه بر دقت، به گذر زمان هم نیازمند است: یمانی واقعی، فضیلت‌گرا و ارزش‌محور است. این شاخصه نیز می‌تواند معیار مناسبی برای شناسایی یمانی واقعی باشد. بی‌گمان بر اساس این معیار وجود رگه‌های انحرافی هم‌چون فاصله گرفتن از معیارهای دینی، انحراف از مسیر عدالت، سوءاستفاده از امکانات و ... در کسی که خود را یمانی می‌خواند، بهترین گواه بر دروغ‌گو بودن اوست. البته از آن‌جا که عموماً رهبران حرکت‌های اجتماعی در آغاز تصویر مطلوبی از خود به نمایش می‌گذارند، ارزیابی دقیق شخصیت آن‌ها در کوتاه مدت امکان‌پذیر نیست، لیکن با دقت در سخن‌رانی‌ها، واکنش‌ها و موضع‌گیری‌های آنان در دراز مدت می‌توان تا حدودی از چهره واقعی آنان پرده برگرفت.

معیارهای یاد شده علاوه بر این که از جنبه سلبی آن مفید بوده و می‌توان با توجه به آن‌ها مدعیان دروغین را شناسایی کرد؛ اگر برای تعیین دقیق مصداق یمانی واقعی کافی نباشد، دست‌کم به کمک آن‌ها می‌توان به تشخیص یمانی واقعی نزدیک‌تر شد.

ره‌یافت‌ها

۱. تعطیلی احکام و آداب دینی، فاصله گرفتن انسان‌ها از ارزش‌های اخلاقی و انسانی، گسترش تباهی و ... از شاخصه‌های عصر آخرالزمان است. افزون بر این که آدمی مظاهر این واقعیت را همه روزه در محیط پیرامون خود و جهانی که در آن زندگی می‌کند، مشاهده می‌نماید، پیشوایان دینی نیز مکرراً از تحقق این واقعیت خبر داده‌اند و شاید تعبیر پر شدن دنیا از ظلم و ستم که در روایات متواتری آمده، جامع‌ترین بیان در تبیین وضعیت اسفبار دنیای آخرالزمان باشد.

واقعیت یادشده این تلقی را در عده‌ای به وجود آورده است که زیستن با فساد و کثی و خو گرفتن با تباهی‌های دنیای آخرالزمان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر است و در این شرایط سالم زیستن و پاک زندگی کردن و در محیط پیرامون خود تأثیر مثبت گذاردن غیرممکن است. وجود شخصیت‌های صالح و پاک‌نهادی هم‌چون یمانی که نه تنها در برابر فشار محیط پیرامون خود سر تسلیم خم نکرده، بلکه مسیر سعادت را پیموده و پرچم‌دار جنبش اجتماعی فضیلت‌محور هستند، بهترین گواه بر بطلان تلقی یاد شده است.

۲. دومین پیام جنبش یمانی، بطلان اندیشه انتظار منفی است؛ اندیشه‌ای که انتظار را به سکوت، سکون، کنار آمدن با بدی‌ها و بلکه دامن زدن به آن‌ها تفسیر می‌کند و به گمان خود این‌ها زمینه‌ساز ظهورند.

جنبش یمانی که دعوت کننده و زمینه‌ساز ظهور مهدی علیه السلام است، به ما می‌آموزد که زمینه‌سازی به معنای ایجاد فضای سالم برای ظهور است و این جز با همت و تلاش را برای گسترش ارزش‌ها به دست نمی‌آید، و از همین رو، یمانی خود در این مسیر گام می‌نهد و شایسته تکریم و تجلیل امامان معصوم علیهم السلام می‌شود.

۳. سومین درسی که از قیام یمانی می‌توان برگرفت، این است که در اندیشه پیشوایان معصوم علیهم السلام نه تنها اصلاح فردی در عصر غیبت مطلوب است بلکه جنبش‌های اجتماعی سالم نیز درخور تکریم و حمایت‌اند. بی‌گمان جانب‌داری امامان معصوم علیهم السلام از حرکت یمانی را نمی‌توان به دلیل وجود خصوصیتی ناشناخته در یمانی و در نتیجه انحصار این حمایت در شخص یمانی دانست، زیرا تعبیراتی چون «لأنه يدعو الی صاحبکم»، «لأنه يدعو الی الحق و الی طریق مستقیم» و «تهدی الی الحق» که در مقام تجلیل از این جنبش در احادیث آمده است، نشان از آن دارد که حمایت پیشوایان معصوم از جنبش یمانی به دلیل دعوت به امام مهدی علیه السلام و بر حق و صراط مستقیم بودن اوست. از این رو، هر قیامی که به انگیزه زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی شکل بگیرد و براساس معیارهای دینی به حق و حقیقت فرا خواند شایسته تکریم و سزاوار حمایت خواهد بود.

سفیانی

از دیگر نشانه‌های ظهور که در روایات، به صورت برجسته‌تر طرح شده و همین نشان‌دهنده جایگاه ویژه آن در میان دیگر نشانه‌های ظهور است «سفیانی» است که روایات فراوانی درباره او در مقایسه با دیگر نشانه‌های ظهور وجود دارد؛ روایات درباره سفیانی، متواتر است.^۱ که در منابع کهن و اصیل شیعه هم چون *کافی*، *قرب الاسناد*، *کمال الدین*، *الغیبه نعمانی* و *الغیبه طوسی* و نیز برخی از منابع کهن اهل سنت ذکر شده است پرسش‌های فراوانی درباره این شخصیت وجود دارد، از جمله این‌که: سفیانی کیست؟ شخصیت او مثبت است یا منفی؟ کی و کجا قیام خواهد کرد؟ چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ سیر اقدامات او چگونه است؟ فاصله قیام او با ظهور چقدر است؟ و...

این چنین پرسش‌هایی، محور این بخش از کتاب حاضر را تشکیل داده‌اند، و کوشیده شده در حدّ توان، براساس روایات به آن‌ها پاسخ داده شود.

دلایلی که نشان‌گر اهمیت موضوع سفیانی است، بدین قرارند:

۱. در روایات از علایم حتمی شمرده شده است.

۲. چنان‌که خواهد آمد، یکی از اساسی‌ترین اهداف قیام سفیانی، حمله به مناطق شیعه‌نشین و کشتار شیعیان است. تأثیر این رخداد عظیم در کیان تشیع و تهدیدی که از ناحیه سفیانی متوجه شیعیان جهان می‌شود، بررسی ابعاد این ماجرا و آگاهی از زوایای مختلف آن را ضروری می‌نماید.

۳. از دیگر دلایلی که تحقیق درباره این موضوع را ضروری می‌نماید، گستردگی ابعاد این رخداد نسبت به سایر علایم ظهور است؛ نشانه‌هایی چون: ندای آسمانی، کشته شدن نفس زکیه، خسف بیداء و...، حوادثی محدود به شمار می‌روند که در زمان اندکی رخ می‌دهند و به پایان می‌رسند، اما قیام سفیانی حادثه‌ای ساده و محدود نیست؛ تأثیر آن بر معادلات جهانی و تحولات اساسی در دنیای اسلام، تلاش در جهت جلوگیری از قیام امام مهدی علیه السلام و اعلان جنگ علنی بر ضد آن حضرت، بخشی از ابعاد این رخداد پراهمیت است.

۴. اهتمام پیشوایان دینی به این نشانه، از دیگر عواملی است که بررسی آن را ضروری می‌نماید. طرح این موضوع در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام مهدی علیه السلام آن هم در حدود یکصد روایت، نشان از این اهتمام دارد. و به همین دلیل، نعمانی، حدیث‌شناس بزرگ، در اثر گران‌سنگ *الغیبه* که از مهم‌ترین و کهن‌ترین منابع احادیث مهدویت است، باب مستقلی را به این علامت اختصاص داده است.

در این بخش، تلاش شده که با اعتماد به روایات معتبر و اطمینان‌آور، تصویری کامل، منسجم و معقول از سفیانی و رخدادهای مربوط به او ارائه شود. کم‌ترین نتیجه این تلاش، این است که محققان

خواهند توانست در خصوص موضوع سفیانی، مطالب مستند را از مطالب غیرمستند تمیز بدهند و در مقام قضاوت و تحلیل، از استناد به مطالب غیرمستند بپرهیزند. پیراسته شدن چهره این موضوع از خرافات و سخنان بی پایه از دیگر ثمره‌های این نوشتار است. بخش حاضر در کلیاتی درباره سفیانی و سه فصل تدوین شده است.

سفیانی؛ نماد یا حقیقت

یکی از موضوعات اساسی که پیش از بررسی تفصیلی روایات سفیانی قابل طرح و بررسی است، واقعی یا نمادین و رمزی بودن سفیانی است. تفاوت دو دیدگاه یاد شده این است که: دیدگاهی که نشانه‌های ظهور را به شکل عام و سفیانی را به شکل خاص واقعی و غیر نمادین می‌داند، براساس ظاهر روایات این موضوع قضاوت می‌کند و علایم مذکور در روایات را اشاره به پدیده‌های دیگری نمی‌داند. در مقابل، دیدگاهی که به نمادین و رمزی بودن نشانه‌های ظهور معتقد است، هر کدام از علایم را به نوعی کنایه‌ای می‌داند از پدیده‌های متفاوت با آنچه از ظاهر روایات برمی‌آید. ما کسی را نیافتیم که این دیدگاه را به شکل عام بپذیرد، اما این دیدگاه دست کم نسبت به برخی از علایم ظهور مانند دجال مطرح شده است.^۱ براین اساس باید پیش از شروع بحث سفیانی دیدگاه درست در این باب تبیین شود. و درباره نمادین یا واقعی بودن سفیانی قضاوت شود. البته غالب معیارهایی که در این جا ذکر می‌شوند، عمومیت دارند و به سایر علایم ظهور نیز تسری می‌پذیرند.

۱. حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۱۷۵.

چنان‌که گذشت، در مورد سفیانی پرسشی اساسی مطرح است که: آیا لفظ «سفیانی» که در روایات متعددی از آن سخن به میان آمده، واژه‌ای رمزی و نمادین است، یا این‌که واقعی است و به یک شخصیت انسانی اشاره دارد؟ بدون تردید، پاسخ به این سؤال نقش بسزایی در فهم روایات این موضوع خواهد داشت و با انتخاب هر یک از گزینه‌های این پاسخ، برداشت ما از روایات، تفاوتی بسیار خواهد داشت. بنابراین، بجاست که در ابتدا اندکی این موضوع را بررسی نماییم.

درباره موضوع یاد شده، دو فرضیه را می‌توان ارائه کرد:

فرضیه اول: نمادین بودن واژه سفیانی

نماد دانستن سفیانی می‌تواند به این معنا باشد که سفیانی یک جریان فکری و فرهنگی است. این جریان انحرافی که در درون دنیای اسلام شکل گرفته، با اندیشه مهدویت و ارزش‌های مربوط به آن در تعارض است.^۱ براساس فرضیه یاد شده سفیانی شخصیتی انسانی نخواهد داشت. مانند این دیدگاه درباره دجال ارائه شده که براساس آن، دجال نه یک شخصیت انسانی، بلکه تمدن مادی حاکم بر دنیای آخرالزمان دانسته شده است.^۲

نقد و بررسی: دیدگاه یادشده به دلایل مختلفی باطل است، از جمله: الف) سمبلیک گرفتن سفیانی با روایات متعددی در تعارض است،

از جمله:

۱. مجموعه روایاتی که نام سفیانی را ذکر کرده‌اند؛

۱. تاریخ مابعدالظهور، ص ۱۷۳ - ۱۷۴، با اندکی تصرف.

۲. همان، ص ۱۷۵.

۲. مجموعه روایاتی که به نسب سفیانی پرداخته‌اند؛

۳. مجموعه روایاتی که وضعیت ظاهری و ویژگی‌های جسمانی سفیانی را ترسیم کرده‌اند.

روایات یاد شده که در میان آن‌ها احادیث معتبر نیز یافت می‌شود، همگی در این مضمون مشترک‌اند که سفیانی، یک انسان است.^۱
امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

أنک لو رأیت السفیانی لرأیت أخبث الناس... و قد بلغ من خبثه
أنه یدفن أم ولد له مخافة ان تدل علیه؛^۲

تو اگر سفیانی را ببینی، پلیدترین مردمان را دیده‌ای.... خباثت او به اندازه‌ای است که مادر فرزندش را زنده زنده دفن می‌کند از ترس این که مبادا مکان او را گزارش دهد.

نتیجه نمادین دانستن سفیانی، کنار نهادن مجموعه‌های روایی یاد شده، خواهد شد. پس برای این که چنین نشود، باید سفیانی را یک انسان بدانیم، نه واژه‌ای سمبلیک.

(ب) نمادین دانستن سفیانی با ظاهر روایات متعددی مخالف است؛

۱. مجموعه احادیث یاد شده در فصل‌های آینده خواهد آمد.

۲. *کمال‌الدین*، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۰. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال: حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عمر بن يزيد قال: قال ابو عبد الله عليه السلام:...»

درباره وثاقت احمد بن زیاد، نک: *خلاصة الاقوال*، ص ۷۰.

درباره وثاقت علی بن ابراهیم، نک: *رجال النجاشی*، ص ۲۶۰.

درباره وثاقت ابراهیم بن هاشم، نک: *معجم رجال الحديث*، ج ۱، ص ۲۹۱.

درباره وثاقت محمد بن ابی عمیر، نک: *رجال النجاشی*، ص ۳۲۶.

درباره وثاقت حماد بن عثمان، نک: همان، ص ۱۴۴.

درباره وثاقت عمر بن یزید، نک: همان، ص ۲۸۳.

توضیح این که:

برای سمبلیک گرفتن سفیانی باید:

۱. مجموعه روایاتی را که از دین سفیانی خبر داده‌اند (او در بیشتر آن‌ها مسلمان معرفی شده است)، علی‌رغم ظهور آن‌ها در انسان بودن سفیانی، بر این معنا حمل کرد که: منظور شکل‌گیری این جریان فرهنگی انحرافی، در دنیای اسلام است.

۲. در توجیه مجموعه روایاتی که از مکان و زمان قیام سفیانی مانند یک شخص معین سخن گفته‌اند، باید گفت که: این روایات، به خاستگاه این جریان فرهنگی و محل پیدایش آن، اشاره دارند.

۳. مجموعه روایاتی را که از حمله او به عراق، مدینه و مکه سخن گفته‌اند، باید کنایه از گسترش این فرهنگ در مناطق یاد شده، دانست.

۴. مجموعه روایاتی را که از کشته شدن سفیانی سخن می‌گویند، باید به ریشه‌کن شدن این جریان فرهنگی انحرافی، تفسیر کرد و...^۱
در حالی که بنابر ظاهر روایات، سفیانی انسانی است با نامی مشخص، از خاندانی معین و با ویژگی‌های جسمانی خاص که به دین خاصی اعتقاد دارد و در زمان و مکان معینی قیام می‌کند و به کشورهای مختلفی یورش می‌برد و...

کنایی گرفتن تمامی روایات یاد شده، خلاف ظاهر روایات است.

ج. سمبلیک گرفتن سفیانی، زمانی امکان دارد که پذیرفتن ظاهر روایاتی که خصوصیات و ویژگی‌های او را بیان کرده‌اند، ممکن نباشد. در حالی که این روایات، خالی از هر گونه مطلب خلاف عقل و خارق‌العاده است. از این‌رو، دلیلی بر نپذیرفتن ظاهر روایات - که او

۱. مجموعه روایت‌های یاد شده در فصل‌های آینده خواهد آمد.

را یک شخص معرفی کرده‌اند - وجود ندارد.^۱

فرضیه دوم: انسان بودن سفیانی

برای اثبات فرضیه دوم که سفیانی را یک انسان می‌داند، می‌توان به آنچه در نقد فرضیه اول گذشت، تمسک جست.

تصریح روایات به نام و نسب و وضعیت ظاهری سفیانی که جز با انسان دانستن وی فهمیده نمی‌شود، ظهور سایر روایات این باب در انسان بودن سفیانی و فقدان دلیل بر نپذیرفتن این ظهورات، دلایلی هستند که فرضیه دوم را اثبات می‌کنند.

سفیانی؛ شخصی یا نوعی

پس از اثبات انسان بودن سفیانی، باید به این سؤال پاسخ داده شود که سفیانی مورد نظر روایات شخصی است یا نوعی؟

شخصی دانستن سفیانی به این معناست که: واژه سفیانی به یک شخص معینی اشاره دارد. براساس این دیدگاه، اطلاق واژه سفیانی به شخصیت مورد نظر، هم می‌تواند به دلیل انتساب او به خاندان ابوسفیان باشد و هم به دلیل برخورداری از ویژگی‌ها و خلق و خوی ابوسفیان.

در برابر دیدگاه فوق، برخی براین باورند که سفیانی یک شخص معین نیست، بلکه این واژه به شخصیت‌هایی اطلاق می‌شود که در برابر حق خروج کرده‌اند و دارای ویژگی‌های ابوسفیان‌اند.^۲ براین اساس، این احتمال وجود دارد که: در طول تاریخ، سفیانی‌های

۱. تاریخ مابعدالظهور، ص ۱۷۳.

۲. حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۱۸۱.

مختلفی ظهور کرده و یا ظهور می‌کنند و البته یکی از آن‌ها سفیانی‌ای است که در برابر امام مهدی علیه السلام صف خواهد کشید. براساس دیدگاه یاد شده، اطلاق واژه سفیانی بر چنین انسان‌هایی به دلیل برخوردار بودن از خلق و خوی ابوسفیان خواهد بود، و نه لزوماً انتساب به خاندان ابوسفیان. ما این دیدگاه را به نظریه «سفیانی نوعی» تعبیر می‌کنیم.

به نظر می‌رسد، با تأمل در مجموعه روایات مربوط به سفیانی می‌توان به این نتیجه رسید که: سفیانی آخرالزمان یک نفر بیش‌تر نیست؛ چرا که روایاتی که نام و نسب و ویژگی‌های ظاهری او را برشمرده‌اند و زمان و مکان قیام و حوادث مربوط به آن را تشریح کرده‌اند، همگی با واژه «السفیانی» به یک سفیانی اشاره می‌کنند. و از آن‌جا که در هیچ یک از سخنان امامان معصوم علیهم السلام درباره حوادث مربوط به سفیانی، نیامده است که اولین سفیانی این چنین است و یا آخرین سفیانی فلان ویژگی را دارد بلکه در همه روایات با واژه «السفیانی» از سفیانی تعبیر شده، و از سوی دیگر در هیچ یک از مواردی که اصحاب ائمه علیهم السلام از ویژگی‌ها و جزئیات قیام سفیانی از ائمه علیهم السلام سوال کرده‌اند، ایشان سفیانی را مقید به اول یا آخر یا امثال این قیود نکرده‌اند، می‌توان فهمید که: براساس ارتکاز اصحاب ائمه علیهم السلام سفیانی مورد نظر روایات یک نفر بیش‌تر نبوده و پیشوایان دینی نیز خصوصیات و ویژگی‌های همان یک نفر را بیان کرده‌اند.

اما در مجموعه احادیثی که از پیشوایان معصوم علیهم السلام به دست ما رسیده، به سه حدیث دست یافتیم که بر متعدد بودن سفیانی دلالت می‌کنند:

۱. ابن حماد به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

خروج السفیانی بعد تسع و ثلاثین؛^۱

قیام سفیانی پس از ۳۹ سال خواهد بود.

از آن جا که بدون تردید در آخرالزمان نیز یک سفیانی قیام می‌کند، بنابراین، روایت یاد شده به تعدد سفیانی دلالت می‌کند.
۲. در کتاب *التشریف بالمنن از الفتن* سلیلی به شکل مرسل نقل شده است که امام علی علیه السلام پس از ذکر فتنه‌های آینده فرمودند:

اولها السفیانی و آخرها السفیانی فقیل له: و ما السفیانی و السفیانی؟ فقال: السفیانی صاحب هجر و السفیانی صاحب الشام؛^۱
آغاز آن فتنه‌ها سفیانی است و آخر آن سفیانی. پرسیده شد: این دو سفیانی کیستند؟ حضرت فرمود: یکی هجری است و دیگری شامی.

۳. امام سجاد علیه السلام در حدیث معتبری فرموده‌اند:

... إنَّ أمر القائم حتم من الله و أمر السفیانی حتم من الله و لایكون قائم إلا بسفیانی؛^۲
... ظهور از ناحیه خداوند قطعی است و خروج سفیانی نیز از جانب خداوند قطعی است. و با هر قیام کننده‌ای، یک سفیانی وجود دارد.

در توضیح حدیث بالا، می‌توان از این سخن امام جواد علیه السلام بهره جست:

ما منّا إلاً و هو قائم بأمرالله عزوجل... و لكن القائم الّذی يطهرالله عزوجلّ به الارض... هو الّذی تخفی علی الناس ولادته؛^۳
هیچ یک از ما نیست مگر این‌که قائم به امر الهی است... لکن قائمی که خداوند به وسیله او زمین را پاک می‌کند... کسی است که ولادتش بر مردم مخفی است.

۱. *التشریف بالمنن*، ص ۲۷۱، باب ۵۹، ح ۳۹۳.

۲. *قرب الاسناد*، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹ (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۰)

۳. *کمال‌الدین*، ص ۳۷۸، باب ۳۶، ح ۲.

بر اساس این روایت، تمام پیشوایان دینی قائم بوده‌اند، بنابراین، در برابر هر یک از آن‌ها نیز یک سفیانی (حاکم طغیان‌گری با خلق و خوی ابوسفیان) وجود داشته است.

از میان سه روایت یاد شده، دو روایت اوّل ضعیف و اعتمادناپذیرند، اما به جهت اعتبار روایت سوم، نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. با وجود این، به نظر می‌رسد که این روایت با روایاتی که سفیانی را مشخص می‌دانند، هیچ‌گونه تعارضی ندارد و هر دو دسته آن‌ها را می‌توان پذیرفت؛ چرا که براساس دسته دوم روایات، در برابر هر قائم به حقی یک سفیانی یعنی کسی که از شخصیتی هم‌چون ابوسفیان برخوردار است، وجود دارد.

عموم این روایات، شامل آخرین قائم به حق یعنی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز می‌شود. بنابراین، در برابر آن حضرت نیز یک سفیانی به ستیز و مخاصمت برخواهد خاست.^۱

و روایات دسته اوّل ویژگی‌ها و سیر اقدامات این سفیانی را برشمرده‌اند. بنابراین، در عین حال که نوعی بودن سفیانی پذیرفته می‌شود، از ظاهر روایاتی که ویژگی‌ها و اقدامات یک سفیانی (دشمن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه) سخن گفته‌اند، روی گردانده نمی‌شود.

سفیانی و حتمیت

در این‌که سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است تردیدی وجود ندارد. بر این مطلب روایات متعددی دلالت دارند. از امام سجاد علیه السلام در حدیث معتبری چنین روایت شده است:

۱. حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه، ص ۱۸۴، با اندکی تصرف.

... ان امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من الله...^۱
... امر قائم از سوی خداوند حتمی است و امر سفیانی نیز از
سوی خداوند حتمی است... .

و امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

السفیانی من المحتوم و خروجه فی رجب.^۲

در روایت معتبر دیگری ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام می پرسد:
ان ابا جعفر علیه السلام کان یقول: ان خروج السفیانی من الامر المحتوم.
قال لی: نعم ...^۳
امام باقر علیه السلام پیوسته می فرمود: قیام سفیانی از امور حتمی است.
امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، همین طور است... .

اشکالات و پاسخها

پیش از این که روایات سفیانی را از نظر سند و دلالت بررسی
نماییم، بجاست به برخی اشکالاتی که به این روایات شده است پاسخ دهیم.
یکی از فضلالی معاصر که در تحقیقی ابتکاری به بررسی نشانه‌های
ظهور از نظر تاریخی پرداخته است، درباره مجموعه روایات سفیانی
اشکالاتی را مطرح کرده و چنین نتیجه گرفته است که اصل سفیانی
انکارناپذیر است اما جزئیات آن اثبات شدنی نیست.^۴ وی برای اثبات
مدعای خود دلایلی اقامه کرده که به تفصیل نقل و نقد خواهند شد.

۱. *قرب الاسناد*، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۰)
۲. *الغیبة للنعمانی*، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۰)
۳. *کمال الدین*، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۱)
۴. *تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور*، ص ۲۰۲.

۱. ضعف سند روایات سفیانی

گرچه نویسنده مورد نظر در جایی به وجود برخی روایات معتبر اعتراف می‌کند،^۱ در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

با مراجعه به اسناد و راویان نشانه‌های ظهور از جمله سفیانی، درمی‌یابیم که تقریباً سند هیچ‌یک از این روایات صحیح نیست و مطلب علمی با آن اثبات نمی‌شود.^۲

درباره ضعف سند روایات سفیانی از دو جنبه می‌توان پاسخ داد: اولاً بر خلاف تصور نویسنده که مدعی ضعف روایات سفیانی شده است، در این باره دست‌کم ده روایت معتبر وجود دارد که در منابع معتبر و کهنی هم چون *الکافی*، *کمال الدین*، *قرب الاسناد* و *الغیبة نعمانی* آمده است (این روایات در ادامه خواهند آمد) و اهل فن می‌دانند ده روایت معتبر آن‌هم درباره یک موضوع تعداد کمی نیست؛ زیرا گاه دانش‌مندان درباره موضوعی بسیار مهم‌تر از موضوع مورد نظر ما بر اساس تنها یک روایت معتبر اظهار نظر می‌کنند.

دلیل این‌که نویسنده مورد نظر به اشتباه روایات سفیانی را ضعیف خوانده است، این بوده که وی تنها به بررسی روایات باب سفیانی در کتاب *الغیبة نعمانی* بسنده کرده است، در حالی که روایات مربوط به این موضوع فراوانند و در کتاب‌های مختلف و ابواب گوناگونی پراکنده‌اند و اظهار نظر درباره ضعف اسنادشان، تنها پس از بررسی همه آن‌ها امکان‌پذیر است.

دلیل دیگر آن‌که بر اساس مبنای بیشتر فقهای شیعه، روایتی حجت است که به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل شود و راه دستیابی

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۶۶.

به این اطمینان، منحصر در صحت سند نیست، بلکه صحت سند یکی از راه‌هایی است که گاه باعث اطمینان به صدور روایت از معصوم می‌شود و در کنار صحت سند، ده‌ها قرینه دیگر نیز وجود دارند که می‌توانند جای صحت سند را بگیرند و بر اساس آن‌ها می‌توان به اعتبار یک روایت حکم کرد. این دیدگاه که از آن با عنوان دیدگاه حجیت خبر موثوق الصدور یاد می‌شود، پذیرفته شده بیشتر عالمان شیعه است و در مقابل دیدگاهی که حجیت را تنها برای خبر ثقه می‌داند، طرف‌داران اندکی دارد. با این حال، بر فرض پذیرش ضعف سند روایات سفیانی - که البته این فرض بر خلاف واقع است - نمی‌توان آن را دلیل اعتبار نداشتن روایات دانست.

۲. تعارض و آشفتگی

نکته دیگری که نویسنده موردنظر به استناد آن، روایات سفیانی را غیر قابل اعتماد دانسته، تعارض و آشفتگی این روایات است.^۱ در پاسخ باید گفت دلیل این که نویسنده مورد نظر میان روایات، تعارض و آشفتگی دیده است این است که به مجموعه روایات فارغ از صحت و سقمشان توجه کرده است، در حالی که هم‌چنان که در اصول فقه آمده، همیشه میان دو حجت تعارض وجود دارد و هیچ‌گاه غیر حجت نمی‌تواند با حجت تعارض داشته باشد. به تعبیر دیگر، اگر مجموعه روایات سفیانی را در کنار هم قرار دهیم و به صحت و ضعف اسناد آن کاری نداشته باشیم و از این نکته نیز صرف نظر کنیم که این روایت به عنوان مثال از کتاب شریف کاف‌ی که از معتبرترین کتب حدیثی شیعه است نقل شده یا از الفتن ابن حماد که حتی دانش‌مندان سنی مذهب به آن اعتنای چندانی نمی‌کنند و نیز توجه

۱. همان، ص ۱۶۹.

نکنیم که این روایت از معصوم صادر شده است یا غیرمعصوم، روایات سفیانی حقیقتاً متعارض و آشفته‌اند. اما به نظر می‌رسد این شیوه در رویارویی با روایات شیوه درستی نیست؛ زیرا چنان‌که گذشت، وقتی روایتی از غیرمعصوم صادر شده باشد یا در کتاب‌های اهل سنت آمده باشد، و یا سند معتبر و قرآینی که به یک روایت اعتبار می‌بخشند نداشته باشد، بهره‌ای از اعتبار ندارد. بنابراین، اولاً چنین روایتی توانایی معارضه با روایات معتبر را ندارد و ثانیاً وارد کردن آن به گردونه روایات در جمع‌بندی و قضاوت نهایی اشتباه است و ثمری جز متعارض و آشفته نشان دادن روایات ندارد.

برای آنچه گفته شد می‌توان این نمونه‌ها را مثال آورد که نویسنده موردنظر برای متعارض و آشفته نشان دادن روایات به آن‌ها استناد کرده است، درحالی‌که اگر با معیاری که به آن اشاره شد به روایات توجه می‌شد چنین تعارض و آشفتگی به نظر نمی‌آمد:

(الف) نویسنده درباره نام سفیانی چنین می‌نویسد:

از نظر نام در منابع شیعه و سنی نام‌های عبدالله، عثمان، عنبسه، معاویه، حرب، عتبه و عروه برای سفیانی ذکر شده است.^۱

در حالی‌که از میان روایاتی که این هفت نام را برشمرده‌اند، چهار نام از غیرمعصوم است و تنها سه نام آن در روایات پیشوایان معصوم بیان شده و از میان این سه روایت، دو روایت آن از منابع اهل سنت است و تنها روایتی که نام سفیانی را عثمان می‌داند در منابع شیعه آمده است که آن‌هم به دلیل ضعف سند قابل اعتماد نیست. بنابراین وقتی از میان این هفت نام، روایات شش نام از منابع اهل سنت است و بلکه روایات چهار نام از معصوم صادر نشده است و بهره‌ای از حجیت

۱. همان، ص ۱۷۰.

ندارند، لزومی به آوردن آنها به صحنه بحث نیست تا این که بخواهیم برای حل تعارض و آشفتگی آنها چاره‌ای بیندیشیم و از آشفتگی آنها آشفته و سردرگم شویم.

ب) نویسنده مورد نظر، برای مثال به این مسأله اشاره می‌کند که در روایاتی بسیار، از ستم‌گری سفیانی سخن گفته شده، در حالی که در روایتی آمده که او خلافت را به مهدی می‌سپارد و در روایات دیگری از بیعت او با امام مهدی علیه السلام سخن گفته شده است و در روایتی دیگر چنین آمده که او چنان به عدالت رفتار می‌کند که مردم می‌گویند هر چه درباره او شنیده بودیم دروغ بود. ^۱ این در حالی است که روایات تجاوزگری و ستم‌گری سفیانی، از منابع شیعه بوده و اسناد معتبری دارند (در ادامه، مجموع روایات سفیانی از نظر سند و دلالت به تفصیل بررسی خواهند شد) اما سه روایت مورد نظر نویسنده یاد شده، همگی از منابع اهل سنت هستند و بلکه دو روایت نخست آن اساساً از معصوم نیست و با این وجود، قابلیت تعارض با روایات مخالف را ندارد.

گفتنی است اساساً اگر تعارض، دلیل بر اعتبار نداشتن باشد، باید به بی‌اعتبار بودن بسیاری از روایات فقهی حکم کرد؛ زیرا در بسیاری از موارد، روایات فقهی نیز در وهله اول متعارضند، اما فقها بر اساس معیارهایی که در علم اصول آمده است، یا این روایات را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که با هم هم‌آهنگ و هم‌خوان گردند، یا بر اساس مرجحاتی، یک دسته را بر دسته دیگر ترجیح می‌دهند. بنابراین، بر فرض این که تعارض روایات سفیانی را بپذیریم، باز نمی‌توان اعتمادناپذیر بودن آنها را از آن استنتاج کرد.

۱. همان، ص ۱۷۱.

۳. شباهت با سفیانی‌های تاریخی

سومین دلیلی که به باور نویسنده یاد شده موجب تردید در روایات سفیانی می‌شود، شباهت‌هایی است که بین برخی روایات سفیانی با آنچه برای سفیانی‌های تاریخی رخ داده است.^۱

گرچه نویسنده در ادامه به تفصیل این فرضیه را رد کرده است که روایات سفیانی به دلیل وجود سفیانی‌های تاریخی جعلی هستند،^۲ اما بر آنچه ایشان آورده می‌توان این نکات را نیز افزود که اولاً بسیاری از روایاتی که مضمون آن‌ها با آنچه برای سفیانی‌های تاریخی رخ داده شباهت دارد، از منابع اهل سنت است و تعداد اندکی از این‌گونه روایات که در منابع شیعه ذکر شده نیز سند قابل اعتمادی ندارد. بنابراین، این روایات نمی‌توانند باعث تردید در روایات معتبر شوند. ثانیاً اگر کسی معتقد باشد سفیانی یکی از نشانه‌های ظهور است، لزوماً معتقد به صحت همه روایات این موضوع نیست؛ زیرا می‌توان سفیانی را از نشانه‌های ظهور دانست و تعداد چشم‌گیری از جزئیات این حادثه که در روایات معتبر گزارش شده است را نیز پذیرفت و روایات ضعیف و روایاتی که ساخته و پرداخته طرفداران سفیانی‌های تاریخی بوده است را کنار نهاد، اما نمی‌توان به بهانه وجود این روایات ساختگی یا ضعیف، از روایات معتبر نیز چشم پوشید.

۴. ارتباط سفیانی با بنی امیه و بنی عباس

نویسنده در پایان به نقل از برخی چنین می‌نویسد:

این‌گونه روایات نشان‌گر ذهن محدود آن زمان است که نزاع‌ها را بین حکومت‌های شناخته شده نزد خود تصور می‌کردند و

۱. همان، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۹۳.

نقطهٔ مقابل عباسیان را امویان و سفیانیان می‌دانستند. اگر معصوم را عالم به غیب می‌دانیم، نباید چنین روایاتی را به او نسبت دهیم و برای توجیه آن به دلایلی سست تمسک کنیم. اثبات خرافی بودن این‌گونه اخبار، بزرگ‌ترین خدمت به آستان مقدس ائمهٔ معصومین است. امروزه با به هم خوردن معادلات قدرت‌ها و پیدایش قدرت‌هایی که در ذهن مردمان سدهٔ دوم و سوم رسوخ نمی‌کرد، چگونه می‌توان منتظر فردی از بنی‌امیه بود.

اولاً بدون تردید نفی باورهای مبتنی بر دلایل سست از اهل‌بیت علیهم‌السلام خدمت به آستان آن انوار مقدس است؛ اما انکار آن دسته از فرمایشات آنان که با اسناد معتبر به دست ما رسیده، نه تنها خدمت به اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست، بلکه تخطئهٔ فرمایشات آنان و از بارزترین مصادیق اجتهاد در مقابل نص به شمار می‌رود و چنان‌که گذشت، دربارهٔ ماجرای سفیانی و حوادث مربوط به او ده‌ها روایت از اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد که دست‌کم ده مورد آن معتبر است و نفی آن‌ها هیچ توجیه منطقی ندارد. از این‌روست که عالمان بزرگی هم‌چون آیت‌الله صافی گلپایگانی^۲ و آیت‌الله محمد صدر،^۳ خروج سفیانی در آخرالزمان را به دلیل وجود روایات فراوان پذیرفته‌اند.

ثانیاً چنان‌که نویسندهٔ مورد نظر توقع دارد اظهار نظرها هم‌راه با دلایل متقن باشد و از نسبت دادن مطالب بدون دلیل به اهل‌بیت علیهم‌السلام پرهیز شود، همین توقع از خود وی نیز می‌رود که برای ادعای خود دلیل معتبر اقامه نماید؛ در حالی که آنچه او آورده، دلیلی جز استبعاد

۱. همان، ص ۲۰۴.

۲. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۸۸.

۳. تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۵۱۹.

ندارد؛ یعنی به نظر بعید می‌آید که در آخرالزمان که معادلات قدرت به هم خورده و از نظام قبایلی اثری نمانده است، دوباره فردی از بنی‌امیه قیام کند و... در حالی که در جهان هستی، صدها مثال می‌توان آورد که به نظر ابتدایی تحقیقشان استبعاد دارد، اما باز هم تحقق یافته‌اند. برای مثال، آیا حیات هزار و چند صد ساله امام مهدی علیه السلام یا غیبت آن حضرت استبعاد ندارند؟ و آیا اگر یک ملحد و یا یک سنی‌مذهب به استناد این که زنده ماندن یک انسان در طول هزار و چند صد سال و نیز زندگی کردن او در پس پرده غیبت بعید از ذهن است، وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام را انکار می‌کرد، نویسنده یاد شده چه پاسخ می‌داد؟ بنابراین احیای دوباره بنی‌عباس یا بنی‌امیه نیز بعید است، اما بسیاری از بعیدها شدنی هستند و به صرف استبعاد، نمی‌توان آن‌ها را نفی کرد. از این رو، هم‌چنان این احتمال وجود دارد که در آخرالزمان یک نفر که سلسله نسبش به بنی‌امیه یا بنی‌عباس می‌رسد به قدرت برسد و همین به معنای حاکمیت بنی‌امیه یا بنی‌عباس خواهد بود. این احتمال از این حیث نیز تأیید می‌شود که هم‌اکنون در میان اعراب اصیل، هنوز نظام قبیلگی وجود دارد و بسیاری از قبایل منتسب به شخصیت‌های تاریخی هستند و از انتساب خود به شخصیت‌هایی که مربوط به گذشته تاریخ بوده‌اند، اطلاع دارند.

ثالثاً اعتقاد به ظهور سفیانی در آخرالزمان، یک مسئله است و اعتقاد به این که او لزوماً از بنی‌امیه است یا با بنی‌عباس در ارتباط است، مسئله‌ای دیگر. ما بر این باوریم که اصل خروج سفیانی و تعداد متناهی از حوادث مربوط به او که در روایات معتبر آمده است، در آخرالزمان رخ خواهد داد، اما می‌توان ارتباط او با بنی‌عباس یا منسوب بودن او به بنی‌امیه را به دلیل فقدان روایات معتبر نپذیرفت و

هم‌چنان که خواهد آمد، تعبیر سفیانی که در روایات متواتری به کار گرفته شده است، به این نکته اشاره دارند که همانند سرکردگی جبههٔ مخالف رسول خدا ﷺ در صدر اسلام توسط شخصیتی سرکش و معاند به نام ابو سفیان، شخصیتی با همان دیدگاه و طرز تفکر در آخرالزمان، جبههٔ مخالف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را رهبری خواهد کرد.

اوصاف شخصی سفیانی

نام سفیانی

در روایات متعددی که از سفیانی و حوادث مربوط به او سخن به میان آمده، در مقام اشاره به این شخصیت، بیش‌تر از دو واژه «سفیانی»^۱ و «ابن آكلة الاکباد»^۲ (پسر زن جگرخوار) استفاده شده است. واژه دوم که کم‌تر به کار رفته، بدون تردید نام حقیقی شخص موردنظر ما نیست، بلکه به نسب او اشاره دارد. واژه اول نیز نام حقیقی این شخص نیست؛ چرا که از یکسو، این واژه از «سفیان» و «یا»ی نسبت ترکیب شده است که اشاره به انتساب او به خاندان ابوسفیان است، و نمی‌توان منسوب (لفظی که برای بیان نسبت به کار می‌رود) را نام حقیقی شخص دانست، و از سوی دیگر، در برخی از روایات از امام معصوم عجل الله تعالی فرجه درباره نام سفیانی سؤال شده است.^۳ این روایت گرچه از نظر سند ضعیف باشد، از آن فهمیده می‌شود که براساس فهم راوی این حدیث، سفیانی نام شخص مورد نظر نبوده است.

۱. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه، ج ۳، ص ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۲۷۴، ۲۷۷ و ...

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶.

۳. کمال‌الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۱.

درباره نام سفیانی سه روایت از پیشوایان دینی به دست ما رسیده است: یک روایت او را «حرب»^۱ و روایت دیگر او را «عنبسة»^۲ و روایت سوم او را «عثمان» معرفی کرده است. امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

يُخْرِجُ ابْنَ آكَلَةِ الْاَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ... اسْمُهُ عَثْمَانُ وَ اَبُوهُ
عَنْبَسَةٌ؛^۳

فرزند زن جگرخوار از سرزمین خشک قیام می‌کند... نامش عثمان و فرزند عنبسه است.

ضعف این روایات از یک سو، تأیید نشدن آن‌ها به کمک قراین و شواهد از سوی دیگر، و تعارض آن‌ها با یک‌دیگر، باعث بی اعتمادی به این روایات می‌شود، و در نتیجه ما نمی‌توانیم درباره نام سفیانی به صورت قاطعانه قضاوت کنیم. شاید دلیل این‌که در روایات از نام او کم‌تر سخن به میان آمده، این باشد که دانستن نام او چندان ثمری دربر ندارد؛ چرا که او به هر نامی باشد، هم‌نام‌های فراوانی خواهد داشت و دانستن نام او به شناسایی او کمک نخواهد کرد. آنچه مهم است و در شناسایی او تأثیر دارد، اقدامات او و حوادث مربوط به اوست. از همین رو، پیشوایان دینی بیش‌تر به تبیین اقدامات او پرداخته‌اند. عبدالله بن ابی منصور گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که نام سفیانی چیست؟ حضرت فرمودند:

۱. عقد الدرر، باب ۴، فصل ۲، ص ۹۱.

۲. التشریف بالمنن، ص ۲۹۶، باب ۷۹، ح ۴۱۷ (به نقل از الفتن سلیلی).

۳. کمال‌الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۹. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا محمد بن علی ماجیلویه قال: حدثنا عمی محمد بن ابی القاسم عن محمد بن علی الكوفی عن محمد بن ابی عمیر عن عمر بن اذینة قال: قال أبو عبدالله علیه السلام...»
این روایت ضعیف است به دلیل محمد بن علی کوفی و... در این باره نک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳.

و ما تصنع باسمه إذا ملك كور الشام الخمس: دمشق، حمص، فلسطين، الاردن و قنسرین، فتوقعوا عند ذلك الفرج؛^۱
 با نام او چه کار داری؟ وقتی او مناطق پنج گانه شام شامل: دمشق، حمص، فلسطين، اردن و قنسرین را تصرف کرد، منتظر فرج باشید.

نسب سفیانی

روایات به چهار شکل به ظاهر متفاوت، از نسب سفیانی سخن گفته‌اند:

۱. سفیانی از قریش است:

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

... و يكون بالوادی الیابس عدة عديدة، فيقولون له: يا هذا، ما يحل لك أن تضيع الاسلام... فيقول: لست بصاحبكم. فيقولون: ألسنت من قریش... و يخرج راغباً فی الاموال؛^۲
 ... در سرزمین خشک، تعداد اندکی نزد سفیانی می‌روند و به او می‌گویند: سزاوار نیست که تو باعث از میان رفتن اسلام شوی... او می‌گوید: من امیر شما نیستم. آن‌ها می‌پرسند: آیا تو از قریش نیستی... و او به طمع به چنگ آوردن ثروت خروج می‌کند.

۲. سفیانی از بنی‌امیه است:

... قال الاحنف من أي قوم السفیانی؟ قال امیر المؤمنین علیه السلام: هو من بنی أمیة...^۳
 ... یکی از اصحاب امام علی علیه السلام به نام احنف از آن حضرت پرسید: سفیانی از کدام قبیله است؟ امام علی فرمود: او از بنی‌امیه است... .

۱. همان، ح ۱۱.

۲. عقد الدرر، باب ۴، فصل ۲، ص ۹۰.

۳. التشریف بالمتن، ص ۲۹۶، باب ۷۹، ح ۴۱۷ (به نقل از الفتن سلیلی).

۳. سفیانی از نسل ابوسفیان است:^۱

از جمله امام سجاد علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و هو من ولد عتبة بن ابی سفیان...^۲

... او از نسل عتبه بن ابوسفیان است... .

۴. سفیانی از نسل زن جگرخوار است:^۳

از جمله امام علی علیه السلام به روایت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

یخرج ابن آكلة الاکباد من الوادی الیابیس...^۴

پسر زن جگرخوار از سرزمین خشک قیام می‌کند... .

در این چهاردسته روایات، الفاظی که نسب او را بیان می‌کنند، به ظاهر اختلاف دارند، اما همگی به یک حقیقت اشاره دارند؛ چرا که ابوسفیان از قریش و از خاندان بنی‌امیه و زن جگرخوار نیز لقب همسر اوست.^۵ بر این اساس، همه روایات اتفاق دارند که سفیانی از نسل ابوسفیان است.

چنان‌که مشاهده می‌شود از میان این روایات، تنها سه روایت در منابع شیعه ذکر شده که سند هر سه ضعیف است و از سوی دیگر در گذشته تاریخ از نسل ابوسفیان کسانی وجود داشته‌اند که یا خود

۱. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۲۳، به نقل از کشف النوری، ص ۲۲۱ (این حدیث مرسله است)؛ عقد الدرر، ص ۷۲، باب ۴، فصل ۲؛ التشریف بالمتن، باب ۷۹، ح ۱۷، ص ۲۹۶ (به نقل از الفتن سلیلی).

۲. الغیبة للطوسی، ص ۴۴، ح ۴۳۷ (این حدیث مرسله است).

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶ (این حدیث ضعیف است به دلیل وجود عبدالله بن موسی و... نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۶).

۴. کمال‌الدین، باب ۵۷، ح ۹، ص ۶۵۱ (این حدیث، به دلیل وجود محمد بن علی الکوفی ضعیف است). در این باره نک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳.

۵. سفینه البحار، ج ۸، ص ۷۱۶.

مدعی بوده‌اند همان سفیانی موعود هستند، یا اطرافیان‌شان چنین ادعا کرده‌اند^۱ و به همین دلیل احتمال جعل در این روایات قوی است. از این رو، این روایات قابل اعتماد نیستند و البته تعبیر سفیانی که در روایات متواتری آمده است، لزوماً به نسب او اشاره ندارد، بلکه می‌تواند به هدف توجه دادن افکار مسلمانان به این واقعیت باشد که روش سفیانی همان روش ابوسفیان است و چنان‌که ابوسفیان تمام تلاش خود را برای مقابله با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کار گرفت، او نیز برای شکست دادن امام مهدی علیه السلام به هر کاری دست خواهد زد. پس مردمان عصر ظهور، باید به این واقعیت توجه داشته باشند و از هم‌کاری و هم‌راهی با او بپرهیزند.

ویژگی‌های بدنی سفیانی

برای این‌که شناسایی سفیانی به‌سادگی امکان‌پذیر باشد، در تعدادی از روایات، ویژگی‌های چهره و قیافه او نیز بیان شده است. این ویژگی‌ها بدین قرار است: اَزْرَق (کیود چشم)، اَعْوَر (شبهه یک چشم)، وحش الوجه (دارای صورت وحشت‌انگیز)، اشقر (سرخ و سفید آن‌که سرخی بر سفیدی‌اش غالب باشد)، احمر (سرخ‌روی)، جدری (آبله‌رو)، ضخم الهامة (بزرگ‌سر)، ربعة (میان‌بالا).
از جمله امام علی علیه السلام در توصیف او فرموده‌اند:

يُخْرِجُ ابْنَ آكَلَةِ الْاَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَ هُوَ رَجُلٌ رِبْعَةٌ،
وحش الوجه، ضخم الهامة بوجهه أثر جدري إذا رأته حسبته
أعور...^۲

۱. تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، ص ۱۷۳.

۲. کمال الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۹.

فرزند زن جگرخوار از سرزمین خشک قیام می‌کند. او مردی
میانه بالا، با صورتی وحشت‌انگیز، درشت سر و آبله‌روست.
اگر او را بینی گمان می‌بری یک چشم است... .

از میان روایاتی که این ویژگی‌ها را بیان کرده‌اند،^۱ تنها حدیثی معتبر
است که او را سرخ‌روی مایل به سفید و کبود چشم معرفی می‌کند.
امام صادق علیه السلام در این روایت معتبر فرموده‌اند:

أنک لو رأیت السفیانی لرأیت أخیث الناس، أشقر، أحمر،
أزرق...؛^۲

تو اگر سفیانی را بینی، پلیدترین مردم را دیده‌ای. او سرخ‌روی
مایل به سفیدی و کبود چشم است

دین سفیانی

روایاتی را که به دین سفیانی پرداخته‌اند، به سه دسته می‌توان
تقسیم کرد:

۱. سفیانی نصرانی است:

امام علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و خروج السفیانی براية خضراء و صلیب من ذهب؛^۳

۱. *عقد الدرر*، ص ۷۳، باب ۴، فصل ۲: *الغیبة للنعمانی*، ص ۳۱۸، باب ۱۸، ح ۱۸. سند این
روایت به این صورت است: «اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا حمید بن
زیاد، قال: حدثنا علی بن الصباح الضحاک قال: حدثنا أبوعلی الحسن بن محمد
الحضرمی قال: حدثنا جعفر بن محمد عن ابراهیم بن عبدالحمید، عن أبي أيوب الخراز
عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر الباقر علیه السلام قال: السفیانی أحمر، أشقر، أزرق... .»
این حدیث به دلیل وجود علی بن الصباح الضحاک ضعیف است. در این باره نک:
مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۸۸.

۲. *کمال الدین*، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۰ (در باره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۱۱۹).
۳. *معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام*، ج ۵، ص ۲۲۴، به نقل از *مختصر بصائر الدرجات*،
ص ۱۹۹. (این حدیث مرسله است)

... و خروج سفیانی با پرچمی سبز و صلیبی از طلاست.

۲. سفیانی در ابتدا مسلمان است، ولی به نصرانیت می‌گردد:

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

و يذهب إلى الروم لدفع الملك الخراساني و يرجع منها منتصراً؛^۱
او برای از میان بردن حکومت خراسانی به روم می‌رود و در
حالی که به نصرانیت گرویده است از آن‌جا باز می‌گردد.

۳. سفیانی، مسلمان است:

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

... و يكون بالوادی الیابس عدة عديدة فيقولون له يا هذا ما يحل
لك أن تضع الإسلام أما ترى ما الناس فيه من الهوان والفتن
فاتق الله واخرج أما تنصر دينك...؟^۲

... در سرزمین خشک تعداد اندکی نزد سفیانی می‌روند و به او
می‌گویند: سزاوار نیست که تو باعث از میان رفتن اسلام شوی،
آیا ذلت مردم و فتنه‌هایی که آنان را فراگرفته، نمی‌بینی؟ از خدا
بترس و خروج کن، آیا دینت را یاری نمی‌کنی...؟

امام باقر علیه السلام نیز فرموده‌اند:

السفیانی... لم یعبده قط و لم یر مکة و لالمدینة قط...؛^۳

سفیانی ... خدا را هرگز عبادت نکرده و هیچ‌گاه مکه و مدینه را
ندیده است...

۱. زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۵، به نقل از اربعین خاتون آبادی،
ص ۱۵۳. (این حدیث مرسله است)

۲. عقدا لدرر، باب ۴، فصل ۲، ص ۹۰.

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۸، باب ۱۸، ح ۱۸. این حدیث به دلیل وجود علی بن الصباح بن
الضحاک ضعیف است. (نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۸۸)

روایت اوّل تصریح به مسلمان بودن او دارد، و در روایت دوم حقیقت اسلام از او نفی شده است، اما از ظاهر آن نمی‌توان استفاده کرد که او مسلمان (مسلمان شناس نامه‌ای) نیست. افزون بر آن، ندیدن مکه و مدینه برای غیر مسلمان مذمت نیست. بنابراین، از آن‌جا که در روایت یاد شده در مقام تنقیص و مذمت او به ندیدن مکه و مدینه اشاره شده است، می‌توان فهمید که او مسلمان است. آغاز قیام او از شام و بالا گرفتن کار او در آن‌جا که کشوری اسلامی است، می‌تواند قرینه و شاهدهی بر اسلام ظاهری او باشد.

در میان چهار حدیث یاد شده که ما بدان دست یافتیم، می‌توان با حدیث دوم، میان این روایات آشتی برقرار کرد. یعنی سفیانی در ابتدا، به ظاهر مسلمان است و در نهایت به آیین مسیحیان می‌گردد. انگیزه این گرایش می‌تواند بهره‌گیری از امکانات غرب در رویارویی با حرکت امام مهدی علیه السلام باشد.

به هر حال، از آن‌جا که روایات یاد شده از اسناد معتبری برخوردار نیستند، ما نمی‌توانیم درباره دین سفیانی به نظر قاطعانه‌ای دست یابیم. البته درباره گرایش‌های دینی سفیانی، یک مطلب قطعی وجود دارد، و آن عناد و تعصب شدید او بر ضدّ شیعیان است که در روایات معتبر گزارش شده است و در بخش‌های بعد، به آن خواهیم پرداخت.

ویژگی‌های قیام

اکنون، پس از آشنایی اجمالی با شخصیت سفیانی، نوبت به آن رسیده که پیرامون قیام او که مهم‌ترین بخش از زندگی سفیانی است، کندوکاو کنیم. قلمرو وسیع جغرافیایی که این جنبش آن را فرا می‌گیرد و به آن آسیب می‌رساند، از یک سو، و تلاش در مسیر ممانعت از

حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام که زیباترین فراز زندگی بشریت است، از سوی دیگر، به حادثه قیام سفیانی اهمیتی فوق العاده می‌بخشد. طرح وسیع و پررنگ این حادثه در سخنان پیشوایان دینی و اهتمام امامان معصوم علیهم السلام به توجه دادن اندیشه مؤمنان به مسأله جنبش سفیانی را در این راستا می‌توان تحلیل و ارزیابی کرد. براین اساس، شایسته است که ابعاد مختلف این حادثه (زمان قیام، مکان قیام، اهداف قیام و...) را بررسی کنیم:

زمان قیام سفیانی

بدون تردید، برای قیام سفیانی، سال مشخصی را نمی‌توان تعیین کرد؛ چرا که به دلیل پیوستگی این حادثه با ظهور امام مهدی علیه السلام، تعیین زمان برای آن به تعیین وقت برای ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد انجامید، اما زمان این رخداد از برخی جهات تعیین شده است؛ از جمله: روایات متعددی ماه رجب را آغاز این حرکت ضدآرزشی نام برده‌اند.^۱ برخی از این روایات، معتبر به شمار می‌روند، و افزون بر آن، مضمونی یکسان دارند که خلاف آن روایت نشده است. امام صادق علیه السلام در حدیث معتبری فرموده‌اند:

إِنَّ أَمْرَ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِومِ وَخُرُوجِهِ فِي رَجَبٍ؛^۲

حرکت سفیانی از نشانه‌های حتمی و قطعی است و در ماه رجب روی خواهد داد.

آن حضرت در روایت دیگری فرموده‌اند:

السَّفِيَانِيُّ لَا يَدْمُنُهُ، وَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي رَجَبٍ؛^۳

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱؛ همان، ح ۲.

۲. کمال‌الدین، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۵. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۲۹)

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۷.

سفیانی به یقین قیام خواهد کرد و قیامش جز در ماه رجب نخواهد بود.

زمان قیام سفیانی از جهت دیگری نیز به نوعی تعیین شده است و آن، هم‌زمان بودن آن با حرکت یمانی است؛ همان مرد یمنی که به انگیزه اصلاح و مقابله با فساد، جنبش خود را آغاز می‌کند و در برخی از روایات از او تمجید شده است.^۱ هم‌زمان بودن حرکت سفیانی با قیام یمانی در سه روایت گزارش شده است.^۲ از جمله امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

الخراسانی و السفیانی و الیمانی فی سنه واحده و شهر واحد و یوم واحد ...^۳
خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهند بود.

و در روایت دیگری از امام صادق چنین نقل شده است:

الیمانی و السفیانی کفرسی رهان؛^۴
یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه‌اند.

در روایت چهارمی، قیام سفیانی پس از قیام مردی از صنعا (پایتخت یمن) دانسته شده است.^۵
تعدد این روایات که در میانشان روایت معتبر نیز وجود داشت و نیز گزارش آن‌ها در منابع دست اول حدیثی، موجب اطمینان به

۱. همان، ح ۳۱۶، باب ۱۴، ح ۱۳.

۲. همان.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۴۴۶. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۳)

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۵.

۵. همان، ص ۲۸۵، باب ۱۴، ح ۶۰.

مضمون آن‌ها می‌شود. از این رو، به هم‌زمان بودن حرکت سفیانی با قیام یمانی نیز می‌توان رأی داد.

از دیگر رخدادهای هم‌زمان با حرکت سفیانی، قیام خراسانی است که در روایت معتبر پیش گفته به آن تصریح شده بود و باز در روایت دیگری امام باقر علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد؛^۱

قیام سفیانی، یمانی و خراسانی، در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود.

در روایت معتبر دیگری از هم‌زمانی حرکت پرچم‌های خراسانی با حرکت سفیانی سخن به میان آمده است. پرچم‌های خراسانی احتمالاً به خراسانی مذکور و همراهان او اشاره دارد. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و یبعث السفیانی جیشاً إلی الکوفة وعدتهم سبعون ألفاً...
فبیناهم كذلك إذ اقبلت رایات من قیل خراسان و تطوی المنازل
طیباً حثیناً و معهم نفر من اصحاب القائم؛^۲

... سفیانی سپاهی هفتاد هزار نفری را به سوی کوفه گسیل می‌دارد... در این حال (که لشکر سفیانی در حال قتل و غارت کوفیان است) پرچم‌هایی از خراسان حرکت می‌کنند و به سرعت منازل را می‌گذرانند، در میان آن‌ها برخی از اصحاب قائم علیه السلام نیز حضور دارند.

در روایتی از حرکت شیصبانی، پیش از قیام سفیانی سخن به میان

۱. همان، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۳.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷ (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۱).

آمده است.^۱ روایت یاد شده، خبر واحد است و سند معتبری نیز ندارد. بنابراین، به مضمون آن نمی‌توان اعتماد کرد.

مکان قیام سفیانی

درباره مکانی که سفیانی حرکت خود را از آنجا آغاز می‌کند، سه دسته روایت وجود دارد:

۱. روایاتی که قیام او را از سرزمین شام می‌دانند؛^۲ از جمله امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

... یخرج بالشام فیتقاد له اهل الشام...^۳

... سفیانی از شام خروج می‌کند پس اهل شام از او اطاعت می‌کنند... .

۲. روایاتی که حرکت او را از وادی یابس (سرزمین خشک) می‌دانند؛^۴ از جمله امام سجاد علیه السلام فرموده‌اند:

ثم یخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس؛^۵

سپس سفیانی ملعون از سرزمین خشک قیام می‌کند.

۱. همان، ص ۴۲۰، باب ۱۸، ح ۸. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا أحمد بن هوزة الباهلی قال: حدثنا ابراهیم بن اسحاق النهاوندی، قال: حدثنا ابو محمد عبدالله بن حماد الانصاری عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفی قال... قال ابا جعفر علیه السلام: ...»

این حدیث به دلیل وجود احمد بن هوزة و... ضعیف است (نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۸۱).

۲. کمال‌الدین، ص ۳۲۸، باب ۳۲، ح ۷؛ معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۸۵۳ و همان ص ۸۱

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۴.

۴. کمال‌الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۹؛ الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶؛ معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۸۸؛ همان، ج ۵، ص ۳۵۴.

۵. الغیبة للطوسی، ص ۴۴۴، ح ۴۳۷.

۳. روایتی که به قیام او از ناحیه مغرب اشاره کرده‌اند؛^۱ امام باقر علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:

... یخرج علیهم الخراسانی والسفینانی؛ هذا من المشرق و هذا من المغرب...^۲

... خراسانی و سفینانی به آن‌ها یورش می‌برند؛ یکی از مشرق، دیگری از مغرب... .

محتوای روایتی که حرکت او را از مغرب می‌داند، منافاتی با سایر روایات ندارد؛ چرا که شام از نظر جغرافیایی در غرب عراق قرار دارد و محتمل است که مخاطب این روایت، شیعیان عراق بوده‌اند. بنابراین، روایت یاد شده به جهت جغرافیایی سرزمین شام اشاره دارد. محتوای دسته دوم روایات نیز با دسته اول هم‌آهنگ است؛ چرا که «وادی یابس» از مناطق سرزمین شام است.^۳ امام علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

السفینانی ... یخرج من ناحية مدينة دمشق فی واد یقال له وادی الیابس؛^۴

سفینانی... از منطقه‌ای از شهر دمشق قیام می‌کند؛ از سرزمینی که به آن وادی یابس گویند.

و از امام صادق علیه السلام نیز چنین روایت شده است:

... فإذا زالت الشمس للغروب صرخ صارخ من مغاربها یا معاشر الخلائق لقد ظهر ربکم من الوادی الیابس من ارض فلسطين وهو عثمان ابن عنبسة الأموی من ولد یزید بن معاوية...^۵

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۸.

۲. همان، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۳.

۳. الانساب، ج ۵، ص ۶۷۴.

۴. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، ص ۸۸.

۵. الهدایة الکبری، ص ۳۹۷.

... چون خورشید غروب کرد ندا دهنده ای از سوی مغرب
 فریاد می زند ای خلایق آگاه باشید که پروردگارتان از وادی
 یابس از سرزمین فلسطین قیام کرد او عثمان بن عبسه اموی از
 فرزندان یزید بن معاویه است... .

بنابراین، مجموع روایات در این که محل خروج سفیانی سرزمین
 شام است، اتفاق نظر دارند.

تعدد روایات یاد شده و گزارش آن‌ها در منابع دست اول حدیثی،
 موجب اطمینان به مضمون آن‌ها (قیام سفیانی از سرزمین شام)
 می‌شود. البته توجه به این نکته ضروری است که منظور از شام، تنها
 کشور سوریه فعلی نیست، بلکه شام قدیم بسیار پهناورتر از سوریه
 فعلی بوده است و چنان‌که در کتاب‌های مربوط ذکر شده، این کشور
 پنج منطقه را دربر می‌گرفته که عبارتند از دمشق، حمص، قنسیرین،
 فلسطین و اردن.^۱ بنابراین، سفیانی از هر یک از مناطق یاد شده خروج
 کند، خروج از شام بر آن صدق می‌کند.

اهداف سفیانی

درباره انگیزه سفیانی، علاوه بر ارضای غریزه قدرت طلبی و
 سلطه جویی که در طبیعت چنین انسان جنایت‌کار و پلیدی است،
 دو احتمال وجود دارد که این دو را می‌توان از نوع اقدامات او به
 دست آورد:

۱. کشتار شیعیان:

در روایات متعددی - که در بخش‌های آینده خواهد آمد - به این
 انگیزه اشاره شده است. امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۰۳.

... فَإِنَّ حَتَقَهُ وَ شَرَهَهُ إِنَّمَا هِيَ عَلِيٌّ شَبَعْتَنَا...^۱
... خشم و کینه او تنها متوجه شیعیان ماست و تنها بر کشتن
آن‌ها حریص است... .

کشتار شیعیان و اقدامات خشن و بی‌رحمانه سفیانی در سرزمین‌های
شیعه‌نشین، دست‌کم به یکی از این دو انگیزه می‌تواند باشد:
(الف) تعصبات کور مذهبی که براساس آن، شیعه فرقه‌ای کافر،
بدعت‌گذار و منحرف تلقی می‌شود.

(ب) از آن‌جا که تفکر شیعی یکی از جدّی‌ترین موانع در مقابل
منافع استکبار جهانی است و مقاومت جدّی در برابر زیاده‌خواهی‌های
آنان از این تفکر نشأت می‌گیرد، و از سوی دیگر، این تفکر در حال
گسترش به سایر مناطق دنیاست، حرکت سفیانی به تحریک دنیای
استکبار شکل می‌گیرد تا این مانع بزرگ برداشته شود.
این تحلیل در میان روایات معتبر شاهی ندارد، اما روایت ضعیفی
که به رفتن سفیانی به سمت روم، برای مقابله با حرکت خراسانی و
آمدن او از آن‌جا اشاره دارد، می‌تواند مؤید این فرضیه باشد؛ امام
صادق علیه السلام در این باره فرمودند:

و يذهب الي الروم لدفع الملك الخراساني و يرجع منها متنصراً
في عنقه صليب؛^۲

او برای مقابله با حکومت خراسانی به روم می‌رود و در حالی
که به نصرانیت گرویده و صلیبی از طلا بر گردن دارد، از آن‌جا
بازمی‌گردد.

۱. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳ (روایات این موضوع همراه با بررسی اسناد آن در
بخش حمله به کوفه خواهد آمد).

۲. زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۵، به نقل از اربعین خاتون‌آبادی،
ص ۱۵۳. (این روایت مرسله است)

اگر ما انگیزه اصلی سفیانی را مقابله با شیعیان بدانیم، حمله او به عراق پیش از حمله به مکه و مدینه، کاملاً معقول و موجه خواهد بود.^۱

۲. جلوگیری از نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام:

فرضیه دوم این که انگیزه سفیانی از قیام، پیش‌گیری از شکل‌گیری نهضت امام مهدی علیه السلام است. براین اساس، باید به این سؤال پاسخ داد که اگر انگیزه اصلی او پیش‌گیری از حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام است، او از کجا به نزدیک بودن زمان ظهور پی برده است؟

به سؤال یاد شده دو پاسخ می‌توان داد:

(الف) با خبر شدن سفیانی از نزدیک شدن زمان ظهور، به این دلیل است که امام مهدی علیه السلام اندکی پیش از ظهور، به صورت نیمه‌علنی، فعالیت‌هایی محدود می‌کنند. عوامل اطلاعاتی سفیانی از حضور نیمه‌علنی امام علیه السلام در میان مردم با خبر می‌شوند و سفیانی برای دستگیری و قتل حضرت، حرکت خود را آغاز می‌کند. فعالیت نیمه‌علنی امام مهدی علیه السلام پیش از ظهور، در تعدادی از روایات^۲ که برخی از آنها معتبرند، گزارش شده است؛ از جمله امام باقر علیه السلام در حدیث معتبری در این باره فرموده‌اند:

و یبعث السفیانی بعثاً إلی المدینة. فینفر المهدی منها إلی مکه،
فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد أخرج إلی مکه...؛^۳

۱. سیر اقدامات سفیانی در ادامه خواهد آمد.

۲. *قرب الاسناد*، ص ۳۷۴، ح ۱۳۲۹ (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۰؛ *الکافی*، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳)

۳. *الغیبة للنعمانی*، ص ۲۸۸ باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

سفیانی سپاهی را به مدینه می‌فرستد. مهدی از آن‌جا می‌گریزد و به مکه می‌رود. به امیر سپاه سفیانی گزارش می‌رسد که مهدی به مکه رفته است... .

روایت یاد شده به قرینه ذیل آن، از حوادث پیش از ظهور گزارش می‌دهد، و با صراحت، به اطلاع یافتن سفیانی از حضور امام مهدی عجله الله تعالی فرجه در مدینه پیش از ظهور، و در نتیجه، به فعالیت‌های حداقل نیمه علنی امام مهدی عجله الله تعالی فرجه دلالت دارد.

براساس تحلیل یاد شده، حمله سفیانی به عراق، ممکن است به منظور در هم کوبیدن شیعیانی باشد که در آینده نزدیک، سپاهیان و هم‌راهان امام مهدی عجله الله تعالی فرجه خواهند بود.

ب) قیام سفیانی برای مقابله با حرکت امام مهدی عجله الله تعالی فرجه نه به دلیل علم او به ظهور نیمه‌علنی امام عجله الله تعالی فرجه بلکه تنها به دلیل احتمال نزدیک بودن ظهور است. شیوع زمزمه‌های نزدیک بودن ظهور منجی در میان تمامی انسان‌های معتقد به موعود آخرالزمان (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) از یک‌سو، و عظمت تهدیدی که از ناحیه امام مهدی عجله الله تعالی فرجه متوجه جبهه کفر می‌شود، از سوی دیگر، سفیانی را بر آن می‌دارد تا به انگیزه ممانعت از حرکت جهانی آن حضرت، به گمان خود آن را پیش از تحقق در نطفه خفه کند. او با این انگیزه، حرکت خود را آغاز می‌کند و به کشتار شیعیانی می‌پردازد که سپاهیان مهدی موعودند.

وی پس از آغاز قیام و حمله به عراق، به منظور کنترل حجاز که محل شروع حرکت جهانی مهدی موعود عجله الله تعالی فرجه است، در صدد تصرف حجاز برمی‌آید و سپاهی را به سوی عربستان گسیل می‌دارد.

در برابر هر یک از دو تحلیل یاد شده، این سؤال بی‌پاسخ می‌ماند که: اگر تحلیل اول درست باشد و سفیانی از ظهور نیمه‌علنی امام مهدی عجله الله تعالی فرجه آگاه باشد، باید سفیانی در ابتدا به سمت حجاز و نه عراق

یورش برد؛ در حالی که براساس روایات - که به زودی خواهد آمد - او پیش از حمله به حجاز، به عراق یورش خواهد برد.

و اگر تحلیل دوم درست باشد و سفیانی از فعالیت‌های نیمه علنی امام علیه السلام آگاه نباشد، او باید پس از حمله به عراق به مکه (محل آغاز حرکت امام مهدی علیه السلام) یورش برد؛ در حالی که روایات - چنان که به زودی می‌آید - از حمله او به مدینه پیش از مکه گزارش می‌دهند.

ج) با جمع میان فرضیه‌های یاد شده، می‌توان تحلیل سوم نیز ارائه کرد که از دو تحلیل پیشین، معقول‌تر و با روایات هم‌آهنگ‌تر است، به این توضیح که: سفیانی برای کشتار شیعیان و پیش‌گیری از نشر فرهنگ شیعی با هدف مقابله با حرکت احتمالی امام مهدی علیه السلام قیام خود را آغاز می‌کند و به عراق که از مراکز مهم شیعه و در آینده مرکز حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام است، حمله می‌کند. پس از حمله به عراق، از حضور حضرت مهدی علیه السلام در مدینه اطلاع می‌یابد، و به همین دلیل، برای دستگیری و قتل آن حضرت سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد، و با حرکت امام علیه السلام به سوی مکه، وی نیز سپاه خود را به جانب مکه می‌فرستد.

چگونگی قیام سفیانی

درباره این موضوع که به قدرت رسیدن سفیانی در شام با کودتاست و یا براساس قوانین رایج در آن سرزمین، اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. اما شواهدی وجود دارد که کودتایی بودن این حرکت را تأیید می‌کند، از جمله:

۱. روایاتی که بر درگیری سفیانی با دیگر مدعیان حکومت و پیروز شدن او دلالت دارد؛^۱ چنان که امام باقر علیه السلام در حدیث

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

معتبری فرموده‌اند:

... فاول أرض تخرب أرض الشام، ثم یختلفون عند ذلك علی ثلاث رایات: رایة الاصب، و رایة الابقع، و رایة السفیانی. فیلتی السفیانی بالابقع فیقتلون، فیقتله السفیانی و من تبعه ثم یقتل الاصب...^۱

... اولین سرزمینی که خراب می‌شود، شام است. در این هنگام سه پرچم با یک‌دیگر به نزاع برمی‌خیزند: پرچم اصب و ابقع و سفیانی. سفیانی با ابقع مواجه می‌شود، با یک‌دیگر می‌جنگند. سفیانی او و یارانش را می‌کشد، و پس از آن اصب را می‌کشد....

۲. روایت معتبری که بر پنهان‌کاری فوق‌العاده سفیانی و زندگی مخفیانه او دلالت دارد. انتخاب این شیوه زندگی، می‌تواند قرینه‌ای بر به قدرت رسیدن او از طریق نامشروع باشد. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و قد بلغ من خبثه أنه یدفن أم ولد له و هی حبة مخافة أن تدل علیه...^۲

... خباثت او به حدی است که مادر فرزندش را زنده زنده دفن می‌کند، از ترس این که مکان او را گزارش دهد....

۳. روایت معتبری که بر آشفتگی اوضاع شام در زمان به قدرت رسیدن سفیانی دلالت دارد، که با وجود چنین اوضاع آشفته‌ای، انتخاب رهبر به شکل دموکراتیک بعید می‌نماید. امام باقر علیه السلام در این

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷ (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر ص ۸۱)

۲. کمال‌الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۰. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر ص ۱۱۹)

باره فرموده‌اند:

... فتلك السنة يا جابر فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية
المغرب فأول أرض تخرب أرض الشام...^۱

... ای جابر، در آن سال در تمام سرزمین‌های ناحیه مغرب
اختلاف فراوانی خواهد افتاد، و اولین سرزمینی که ویران
می‌شود، شام است... .

پیوستگی قیام سفیانی با ظهور امام مهدی علیه السلام

از موضوعات اساسی مربوط به حرکت سفیانی، فاصله زمانی آن با
ظهور امام مهدی علیه السلام است. روایات متعددی بر پیوستگی و نزدیکی
این دو حادثه مهم دلالت می‌کنند. روایات یادشده عبارت‌اند از:
۱. روایاتی که به پیوستگی این دو حادثه تصریح دارد:

امام باقر علیه السلام در حدیث معتبری پس از اشاره به جنگ‌های سفیانی و
حمله او به کوفه و مدینه و فرو رفتن سپاه او در سرزمین بیداء
فرموده‌اند:

... والقائم يومئذ بمكة قد اسند ظهره الى الكعبة...^۲
... و قائم علیه السلام در آن روز در مکه است و به کعبه تکیه کرده و... .

آن حضرت در حدیثی معتبر فرموده‌اند:

... هُمْ وَاللَّهُ أَصْحَابُ الْقَائِمِ علیه السلام يَجْتَمِعُونَ وَاللَّهُ إِلَيْهِ فِي سَاعَةٍ
وَاحِدَةٍ فَإِذَا جَاءَ إِلَى الْبَيْدَاءِ يُخْرِجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ
الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ بِأَقْدَامِهِمْ...^۳

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۸ باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر
ص ۸۱)

۲. همان.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵. سند این روایت به این صورت است: ابی، عن ابن ابی عمیر،
عن منصور بن یونس، عن ابی خالد الکابلی.

... به خداوند سوگند آنان یاران قائمند؛ به خدا سوگند در یک لحظه اطرافش گرد می‌آیند و چون به بیدا می‌رسد سپاه سفینانی به سویش حرکت می‌کند. پس خداوند به زمین دستور می‌دهد و زمین پای آنان را می‌گیرد... .

امام صادق علیه السلام نیز در حدیث معتبری در پاسخ به این سؤال که فرج شیعیان شما کی خواهد بود، فرموده‌اند:

... و ظهر السفینانی و اقبل الیمانی و تحرک الحسنی... و یستأذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه فیأتی الحسنی فیخبره الخبر فیبتدره الحسنی الی الخروج فیشب علیه اهل مکه و یقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر؛^۱

... وقتی که سفینانی ظهور کند و یمانی آشکار شود و حسنی جنبش خود را آغاز نماید... و مهدی علیه السلام از خداوند درباره ظهورش اجازه می‌خواهد پس یکی از موالیان آن حضرت از این موضوع آگاه می‌شود و نزد حسنی آمده و او را از خبر آگاه

درباره وثاقت ابراهیم بن هاشم، نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۱؛

درباره وثاقت ابن ابی عمیر، نک: الفهرست، ص ۴۰۴؛

درباره وثاقت منصور بن یونس، نک: رجال النجاشی، ص ۴۱۳؛

درباره وثاقت ابو خالد الکابلی، نک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۵۲.

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۹، ح ۴۳. سند این روایت به صورت زیر است:

«حدثنا احمد بن محمد بن سعید عن محمد بن المفضل، و سعدان بن اسحاق بن سعید، و احمد بن الحسين بن عبدالملک، و محمد بن احمد بن الحسن القطوانی قالو جميعاً: حدثنا الحسن بن محبوب، عن يعقوب السراج...»

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: الفهرست، ص ۶۸.

درباره وثاقت احمد بن حسین بن عبدالملک، نک: همان، ص ۵۸.

درباره وثاقت حسن بن محبوب، نک: رجال الطوسی، ص ۳۳۴.

درباره وثاقت يعقوب السراج، نک: رجال النجاشی، ص ۴۵۱.

می‌کند و حسنی در قیام بر آن حضرت پیش‌دستی می‌کند، پس مردم مکه بر او شوریده و او را به قتل می‌رسانند و سرش را نزد شامی می‌فرستند، پس در این هنگام صاحب این امر ظهور می‌کند.

این روایت از هم‌زمانی ظهور با جنبش «شامی» خبر می‌دهد. شامی یاد شده، به دو دلیل همان سفیانی است: دلیل اول، سایر روایاتی است که آغاز قیام سفیانی را از شام می‌داند، و بر این اساس، نامیدن سفیانی به شامی توجیه‌پذیر است. دلیل دوم، صدر روایت است که در آن به قیام سفیانی تصریح شده و نامی از شامی نیامده، و در ادامه به فرستادن سر حسنی برای شامی اشاره شده که نشان می‌دهد: شامی، همان سفیانی است. آن حضرت در حدیث دیگری فرموده‌اند:

السفیانی والقائم فی سنة^۱؛

حرکت سفیانی و ظهور قائم علیه السلام در یک سال است.

سند روایت فوق ضعیف است، و به همین دلیل، ما آن را در انتها آوردیم. اما از آن‌جا که محتوای آن را روایات پیش‌گفته تأیید می‌کنند، به صدور آن از معصوم می‌توان اطمینان حاصل کرد.

۲. روایاتی که ظهور در پیوستگی این دو رخداد دارند؛ امام باقر علیه السلام

در روایتی فرموده‌اند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۵، باب ۱۴، ح ۳۶. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا أحمد بن محمد بن سعید، قال: حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال: حدثنا عیسی بن هشام، عن عبدالله بن جبلة، عن محمد بن سلیمان، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر محمد بن علی علیه السلام..»

این حدیث به دلیل وجود قاسم بن محمد بن الحسن و... ضعیف است. (نک:

مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۵۷)

لا یكون ما ترجون حتی یخطب السفیانی علی أعوادها فإذا كان ذلك انحدر علیکم قائم آل محمد من قبل الحجاز؛^۱
آن چه انتظارش را می کشید، رخ نخواهد داد تا این که سفیانی بر منبر خطبه بخواند. وقتی چنین شد قائم آل محمد علیه السلام از سمت حجاز با شتاب به سوی شما می آید.

آن حضرت در روایت دیگری در پاسخ سوال از سفیانی فرمودند:
و أتى لکم بالسفیانی حتی یخرج قبله الشیصبانی... فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم؛^۲
ممکن نخواهد بود شما سفیانی را درک کنید مگر این که پیش از او شیصبانی قیام کند... پس از آن منتظر سفیانی و ظهور قائم علیه السلام باشید.

۳. روایاتی که شیعیان را به حرکت و یا حرکت به سمت مکه پس از خروج سفیانی دعوت کرده است؛ امام باقر علیه السلام در روایت معتبری می فرمایند:

کفی بالسفیانی نقمة لکم من عدوکم... من أراد منهم أن یخرج، یخرج إلى المدینة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان. ثم قال: ما تصنعون بالمدینة و إنما یقصد جیش الفاسق إليها و لکن علیکم بمكة فانها مجمعکم...^۳

سفیانی برای عذاب دشمنان شما بس است... شیعیانی که می خواهند از دست سفیانی بگریزند به مدینه یا مکه یا دیگر شهرها بروند. سپس فرمودند: به مدینه نروید؛ زیرا سپاه مرد فاسق (سفیانی) به آنجا حمله خواهد کرد، بلکه بر شما باد به مکه؛ چرا که آنجا محل اجتماع شماست.

۱. اثبات الوصیة، ص ۲۶۷.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۳، باب ۱۸، ح ۸.

۳. همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳ (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۱۰۱).

امام صادق علیه السلام نیز در حدیث معتبری فرمودند:

إذا كان رجب فاقبلوا على اسم الله عزوجل و إن أحببتم أن
تتأخروا إلى شعبان فلاضير و إن أحببتم أن تصوموا في أهاليكم
فلعل ذلك أن يكون أقوى و كفاكم بالسفنياني علامة؛^۱

چون رجب فرارسید با نام خدا حرکت کنید. اگر خواستید تا
شعبان صبر کنید، مانعی ندارد، و باز اگر مایل بودید ماه رمضان
را در نزد خانواده خود باشید، شاید برایتان بهتر باشد، و سفیانی
به عنوان علامتی برای شما، بس خواهد بود.

در این روایات به ظهور امام مهدی علیه السلام تصریح نشده است، لیکن
به نظر می‌رسد سفارش شیعیان به حرکت به سوی مکه، آن‌هم
بلافاصله پس از خروج سفیانی که از نشانه‌های ظهور است، و تذکر
این نکته که: آن‌جا محل اجتماع شماس، اشاره به حادثه ظهور است
که در مکه رخ خواهد داد.

۴. روایاتی که شیعیان را به حرکت به سوی اهل بیت علیهم السلام پس از
خروج سفیانی دعوت کرده است؛ امام صادق علیه السلام در روایت معتبری
فرموده‌اند:

يا سدير الزم بيتك و كن حلساً من احلاسه، واسكن ما سكن
الليل والنهار. فاذا بلغك ان السفنياني قد خرج، فارحل الينا و لو
على رجلك؛^۲

۱. الکافی، ص ۲۶۴ ح ۳۸۱. سند این روایت به این صورت است:

«علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن صفوان بن يحيى، عن عيص بن القاسم قال: سمعت أبا
عبدالله علیه السلام يقول...»

درباره وثاقت علی بن ابراهیم، نک: رجال النجاشی، ص ۲۶۰.

درباره وثاقت ابراهیم بن هاشم، نک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۹۱.

درباره وثاقت صفوان بن يحيى، نک: رجال النجاشی، ص ۱۹۷.

درباره وثاقت عیص بن القاسم، نک: همان، ص ۳۰۲.

۲. همان، ح ۳۸۳. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر ص ۱۰۲)

ای سدیر، از خانه‌ات بیرون نیا و چون گلیمی از گلیم‌های خانه باش و تا شب و روز آرام است تو نیز ساکت باش. همین‌که خبر قیام سفیانی به تو رسید، به سمت ما کوچ کن، گرچه با پای پیاده باشی.

آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند:

لا تبرح الارض یا فضل حتی یخرج السفیانی، فإذا خرج السفیانی فأجیبوا إلینا [بقولها ثلاثاً] و هو من المحتوم؛^۱
 ای فضل، از جایت حرکت نکن تا این‌که سفیانی قیام کند. هنگامی که او قیام کرد، دعوت ما را پاسخ دهید [این جمله را سه بار تکرار فرمودند] چرا که او از علایم حتمی است.

این روایات به وضوح بر این مطلب دلالت دارند که پس از قیام سفیانی - که از علایم ظهور امام مهدی علیه السلام است - مردی از اهل بیت علیهم السلام در میان مردم حضور دارد. این مرد ظاهراً کسی جز امام مهدی علیه السلام نمی‌تواند باشد.

۵. روایت خسف بیداء؛ این احادیث، همان‌طور که خواهد آمد، به فرو رفتن سپاه سفیانی در سرزمین بیداء اشاره دارند، و از آن‌جا که بر اساس روایات معتبر، این حادثه با ظهور امام مهدی علیه السلام هم‌زمان است. در نتیجه، این روایت نیز بر پیوستگی قیام سفیانی و ظهور امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کند.

۶. روایاتی که بر درگیری سفیانی با امام مهدی علیه السلام و یا کشته شدن وی به دست آن حضرت دلالت دارند.

این روایات نیز دلیل دیگری بر پیوستگی و قرب زمانی این دو رخداد مهم است - تفصیل این روایات در بخش‌های آینده خواهد آمد.

۱. همان، ص ۲۷۴، ح ۴۱۲.

بنابراین، به نظر می‌رسد براساس روایات پیش گفته، به پیوستگی حرکت سفیانی و حرکت امام مهدی علیه السلام می‌توان رأی داد. فاصله زمانی این دو حادثه، در بخش‌های آینده، روشن خواهد شد.

سیر قیام سفیانی

پس از آشنایی با شخصیت سفیانی، اندکی با ویژگی‌های قیام او آشنا شدیم. اما مهم‌تر از اصل قیام سفیانی، سیر اقدامات او از آغاز تا پایان است. بی‌گمان، آگاهی از سیر رفتار او می‌تواند ما را در رویارویی با این واقعه خون‌بار و انجام واکنش مناسب در برابر آن یاری دهد. بنابراین، شایسته است در فصل پایانی سیر اقدامات سفیانی از آغاز تا به پایان را بررسی کنیم.

تثبیت موقعیت

بر اساس روایات سفیانی پس از قیام، به تثبیت موقعیت خود و سرکوب مخالفان و سایر رقبا خواهد پرداخت. روایتی، مخالفان سفیانی را حسنی، اموی و قیسی نام برده است.^۱ در روایت دیگری، منصور یمانی،^۲ و در سه روایت، ابقع،^۳ و در روایتی، اصهب از مخالفان سفیانی برشمرده شده‌اند که همگی در جنگ با سفیانی شکست خواهند خورد. امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۱ (این حدیث مرسله است).

۲. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

۳. همان؛ الغیبة للنعمانی، ص ۳۹۱، باب ۱۴، ح ۶۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۱. (این حدیث مرسله است)

... ثم یختلفون عند ذلك علی ثلاث رايات: رایة الاصهب و رایة
الابقع و رایة السفیانی، فیلتقی السفیانی بالابقع فیقتتلون، فیقته
السفیانی و من تبعه ثم یقتل الاصهب...^۱
... در این هنگام سه پرچم با یکدیگر به نزاع برمی خیزند:
پرچم ابقع و اصهب و سفیانی. سفیانی با ابقع مواجه می شود و
با یکدیگر می جنگند، و سفیانی او و یارانش را می کشد. پس
از آن اصهب را می کشد... .

به جز روایت معتبر یاد شده که از درگیری سفیانی با ابقع و
اصهب گزارش می دهد، سایر روایات علاوه بر این که خبر واحدند،
اسناد معتبری نیز ندارند. بنابراین، به محتوای آن ها نمی توان اطمینان
کرد.

سفیانی پس از سرکوبی مخالفان و تثبیت موقعیت خود، پنج
سرزمین را تصرف خواهد کرد. امام صادق علیه السلام در حدیث معتبری فرموده اند:
السفیانی من المحتوم... فإذا ملک الکور الخمس ملک تسعة
أشهر...^۲
سفیانی از علایم حتمی و قطعی است... چون مناطق پنج گانه را
تصرف کرد، نه ماه حکم خواهد راند... .

آن حضرت در روایت دیگری فرموده اند:

أن السفیانی یملك بعد ظهوره علی الکور الخمس حمل امرأة...^۳
سفیانی پس از تصرف کردن مناطق پنج گانه، به مدت حمل زن
(نه ماه) حکم خواهد راند... .

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۱)
۲. همان، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۰)
۳. الغیبة للطوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۲.

مضمون فوق را روایت دیگری نیز تأیید می‌کند.^۱
امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری مناطق پنج‌گانه یاد شده را نام
برده‌اند:

... إذا ملک کور الشام الخمس: دمشق، حمص و فلسطین و
الاردن و قَسْرین فتوقعوا عند ذلك الفرج...^۲
... چون سفیانی مناطق پنج‌گانه شام: دمشق، حمص، فلسطین،
اردن و قَسْرین را تصرف کرد، منتظر فرج باشید....

روایت پیش گفته نیز مضمون فوق را تأیید می‌کند. اما این دو
روایت سند معتبری ندارند.

بنابراین، سفیانی برای سرکوبی شیعیان و ممانعت از حرکت امام
مهدی علیه السلام از شام، قیام خود را آغاز می‌کند، و پس از سرکوبی رقیبان،
پنج سرزمین را تصرف خواهد کرد - در ادامه سیر اقدامات سفیانی را
پی می‌گیریم.

نبرد قرقیسیا

سفیانی پس از سرکوب مخالفان، هدفی جز حمله به عراق ندارد. از
این‌رو، با سپاهی بزرگ به سمت عراق رهسپار می‌شود. در میانه راه،
در منطقه‌ای به نام قرقیسیا (شهری در سوریه در محل اتصال رود
خابور و فرات)^۳ جنگی هولناک درمی‌گیرد و بسیاری کشته می‌شوند.
در تعدادی از احادیث، پیشوایان دینی از جنگ قرقیسیا خبر داده‌اند.
امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۶ باب ۱۸، ح ۱۳.

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۱ باب ۵۷، ح ۱۱.

۳. المنجد، ص ۵۴۸.

ان لله مائدة [مأدبة] بقرقيسيا يطلع مطلع من السماء فينادي: يا طير السماء ويا سباع الارض، هلموا إلى الشيع من لحوم الجبارين!^۱

برای خداوند در قرقيسيا سفره‌ای [غذایی] است. از آسمان ندا دهنده‌ای آشکار می‌شود و آواز می‌دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین، بشتابید برای سیر شدن از گوشت ستمگران!

روایتی، دو گروه درگیر این جنگ را فرزندان عباس و مروانی خوانده است،^۲ اما چهار حدیث دیگر سفینانی را یکی از طرف‌های درگیری می‌دانند،^۳ از جمله حضرت علی عليه السلام فرموده‌اند:

يظهر السفيناني على الشام ثم يكون بينهم وقعة بقرقيسيا حتى تشيع طير السماء و سباع الارض من جيفهم...^۴

سفینانی بر شام غلبه می‌کند. سپس میان آن‌ها در منطقه قرقيسيا جنگی درخواهد گرفت. در آن جنگ، آن قدر کشته می‌شوند که پرندگان آسمان و درندگان زمین از مردارشان سیر می‌شوند....

از میان روایات یاد شده، تنها این حدیث امام باقر عليه السلام از سند معتبری برخوردار است:

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۷، باب ۱۴، ح ۶۳.

۲. همان، ۳۱۵، باب ۱۸، ح ۱۲. سند این روایت فوق به این صورت است:

«أخبرنا أحمد بن هوزة الباهلي، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، عن عبدالله بن حماد الأنصاري، عن الحسين بن أبي العلاء، عن عبدالله بن أبي يعفور قال: قال لي أبو جعفر الباقر عليه السلام: أن لولد العباس والمرواني لوقعة بقرقيساء... ثم يخرج السفيناني.»

این حدیث به دلیل وجود ابراهیم بن اسحاق نهانندی و... ضعیف است. (نک: رجال النجاشی، ص ۱۹)

۳. معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۷۸: عقد الدرر، ص ۹۲، باب ۴، فصل ۲.

۴. عقد الدرر، ص ۸۷، باب ۴، فصل ۲.

... و یمرّ جیشه بقرقیسیا فیقتلون بها فیقتل من الجبارین مائة
ألف...^۱

... سپاه سفیانی به قرقیسیا می‌رسد. در آن‌جا نبردی درمی‌گیرد
و از ستم‌گران صد هزار نفر کشته می‌شوند...

از میان این روایات، به حدیثی که طرف‌های درگیر جنگ قرقیسیا
را فرزندان عباس و مروانی برمی‌شمرد، به لحاظ خبر واحد بودن و
ضعف سند و مخالفت با دیگر روایات، نمی‌توان اعتماد کرد. اما
براساس روایت معتبر پیش گفته و سایر روایاتی که مؤید این
حدیث‌اند، به چند مطلب می‌توان نظر داد:

۱. نبرد قرقیسیا واقع خواهد؛
 ۲. یکی از متخاصمین، سفیانی است؛
 ۳. دو طرف درگیری، اهل باطل‌اند؛
 ۴. این نبرد، تلفات انسانی فراوانی بر جای خواهد گذاشت؛
 ۵. سپاه سفیانی، علی‌رغم تلفات سنگین، پیروز این نبرد است.
- روایات به انگیزه این نبرد اشاره نکرده‌اند، اما این احتمال وجود
دارد که نبرد یاد شده به دلیل مقاومت حاکمان آن سرزمین در برابر
زیاده‌خواهی‌های سفیانی باشد؛ چرا که سفیانی برای رسیدن به کوفه،
تمام مسیر شام تا کوفه را تصرف خواهد کرد.
- در روایات، درباره طرف دیگری که در نبرد قرقیسیا می‌رزمند،
چیزی نیامده است. هم‌چنان‌که گذشت، از روایات یاد شده تنها بر حق
نبودن دو گروه متخاصم را می‌توان فهمید. در روایت معتبر دیگری
امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

... کفی بالسفیانی نعمة لكم من عدوكم و هو من العلامات لكم.
مع أن الفاسق لو قد خرج لمکتتم شهرين بعد خروجه لم يكن
عليكم بأس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونکم...^۱

... سفیانی برای عذاب دشمنان شما بس است، و او برای شما
یکی از علامات است. وقتی این مرد فاسق قیام کرد، باکی بر
شما نیست که یک یا دو ماه درنگ کنید تا این که او تعداد
زیادی از غیر شما را بکشد...

این روایت، هر چند به نبرد قرقیسیا تصریح نکرده است، به قرینه
سایر روایات، به احتمال فراوان درباره جنگ یادشده خواهد بود، و بر
این اساس، از این روایت فهمیده می‌شود که: طرف دیگر این نبرد نیز
از دشمنان شیعه است.

البته در روایتی که شیخ کلینی آن را در کافی نقل کرده و طبق
برخی مبانی روایتی معتبر به شمار می‌رود، از نبرد هولناک قرقیسیا
سخن گفته شده است. این حدیث از نظر محل درگیری (قرقیسیا)،
تلفات سنگین، و نیز این تعبیر که منادی ندا می‌دهد «برای خوردن
گوشت ستم‌گران بشتابید» با احادیث پیش‌گفته اشتراک دارد؛ از این رو
می‌توان آن را نیز از خانواده حدیثی روایات پیش‌گفته دانست، اما این
روایت یک طرف این نبرد هولناک را قبیلۀ قیس معرفی کرده است.
متن روایت بدین قرار است:

میسر می‌گوید: امام باقر علیه السلام از من پرسید: ای میسر، میان شما و
قرقیسیا چقدر فاصله است؟ عرض کردم: آن‌جا نزدیک ساحل فرات
است. فرمود:

۱. همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۹۳)

أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بِهَا وَقْعَةٌ لَمْ يَكُنْ مِثْلَهَا مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَكُونُ مِثْلَهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْ
الْأَرْضُ مَا دَبَّ لِلطَّيْرِ تَشْبَعُ مِنْهَا سِبَاعُ الْأَرْضِ وَطُيُورُ السَّمَاءِ
يُهْلِكُ فِيهَا قَيْسٌ وَلَا يَدْعَى لَهَا دَاعِيَةً.

قال: وَرَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ وَزَادَ فِيهِ: «وَيُنَادِي مُنَادٍ هَلُمُّوا إِلَيَّ لُحُومِ
الْجَبَّارِينَ»^۱

آگاه باش که به زودی در آن‌جا جنگی رخ خواهد داد که از
زمان پیدایش آسمان‌ها و زمین، مانندش رخ نداده است و تا
آسمان‌ها و زمین بریاست، مانندش رخ نخواهد داد. در آن‌جا
سفره‌ای برای پرندگان خواهد بود؛ درندگان زمین و پرندگان
آسمان از آن سیر خواهند شد. در آن، قیس به هلاکت می‌رسد
و کسی برای یاری آن‌ها فرا خوانده نمی‌شود.

[محمد بن یحیی] می‌گوید: این حدیث را بیش از یک نفر
روایت کرده‌اند و [کلینی] ادامه می‌دهد: او به روایت، این جمله
را نیز اضافه کرد که: «منادی ندا می‌دهد: برای خوردن گوشت
ستم‌گران بشتابید.»

اگر این روایت را به قراین پیش گفته، با روایات پیشین هم‌خانواده
بدانیم، درمی‌یابیم طرف دیگر نبرد قرقیسیا منتسب به قبیله بنی‌قیس
است. البته این نکته که در آخرالزمان شخصیتی از قبیله بنی‌قیس به

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵. سند این حدیث به این صورت است: محمد بن یحیی، عن احمد

بن محمد، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن ابیه، عن میسر.

درباره وثاقت محمد بن یحیی، نک: رجال النجاشی، ص ۳۵۳؛

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: همان، ص ۸۲؛

درباره وثاقت ابن فضال، نک: همان، ص ۲۵۷؛

درباره وثاقت علی بن عقبه، نک: همان، ص ۲۷۱؛

درباره وثاقت عقبه بن خالد، نک: کتاب نکاح، ج ۱۷، ص ۵۴۸۵.

درباره وثاقت میسر، نک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۱۳؛

قدرت برسد، گرچه به ظاهر بعید است، اما نمی‌توان به صرف استبعاد، آن را نفی کرد. البته ملاصالح مازندرانی احتمال می‌دهد این روایت به جنگ میان ابومسلم و مروان حمار، یا جنگ میان هلاکو و مستعصم عباسی اشاره داشته باشد.^۱ اما این احتمال با مضمون روایت هم‌خوانی ندارد؛ زیرا جنگی که میان ابو مسلم و مروان حمار، یا هلاکو و مستعصم رخ داد، جنگی نبوده است که از ابتدای خلقت آسمان‌ها و زمین، بی‌نظیر به شمار رود.

حمله به عراق

درباره این‌که سپاه سفیانی پس از پیروزی در نبرد قرقیسیا به چه اقدامی دست خواهد زد، دو دسته روایت وجود دارد. براساس ظاهر برخی از روایات، سفیانی به صورت هم‌زمان با دو سپاه مختلف به مدینه و عراق یورش خواهد برد.^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این‌باره فرموده‌اند:

... خرج عليهم السفیانی من الوادی الیابس... فیبعث جیشین جیشاً
إلی المشرق و جیشاً إلی المدینة...^۳

... سفیانی از سرزمین خشک قیام می‌کنند... او سپاهی را به مشرق (عراق) و سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد....

اما دسته دیگری از احادیث به یورش سفیانی به عراق و سپس به حجاز دلالت دارند،^۱ از جمله امام باقر علیه السلام در روایت معتبری پس از اشاره به جنگ قرقیسیا فرموده‌اند:

۱. شرح اصول الکافی، ج ۱۲، ص ۴۱۰.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۷.

۳. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۳۵۴.

... و یبعث السفیانی جیشاً الی الکوفه و...^۲
... و سفیانی سپاهی را به کوفه گسیل می‌دارد...

و در ادامه، جریان حمله سفیانی به مدینه را تشریح فرموده‌اند. به قرینه روایات دسته دوم، روایات دسته اول تنها درباره اصل حمله سفیانی به حجاز و عراق است، نه بیان تقدّم یا تأخّر زمانی آن‌ها.

یورش سفیانی به کوفه در روایات متعددی گزارش شده است.^۳ در بیش‌تر این روایات، از حمله سفیانی به کوفه سخن به میان آمده است، اما بدون تردید مقصود از کوفه سرزمین‌های شیعه‌نشین عراق است؛ چنان‌که برخی از احادیث بر این مطلب تصریح کرده‌اند.^۴ از جمله امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

ثم لا یكون له همة الا الاقبال نحو العراق...^۵
سپس سفیانی هدفی جز رفتن به سوی عراق ندارد...

البته کوفه که یکی از کهن‌ترین مناطق شیعه‌نشین و نیز مرکز حکومت امام مهدی علیه السلام است، در نظر سفیانی جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت، و از این‌رو، آماج حملات بیش‌تری قرار خواهد گرفت.

۱. همان، ج ۳، ص ۸۹.
۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (برای اعتبار این حدیث نک: کتاب حاضر، ص ۸۱)
۳. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۳، صص ۷۸ و ۸۵ و ۸۹ و ۱۱۳ و ۲۵۳ و ۲۷۵ و ۴۸۱ و...
۴. همان، ص ۸۹.
۵. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۱)

در احادیث متعددی از کشتار هولناک مردم این سرزمین به دست سپاه سفیانی گزارش شده است.^۱ از جمله امام باقر علیه السلام در حدیث معتبری فرموده‌اند:

... یبعث السفیانی جیشاً إلى الكوفة وعدّتهم سبعون ألفاً، فیصیبون من أهل الكوفة قتلاً و صلباً و سبباً...^۲
 ... سفیانی سپاهی هفتاد هزار نفری را به کوفه گسیل می‌دارد. آن‌ها برخی از اهل کوفه را می‌کشند، برخی را به دار می‌آویزند و برخی را اسیر می‌کنند....

امام باقر علیه السلام در روایت معتبر دیگری با اشاره به در امان ماندن بانوان از شر سپاه سفیانی، به شیعیان سفارش فرموده‌اند که خود را از چشمان سپاه سفیانی مخفی دارند و سپس به سمت مکه روانه شوند:

... یتغیب الرجال منكم عنه فإن حنقه و شرهه إنما هی علی شیعتنا و أما النساء فلیس علیهنّ بأس إن شاء الله تعالی. قیل: فیالی این مخرج الرجال و یهربون منه؟ فقال: من أراد منهم أن یخرج یخرج إلى المدینة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان. ثم قال: ما تصنعون بالمدينة و إنما یقصد جیش الفاسق إليها و لكن علیکم بمكة فإنها مجمعکم...^۳

... مردان شما خود را از او مخفی کنند؛ زیرا خشم و کینه او تنها متوجه شیعیان ماست و تنها بر کشتن آن‌ها حریص است. اما به زنان ان شاء الله آسیبی نمی‌رسد. پرسیده شد: مردان به کجا فرار کنند؟ فرمودند: کسانی که می‌خواهند به جایی بروند به

۱. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام ج ۳، ص ۸۵، ۸۹، ۴۸۱ و...

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

ص ۸۱)

۳. همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۱۰۱)

مدینه یا مکه یا بعضی از شهرهای دیگر بروند. سپس فرمودند: در مدینه چه کار دارید (به مدینه نروید) چرا که سپاه فاسق قصد آن‌جا را می‌کند. بر شما باد رفتن به مکه! آن‌جا محل اجتماع شماست...

مضمون فوق را روایات دیگری نیز تأیید می‌کنند.^۱

در روایات، از مقاومت حاکمیت عراق در برابر سپاه سفیانی، سخنی به میان نیامده است. این مطلب می‌تواند معلول آشفته‌گی سرزمین عراق و فقدان حاکمیت مقتدر باشد، و البته تنها در یک روایت که سند معتبری دارد، از درگیری گروهی اندک با سپاه سفیانی گزارش شده است. امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

... ثم يخرج رجل من موالی أهل الكوفة في ضعفاء فيقتله أمير جيش السفیانی بین الحيرة و الكوفة...^۲

... سپس مردی از موالی اهل کوفه همراه با تعدادی اندک در برابر سفیانی قیام می‌کند، و فرمانده لشکر سفیانی، او را میان حیره و کوفه می‌کشد...

این احتمال نیز وجود دارد که نبرد قرقیسیا میان حاکمیت عراق و سپاه سفیانی باشد.^۳ انگیزه حمله سفیانی به عراق را پیش از این بیان کردیم.^۴

حمله به مدینه

سفیانی پس از حمله به کوفه و تصرف آن، از حضور امام

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۵.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۸۱)

۳. تاریخ مابعدالظهور، ص ۱۶۶.

۴. نک: کتاب حاضر، ص ۱۵۰.

مهدی علیه السلام در مدینه مطلع می‌شود، از این‌رو، برای دستگیری آن حضرت سپاهی را به سمت مدینه گسیل می‌دارد. سپاه سفیانی برای دستگیری و کشتن حضرت، عده زیادی را دستگیر می‌کند و به قتل می‌رساند. امام علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

... و یبعث بجیش إلی المدینة فیأخذون من قدروا علیه من آل محمد علیهم السلام و یقتل من بنی هاشم رجال و نساء فعند ذلک یهرب المهدی والمبیط من المدینة إلی مکه؛^۱

... سفیانی سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد و آن‌ها کسانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که بتوانند، دستگیر می‌کنند و از بنی هاشم مردان و زنان فراوانی را می‌کشند. در این هنگام مهدی و مبیط به سمت مکه می‌گریزند.

اما امام مهدی علیه السلام به صورت مخفیانه به سمت مکه حرکت می‌کند. امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

... و یبعث السفیانی بعثاً إلی المدینة فینفر المهدی منها إلی مکه فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج الی مکه...؛^۲

... و سفیانی سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد. مهدی علیه السلام از آن‌جا به سمت مکه کوچ می‌کند. به فرمانده سپاه سفیانی گزارش می‌رسد که مهدی به سمت مکه رفته است... .

هم‌چنین در روایات از مقاومت حاکمیت منطقه حجاز در برابر سپاه سفیانی سخنی به میان نیامده است. این مطلب می‌تواند به جهت فقدان حاکمیت مقتدر در سرزمین حجاز باشد، هم‌چنان‌که می‌تواند معلول توافق حاکمان حجاز و سفیانی برای کشتار شیعیان و دستگیری امام

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۹۱.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

مهدی علیه السلام باشد.

سفیانی و جامعه بین‌الملل

در پایان این بخش باید به این سؤال اساسی پاسخ دهیم که: آن‌چه تاکنون گذشت، مانند: قیام سفیانی و حمله او به کشورهای مختلف و تصرف مناطق مختلف جهان و...، همگی با فرهنگ و شرایط دوران گذشته تناسب دارد، اما امروزه که با تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، قوانین جهانی تصویب شده است و تمام کشورها خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند و با تخلف کشوری از این قوانین و مقررات، فشار بین‌المللی او را به رعایت قوانین و اداری می‌کند، چگونه ممکن است یک تن در کشوری قیام کند و چند کشور را به تصرف خود درآورد و جامعه جهانی در برابر او واکنشی نشان ندهد؟ به سوال یاد شده پاسخ‌های مختلفی می‌توان داد، از جمله:

۱. عدم واکنش جامعه جهانی، به این دلیل می‌تواند باشد که به فاصله چند ماه پس از قیام سفیانی، ظهور امام مهدی علیه السلام رخ می‌دهد و پیش از آن‌که جامعه جهانی بتواند برای واکنش مناسب تصمیمی بگیرد و اقدامی بکند، با رخ دادن حادثه ظهور معادلات جهانی تغییر می‌کند.
۲. روایات متعددی از آشفتگی جهان در آستانه ظهور گزارش داده‌اند.^۱ جنگ‌های خانمان‌سوز و درگیری‌های خونین، کشورهای مختلف را به خود مشغول خواهد کرد و توان انسانی و نظامی کشورهای درگیر را به شدت کاهش خواهد داد. سازمان‌های جهانی در این فضا قدرتی برای واکنش در برابر سفیانی نخواهند داشت. امام صادق علیه السلام در حدیث معتبری فرموده‌اند:

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۶، باب ۱۴، ح ۶۱؛ همان، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷.

قدّام القائم موتان: موت أحمر و موت أبيض حتی یذهب من کل سبعة خمسة. الموت الاحمر السيف والموت الابيض الطاعون؛^۱
 پیش از قیام قائم علیه السلام دو مرگ پدید خواهد آمد: مرگ سرخ و مرگ سفید، تا آن جا که از هر هفت تن، پنج تن بمیرند. منظور از مرگ سرخ، کشته شدن با شمشیر است و مراد از مرگ سفید، شیوع طاعون و وباست.

آن حضرت در روایت دیگری فرموده‌اند:

لا یكون هذا الامر حتی یذهب ثلثا الناس فقيل له: إذا ذهب ثلثا الناس فمن یبقی؟ فقال: أما ترضون أن تكونوا الثلث الباقی؟^۲
 این امر (ظهور) رخ نخواهد داد مگر هنگامی که دو سوم مردم از بین بروند. سوال شد: اگر دو سوم مردم از میان بروند چه کسی باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: آیا دوست ندارید از یک سوم باقی مانده باشید؟

۳. التزام و تعهد نسبت به قوانین بین‌المللی، به علت مصالحی است که به کشورهای متعهد برمی‌گردد. از این رو، اگر کشوری در خود توانایی سیطره بر دنیا را بیابد، هرگز دور نخواهد بود که بر تمام

۱. کمال‌الدین، ص ۶۵۵ باب ۵۷، ح ۲۷. سند این روایت به این صورت است:
 «حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن عبدالرحمن بن الحجاج عن سليمان بن خالد قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ...»

درباره وثاقت محمد بن حسن، نک: رجال النجاشی، ص ۳۸۳.

درباره وثاقت حسین بن حسن، نک: رجال ابن داود، ص ۲۷۰؛

درباره وثاقت حسین بن سعید، نک: الفهرست، ص ۱۱۲؛

درباره وثاقت صفوان بن یحیی، نک: رجال النجاشی، ص ۱۹۷؛

درباره وثاقت عبدالرحمن بن حجاج، نک: همان، ص ۲۳۷؛

درباره وثاقت سلیمان بن خالد، نک: همان، ص ۱۸۳.

۲. همان، باب ۵۷، ح ۲۹.

قوانین بین‌المللی و تعهدات خود پشت پا بزند.^۱ نمونه بارز این واقعیت رژیم مستبد امریکاست که با حمله به عراق، تمام مقررات بین‌المللی را زیر پا گذاشت. بنابراین وجود روح استکباری به هم‌راه توان نظامی می‌تواند هر کشوری را نسبت به قوانین بین‌المللی بی‌اعتنا کند.

۴. امکان دارد که اقدامات سفیانی، ظاهری کاملاً قانونی و هم‌آهنگ با قوانین بین‌المللی داشته باشد و او براساس موافقت‌نامه‌هایی که با کشورهای مربوط امضا کرده است، برای سرکوبی جریانی خاص وارد عمل شود، چنان‌که این احتمال در حمله او به حجاز طرح شد.

۵. شاید عدم واکنش جامعه جهانی در برابر سفیانی، به این دلیل باشد که اقدامات سفیانی، هم‌چون کشتار شیعیان، با اهداف و منافع کشورهای با نفوذ و اقتدار هم‌سو باشد و از این رو، سازمان‌های بین‌المللی نه تنها رغبتی به جلوگیری از اقدامات او نخواهند داشت، بلکه ممکن است او را تأیید هم بکنند.

خسف بیدا

از مهم‌ترین رخداد‌های مربوط به حرکت سفیانی، حادثه «خسف بیدا» است. این حادثه مربوط به یکی از لشکرهای سفیانی است که در منطقه‌ای به نام بیدا به صورتی اعجاز‌آمیز در زمین فرو می‌رود و از آن‌جا که در روایات بسیاری از این حادثه به عنوان نشانه‌ای مستقل یاد شده است، آن را در بخشی جداگانه بررسی خواهیم کرد.

نبرد امام مهدی علیه السلام با سفیانی

بدون تردید از مهم‌ترین اهداف قیام امام مهدی علیه السلام، ایجاد حکومت عدل جهانی و ریشه‌کن کردن فساد و ستمگری است. از این رو،

۱. تاریخ مابعد الظهور، ص ۱۶۸.

طبیعی است که میان آن حضرت و سپاه سفینانی که در مناطق مختلف جهان، مانند: شام، عراق، حجاز و... حضور دارند، درگیری‌هایی رخ می‌دهد. بدین جهت، وقوع نبرد میان سپاه امام مهدی علیه السلام و سفینانی، بدون استناد به احادیث اثبات‌پذیر خواهد بود. با این حال، روایات متعددی نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند.^۱ از جمله امام علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

إذا التقى السفینانی والمهدی للقتال، یومئذ یرسم صوت من السماء: ألا إن أولیاء الله أصحاب فلان؛ یعنی المهدی؛^۲
 چون سفینانی و مهدی علیه السلام برای نبرد رو در رو یک‌دیگر قرار گیرند، این ندا از آسمان به گوش می‌رسد، بدانید که یاران مهدی علیه السلام اولیای خدا هستند.

روایات یاد شده از درگیری سپاه امام مهدی علیه السلام و سفینانی در نواحی مختلف جهان گزارش داده‌اند. با توجه به روایاتی که از تصرف این نواحی توسط سفینانی خبر می‌دهد و با در نظر گرفتن هدف امام مهدی علیه السلام که زدودن تمامی نمادهای ستمگری در سرتاسر دنیاست، چنین نبردهایی طبیعتاً وجود خواهد داشت. البته پیش از آغاز این درگیری‌ها، حضرت مهدی علیه السلام براساس رسالت الهی خود، حجت را بر سفینانی و پیروانش تمام خواهد کرد و آن‌ها را به پذیرش حق و فرمان‌برداری از خود فراخواهد خواند.^۳ امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۲۹۸ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۴۶۸ و...

۲. همان، ج ۳، ص ۳۶.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۸.

... فیدعوهم ویناشدهم حقّه و یخبرهم أنّه مظلوم مقهور و یقول:

من حاجتی فی الله فأنا أولى الناس بالله...^۱

... امام مهدی علیه السلام آن‌ها را دعوت و حق خود را به آنان یادآوری می‌کند، و به آنان خبر می‌دهد که او مظلوم است و حقیقت به زور غصب شده است، و می‌فرماید: کسی که با من درباره خدا مواجه کند، من سزاوارترین و نزدیک‌ترین مردم به خدایم... .

اما سفیانی از اطاعت آن حضرت سرپیچی می‌کند. حضرت مهدی علیه السلام نیز برای پاک کردن جهان از لوث وجود او، اقدام خواهد کرد. در برخی از روایات، پذیرش اطاعت امام از سوی سفیانی و بیعت کردن او با امام مهدی علیه السلام و سپس پشیمانی او از این عمل (به تحریک نزدیکان) گزارش شده است.^۲ امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

... فیقول: أخرجوا إلیّ ابن عمّی، فیخرج علیه السفیانی فیکلمه القائم علیه السلام فیجئ السفیانی فیبايعه ثم ینصرف إلی أصحابه فیقولون له: ما صنعت؟ فیقول: أسلمت و بايعت. فیقولون له: قبح الله رأیک... فیستقیله فیکاتله...^۳

... حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: پسرعمویم را نزد من بیاورید. سپس سفیانی نزد آن حضرت می‌آید و امام با او سخنی می‌گوید. سپس سفیانی با حضرت بیعت می‌کند و به سوی یارانش باز می‌گردد. از او می‌پرسند: چه کردی؟ می‌گوید: تسلیم شدم و بیعت کردم. می‌گویند: خداوند رأیت را از حق و صواب دور گرداند! ... پس او از آن حضرت می‌خواهد که بیعتش را از او بردارد و آن را ملغی کند. سپس با او می‌جنگد... .

البته روایات یاد شده، سندهای پذیرفتنی ندارند.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷، باب ۲۷، ح ۲۰۵.

۲. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۳۱۳؛ همان، ج ۵، ص ۲۸ (این حدیث مرسله است).

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸، باب ۲۷، ح ۲۰ ش ۶ (این حدیث مرسله است).

فرجام سفیانی

بدون تردید در حکومت فضیلت محور امام مهدی علیه السلام دیو صفتانی چون سفیانی، مجالی برای تحرک و فعالیت نخواهند داشت، بنابراین، پس از آن که امام مهدی علیه السلام او را به صلاح و سعادت دعوت کرد و او دعوت امام را بی پاسخ گذاشت، امام علیه السلام چاره‌ای جز قطع ریشه‌های فساد این فاسد نخواهد داشت. از این رو، طبیعی است که سرانجامی جز هلاکت در انتظار سفیانی نباشد.

در مورد کشته شدن سفیانی دو دسته روایت وجود دارد:

۱. روایاتی که بر کشته شدن او به دست امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند،^۱ از جمله امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

... یهلك الله أصحاب السفیانی کلهم ولا یبقی علی الارض غیره
وحده فیأخذ المهدی علیه السلام فیذبحه...^۲

... خداوند تمام سپاه سفیانی را نابود می‌کند و هیچ‌کسی از آن‌ها جز سفیانی، روی زمین باقی نمی‌ماند. در این حال، مهدی علیه السلام او را می‌گیرد و گردن می‌زند... .

امام باقر علیه السلام نیز در این باره فرموده‌اند:

... و يأخذ السفیانی أسیراً فینطلق به و یذبحه بیده...^۳
... سفیانی را در حالی که اسیر شده نزد حضرت مهدی علیه السلام می‌آورند و آن حضرت سفیانی را گردن می‌زند... .

۲. روایاتی که از کشته شدن او به دست سپاه امام مهدی علیه السلام گزارش می‌دهند،^۴ از جمله امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۸ (این حدیث مرسله است).

۲. التشریف بالمنن، ص ۲۹۶، باب ۷۹، ح ۴۱۷ (به نقل از القتن سلیلی).

۳. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۸ (این حدیث مرسله است).

۴. همان، ج ۳، ص ۳۱۳.

فیوتی بالسفیانی أسیراً فیأمر به فیذبح علی باب الرحبة...^۱
سفیانی را اسیر می‌کنند، نزد امام مهدی علیه السلام می‌آورند. آن
حضرت دستور قتل او را صادر می‌کند و او نزد باب الرحبة
کشته می‌شود... .

امام باقر علیه السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند:

... ثم يقول هذا رجل قد خلع طاعتي فیأمر به عند ذلك فیذبح
علی بلاطة ایلیا...^۲

... سپس امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: این مرد - سفیانی - از
اطاعت من سر بر تافته. آن حضرت دستور قتل او را صادر
می‌کند و او بر سنگ بیت المقدس گردن زده می‌شود... .

نسبت دادن کشتن سفیانی را به امام مهدی علیه السلام می‌توان مجازی
دانست؛ به سبب این‌که، دستور قتل سفیانی از آن حضرت صادر
می‌شود و لشکر آن حضرت، سفیانی را می‌کشد.
این روایات به لحاظ سند ضعیف و به لحاظ مصادر و تعداد
به گونه‌ای نیستند که بتوان به مضمون آن‌ها اطمینان کرد اما با اعتبارات
عقلی هم‌آهنگ هستند.

مدت اقدامات سفیانی

مجموعه اقدامات سفیانی از آغاز حرکت تا زمان کشته شدن او
پانزده ماه به طول می‌انجامد که شش ماه آن برای تصرف سرزمین‌های
مورد نظر وی، صرف می‌شود. امام صادق علیه السلام در روایت معتبری
فرموده‌اند:

۱. همان، ص ۳۱۴.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۱۳.

السفیانی من المحتوم... من اوّل خروجه إلى آخره خمسة عشر شهراً ستة أشهر يقاتل فيها...^۱
سفیانی از حتمیات است... از ابتدای حرکت او تا آخر کارش، پانزده ماه به طول می‌انجامد. شش ماه آن را به جنگ و نبرد می‌گذراند...

در این مورد که او بر مناطق تحت تصرفش چند ماه حکم می‌راند، دو دسته روایت وجود دارد؛ برخی روایات زمان حکم‌رانی وی را نه ماه معین کرده‌اند،^۲ از جمله امام صادق علیه السلام در ادامه روایت سابق فرموده‌اند:

فإذا ملك الكور الخمس ملك تسعة أشهر و لم يزد عليها يوماً؛
چون سرزمین‌های پنج‌گانه را به تصرف خود درآورد، نه ماه و نه یک روز بیش‌تر، بر آن‌ها حکم می‌راند.

آن حضرت در روایت دیگری فرموده‌اند:

إذا استولى السفیانى على الكور الخمس فعدّوا له تسعة أشهر؛^۳
چون سفیانی به مناطق پنج‌گانه، سیطره یافت، برایش نه ماه بشمارید.

روایت دیگری، زمان حکومت او را هشت ماه می‌داند. ابو منصور بجلي، در ضمن روایتی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: سفیانی نه ماه بر سرزمین‌های پنج‌گانه حکم می‌راند؟ حضرت فرمودند:

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۰، باب ۱۸، ح ۱. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر ص ۳۰)

۲. همان، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۴؛ همان، ص ۳۱۱، باب ۱۸، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۳.

لا ولكن يملك ثمانية أشهر لا يزيد يوماً^۱

خیر. او هشت ماه و نه یک روز بیش‌تر، حکم می‌راند.

از میان دو دسته روایات یاد شده، روایات دسته دوم از نظر سند ضعیف و اعتمادناپذیرند، اما در میان دسته اول حدیث معتبر نیز وجود دارد. از امام صادق علیه السلام در حدیث معتبر دیگری که شیخ طوسی آن را از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده این چنین نقل شده است:

إنّ السفیانی یملك بعد ظهوره علی الكور الخمس حمل امرأة. ثم قال علیه السلام: استغفرالله حمل جمل^۲

سفیانی پس از سیطره بر سرزمین‌های پنج‌گانه به اندازه بارداری زن (نه ماه) حکم می‌راند. سپس فرمودند: از خداوند استغفار می‌کنم بلکه به اندازه بارداری شتر (یک سال) حکم می‌راند.

با این حال، دربارهٔ زمان حکم‌رانی سفیانی دو دسته روایت متعارض وجود دارد و درباره آن نمی‌توان قاطعانه داوری کرد. علامه مجلسی در توجیه اختلاف روایات یادشده، چند احتمال را ذکر

۱. کمال الدین، ص ۶۵۱، باب ۵۷، ح ۱۱. سند این روایت به این صورت است:

«حدثنا أبي و محمد بن الحسن قالوا: حدثنا محمد بن ابي القاسم ماجيلويه، عن محمد بن علي الكوفي، قال: حدثنا الحسين بن سفیان، عن قتيبة بن محمد، عن عبدالله بن أبي منصور البجلي، قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام...»

این روایت به دلیل وجود محمد بن علی کوفی ضعیف است. (نک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳)

۲. الغيبة للطوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۲. سند این روایت به این صورت است:

«ابن أبي عمير عن عمر بن اذينة، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: ...»

درباره وثاقت ابن ابی عمیر، نک: الفهرست، ص ۴۰۴؛

درباره وثاقت عمر بن اذینه، نک: رجال النجاشی، ص ۲۸۳؛

درباره وثاقت محمد بن مسلم، نک: همان، ص ۳۲۳.

درباره اعتبار طریق شیخ طوسی به کتاب فضل بن شاذان پیش از این سخن گفته شد.

می‌کند: نخست این که برخی از این روایات تقیه‌ای باشد؛ زیرا در منابع اهل سنت نیز در این باره روایاتی وجود دارد؛ دوم این که در این باره احتمال بدا می‌رود، لذا احتمال تحقق هر یک از این مقادیر می‌رود؛ سوم این که این روایات ناظر به مدت اسقرار دولت سفیانی باشد که به حسب اعتبارات مختلف برای آن می‌توان زمان‌های متفاوتی را برشمرد.^۱

آن چه گذشت، بخشی از ابعاد ماجرای سفیانی و حوادث مربوط به آن بود. بی‌گمان، هنوز ابعاد دیگری از این رخداد وجود دارد که برای ما ناشناخته مانده است و با کنکاش و تأمل در روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌توان آن‌ها را به دست آورد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۶.

خسف بیداء

«خسف بیداء» یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام است که در بسیاری از روایات از آن سخن گفته شده است. این نشانه از دو واژه «خسف» و «بیداء» تشکیل شده است. واژه خسف در لغت به معنای فرو رفتن است و واژه «بیداء» به معنای بیابانی است که در آن چیزی نباشد. اما مقصود از این واژه در این جا و بلکه کاربرد اکثری آن در روایات منطقه‌ای میان مکه و مدینه است.^۱

مقصود از خسف بیداء این است که یکی از لشکرهای سفیانی که آهنگ کشتن امام مهدی علیه السلام را دارد در سرزمین بیداء در زمین فرو می‌رود و از رسیدن به هدف شوم خود ناکام می‌ماند.

اهمیت خسف بیداء

این حادثه از جزئیات مربوط به حادثه قیام سفیانی است، اما با توجه به اهمیت ویژه‌ای که دارد، به‌طور مستقل در کنار سایر

۱. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۷۱.

نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است. برای اثبات اهمیت این حادثه، دلایل بسیاری وجود دارد:

۱. این حادثه از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده شده است.
۲. در میان سایر نشانه‌های ظهور، وضعیتی منحصر به فرد دارد؛ زیرا از یک سو پدیده‌ای اعجاز‌آمیز است و از سوی دیگر با صیحهٔ آسمانی که آن هم پدیده‌ای معجزه‌آسا است این تفاوت را دارد که صیحهٔ آسمانی پدیده‌ای است که در آسمان رخ می‌دهد و انسان‌ها فقط نظاره‌گر آن هستند، اما خسف بیداء در زمین رخ می‌دهد و بر تعدادی از انسان‌ها نازل می‌شود و گروهی را به کام مرگ می‌فرستد. به تعبیر دیگر، برخلاف صیحهٔ آسمانی که فقط جنبهٔ گزارش‌گری و اطلاع‌رسانی دارد، حادثهٔ خسف، دخالت مستقیم خداوند در حمایت از جبههٔ حق است و نشان از آن دارد که ارادهٔ خداوند سبحان آن است که به هر صورت ممکن، ولو با دخالت عوامل غیرطبیعی، از جان امام مهدی علیه السلام محافظت نماید. این رخداد اعجاز‌آمیز که منجر به نابودی بخش‌هایی از مهم‌ترین جبههٔ مخالف حضرت می‌شود، برای سایر مخالفان و معاندان، دارای این پیام است که مقاومت در برابر حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام ثمری جز شکست در پی نخواهد داشت.
۳. وجه تمایز دیگری که میان صیحهٔ آسمانی و خسف وجود دارد و نشان‌دهندهٔ اهمیت خسف است، این است که صیحه گرچه پدیده‌ای اعجاز‌گونه است، ولی از آن‌جا که بیش‌تر جنبهٔ اطلاع‌رسانی دارد ممکن است با اقدامات رسانه‌ای جبههٔ باطل تا اندازهٔ زیادی از خاصیت آن کاسته شود، همچنان که در روایات وارد شده است که شیطان با ندایی که سر می‌دهد، امر را بر بسیاری از مردم مشتبه می‌کند. اما خسف بیداء اقدامی کوبنده است که جایی برای شک و

شبهه باقی نمی‌گذارد و جبهه باطل از انجام نمونه مشابه آن عاجز است. نکته‌ی یاشده می‌تواند دلیل دیگری بر اهمیت خسف باشد که کنکاش پیرامون آن را ضرورت می‌بخشد.

۴. نکته‌ی دیگری که اهمیت این ماجرا را می‌نمایاند، شباهت آن با ماجرای اصحاب فیل است؛ زیرا در طول تاریخ دو سپاه جنگی وجود داشته و خواهند داشت که در مسیر مکه به شکل اعجاز‌آمیز و با دخالت نیروهای غیبی نابود می‌شوند؛ نخستین سپاه، لشکر ابرهه بود که به هدف ویران‌سازی کعبه به بلایی آسمانی نابود شد و سپاه دوم سپاه سفیانی است که به هدف کشتن روح و حقیقت کعبه، بدان‌سو حرکت می‌کند و در میانه‌ی راه به بلایی زمینی گرفتار می‌شود. این شباهت می‌تواند دارای این نکته باشد که در جریان یورش سپاه سفیانی به سمت مکه، به شخصیتی سوءقصد شده است که حداقل شأنی هم‌طراز کعبه دارد؛ شخصیتی که با کشته شدنش همان اتفاقی خواهد افتاد که با ویران شدن کعبه که نماد توحید و یگانه‌پرستی است رخ می‌داد.

خسف بیداء در قرآن

واژه خسف و مشتقات آن هشت‌بار در قرآن کریم به کار رفته است. در این هشت مورد، یک‌بار آن به صورت اخباری از فرورفتن قارون در زمین سخن گفته شده است:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾^۱

۱. سوره قصص، آیه ۸۱.

آن‌گاه [قارون] را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند.

و در چندین مورد کفار و مشرکان به فرو رفتن در زمین و عذاب‌های مشابه تهدید شده‌اند:

﴿أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱

آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این‌که خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟

﴿أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً﴾^۲

مگر ایمن شدید از این‌که شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگ‌ریزه‌ها بفرستد، سپس برای خود نگاهبانی نیابید؟

تهدید به خسف در زمین و عملی شدن آن درباره قارون در گذشته تاریخ، استبعاد احتمالی تحقق این پدیده را در آینده به کلی برطرف می‌کند.

افزون بر این، پیشوایان معصوم چهار آیه از آیات قرآن کریم را به حادثه خسف بیداء تأویل کرده‌اند. البته آیات دیگری نیز وجود دارند که به این موضوع تأویل شده‌اند.^۳ لیکن این آیات

۱. سوره نحل، آیه ۴۵.

۲. سوره اسراء، آیه ۶۸.

۳. سوره انعام، آیه ۶۵؛ سوره هود، آیه ۸۳.

به مطلق خسف تأویل شده‌اند و در آن‌ها نامی از بیداء نیست و چنان‌که خواهد آمد، خسفی که در آخرالزمان رخ می‌دهد منحصر به خسف بیداء نیست. بنابراین، چه‌بسا این روایات به خسف‌هایی غیر از خسف بیداء نظر داشته باشند. چهار آیه یاد شده از شمار زیر است:

۱. «فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»^۱

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه چنین روایت شده است:

فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَ مَعَهُ رَأْيَةٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامِدًا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خُسِفَ بِهِمْ وَ هِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»^۲

پس چون یکی از فرزندان حسین خروج کرد که همراهش سیصد و اندی مرد بودند و با او پرچم پیامبر خدا بود و قصد مدینه را داشت تا این‌که به بیداء می‌رسد و می‌گوید: این‌جا مکان گروهی است که در زمین فرو می‌روند و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این‌که خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟ آیا در حال رفت و آمدشان [گریبان] آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟»

۱. «آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این‌که خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟» (سوره نحل، آیه ۴۵)

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۲. «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۱.

این آیه در روایات متعددی هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به خسف بیداء تأویل شده است. از جمله امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

... وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّىٰ إِذَا انْتَهَىٰ إِلَىٰ بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۲؛

... و سفیانی با سپاهی بزرگ به مدینه می‌آید. چون به بیداء مدینه می‌رسد خداوند او را در زمین فرو می‌برد و این همان سخن خداوند بلندمرتبه است که می‌فرماید: «و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آن‌جا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند».

و در منابع اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت شده است:

... وَ يَخْلِي جَيْشَهُ التَّالِي بِالْمَدِينَةِ، فَيَنْهَبُونَهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِهَا، ثُمَّ يَخْرُجُونَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَىٰ مَكَّةَ، حَتَّىٰ إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ، بَعَثَ اللَّهُ جَبْرِيْلَ، فَيَقُولُ: يَا جِبْرَائِيلُ! اذْهَبْ فَأَبْدِهِمْ، فَيَضْرِبُهَا بِرِجْلِهِ ضَرْبَةً يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ فِي سُورَةِ سَبَأٍ «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ...»^۳؛

... و سفیانی سپاه دیگرش را در مدینه رها می‌کند و آن‌ها سه شبانه‌روز آن‌جا را غارت می‌کنند. سپس به سوی مکه حرکت

۱. «و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند؛ [آن‌جا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند.» (سوره سبأ، آیه ۵۱)

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۶.

۳. جامع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۲۹.

می‌کنند و چون به پیدا می‌رسند خداوند جبرئیل را می‌فرستد و به او می‌فرماید: ای جبرئیل، برو و آن‌ها را نابود کن! پس او با پا ضربه‌ای به زمین می‌زند و خداوند آن‌ها را در دل زمین فرو می‌برد و این همان سخن خداوند در سوره سبأ است که می‌فرماید: «و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آن‌جا که راه] گریزی نمانده است...».

۳. «حم عسق»^۱

از امام باقر علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

«حم» حتم و «ع» عذاب، و «س» سنون کسنی یوسف - علیه السلام - و «ق» قذف و خسف و مسخ یکون فی آخر الزمان بالسفیانی و اصحابه ...^۲؛

«حم» حتمیت است و «ع» عذاب است و «س» سال‌های خشک‌سالی است، مانند سال‌های خشک‌سالی یوسف علیه السلام و «ق» پرتاب کردن و فرو رفتن و مسخی است که در آخر الزمان برای سفیانی و اصحابش خواهد بود...

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فَرَدِّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»^۳.

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی چنین فرمودند:

۱. سوره شوری، آیه ۱ - ۲.

۲. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳. «ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه، آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا هم‌چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم، آنان را [نیز] لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.» (سوره نساء، آیه ۴۷)

... فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ! أَيْدِي الْقَوْمِ، فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ، يُحَوِّلُ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ إِلَى أَقْفَيْتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلُ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾...^۱

امیر سپاه سفیانی در بیداء فرود می‌آید. پس منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای بیداء، این قوم را نابود کن! پس آن‌ها را در خود فرو می‌برد و از آن‌ها جز سه نفر باقی نمی‌ماند که خداوند صورت‌هایشان را به پشت سر برمی‌گرداند. آن‌ها از قبیله کلبنند و این آیه درباره آنان نازل شده است: «ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم.» ...

البته این روایت در مقام بیان مصداق برای برگرداندن سر به پشت است و نه مصداق برای خسف، یعنی یکی از مصادیق برگرداندن سر به سمت پشت که در این آیه آمده برای تعدادی از سپاه سفیانی رخ می‌دهد که از خسف نجات می‌یابند و در آیه اشاره‌ای به فرو رفتن در زمین نیست. با این حال، از آن‌جا که برگرداندن سر به طرف پشت برای سپاه خسف رخ می‌دهد، این آیه را در شمار آیاتی می‌توان دانست که به خسف تأویل شده است.

خسف بیداء در منابع شیعه و اهل سنت

روایات مربوط به این حادثه در بسیاری از منابع کهن شیعه و

۱. الغیة للنعمانی، ص ۲۹۰.

اهل سنت ذکر شده است که تنوع این منابع و نیز دست اول بودن آنها و توجه محدثان بزرگ شیعه و سنی به این روایات می‌تواند دلیلی بر اصالت و صحت داشتن اصل این ماجرا باشد. از میان منابع شیعه می‌توان به اثبات الرجعة فضل بن شاذان، الکافی کلینی، کمال‌الدین و الاختصاص شیخ صدوق، الغیبة نعمانی، الغیبة شیخ طوسی، الارشاد شیخ مفید، تفسیر قمی، تفسیر عیاشی و کتاب سلیم بن قیس اشاره کرد و از میان منابع اهل سنت می‌توان از صحاح سته و صحیح ابن حبان و مسند احمد بن حنبل نام برد. البته گفتنی است که در کتاب‌هایی همچون صحیح بخاری و مسلم از حرکت سپاهی به سوی کعبه به قصد تخریب آن و فرورفتن آن در سرزمین بیداء یا پناهنده شدن مردی به خانه خدا و حرکت سپاهی بدان سو برای کشتن آن مرد و در نهایت فرو رفتن آن سپاه در منطقه بیداء سخن گفته شده است. برای نمونه، بخاری از عایشه از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین حدیث می‌کند:

بغزو جيش الكعبة فإذا كانوا ببيداء من الأرض يخسف بأولهم و آخرهم. قالت: قلت: يا رسول الله! كيف يخسف بأولهم و آخرهم و فيهم أسواقهم و من ليس منهم؟ قال: يخسف بأولهم و آخرهم، ثم يبعثون على نياتهم؛^۱

سپاهی قصد تخریب کعبه را می‌کند و چون به بیابانی می‌رسد، از اول تا به آخرشان در زمین فرو می‌روند. [عایشه] می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، با این که در میان آنها اهل بازار و کسانی که جزو سپاه نیستند حضود دارند، باز هم همگی در زمین فرو می‌روند؟ [پیامبر] فرمودند: همگی در زمین فرو می‌روند، ولی طبق نیتشان محشور می‌شوند.^۲

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۹.

۲. ترجمه فوق بر اساس تفسیر عینی، از شارحان مشهور صحیح بخاری است. (نک: عمدة القاری، ج ۱۱، ص ۲۳۵)

مسلم نیز در حدیث مشابهی از عایشه از آن حضرت چنین روایت می‌کند:

إِنَّ نَاسًا مِنْ أُمَّتِي يَوْمُنَا بِالْبَيْتِ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ لَجَأَ بِالْبَيْتِ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ خَسَفَ بِهِمْ...^۱؛
گروهی از امت من به خاطر مردی از قریش که به کعبه پناه برده قصد خانه خدا را می‌کنند و چون به بیداء می‌رسند در آن فرو می‌روند ...

این روایات به ظاهر گویا، ارتباطی با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه ندارند؛ اما روایات دیگری وجود دارد که ارتباط آن‌ها با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بسیار شفاف‌تر است و از آن‌جا که به نظر، این مجموعه روایات از یک خانواده حدیثی هستند، می‌توان به ارتباط این مجموعه با خسف بیدایی که درباره سفیانی است اطمینان حاصل کرد. برای نمونه، احمد بن حنبل در *المسند* خود از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله چنین روایت می‌کند:

يَكُونُ اخْتِلافٌ عِنْدَ مَوْتِ خَلِيفَةِ فَيُخْرِجُ رَجُلًا مِنَ الْمَدِينَةِ هَارِبًا إِلَى مَكَّةَ فَيَأْتِيهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَيُخْرِجُونَهُ وَهُوَ كَارِهٌ فَيَبِيعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيَبِيعُ إِلَيْهِمْ جِيشَ مِنَ الشَّامِ فَيُخَسِفُ بِهِمُ بِالْبَيْدَاءِ فَإِذَا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ أَتَتْهُ أِبْدَالُ الشَّامِ وَعَصَائِبُ الْعِرَاقِ فَيَبِيعُونَهُ... يَعْمَلُ فِي النَّاسِ سُنَّةَ نَبِيِّهِمْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ يَلْقَى الْإِسْلَامَ بِجِرَانِهِ إِلَى الْأَرْضِ يَمُكِّثُ تِسْعَ سِنِينَ؛^۲
هنگام مرگ خلیفه‌ای اختلافی خواهد بود. پس مردی از مدینه خارج شده به مکه می‌گریزد. پس تعدادی از اهل مکه نزد او می‌روند و او را به اکراه از مخفیگاهش بیرون می‌آورند و میان

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱۶.

رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. در این حال سپاهی از شام به سوی‌شان گسیل داده می‌شود و آن‌ها در بیداء در زمین فرو می‌روند. چون مردم این واقعه را مشاهده می‌کنند ابدال شام و گروه‌های (عصایب) عراق نزد او می‌آیند و با او بیعت می‌کنند... او در میان مردم بر اساس سنت پیامبرشان رفتار می‌کند و اسلام را در زمین استقرار می‌بخشد و هفت سال می‌ماند.

روایت یاد شده را ابن حبان نیز در صحیح خود آورده و برای آن چنین عنوانی قرار داده است:

ذكر الخبر المصرح بأن القوم الذين يخسف بهم إنما هم القاصدون إلى المهدي؛^۱

بیان حدیثی که تصریح می‌کند قومی که در زمین فرو می‌روند کسانی هستند که به دنبال مهدی‌اند.

ابوداود سجستانی نویسنده یکی از صحاح شش‌گانه اهل سنت نیز این روایت را در کتاب *المهدی* آورده است.^۲ این نشان می‌دهد که طبق برداشت او روایت مورد نظر درباره امام مهدی علیه السلام است به نظر می‌رسد آنچه باعث شده این دو نویسنده مشهور اهل سنت این روایت را مربوط به امام مهدی علیه السلام بدانند تعبیری همچون بیعت میان میان رکن و مقام، پیوستن ابدال شام و عصایب عراق، عمل به سنت پیامبر و از همه مهم‌تر استقرار بخشیدن همه جانبه اسلام است که به گواهی روایات دیگر اجتماع این مجموعه تنها در امام مهدی علیه السلام است. به نظر می‌رسد بر اساس آنچه گذشت بتوان این ادعا را پذیرفت که مجموعه

۱. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰.

روایات دربارهٔ خسف بیداء خانواده‌ای حدیثی به شمار می‌آیند که همگی از رخدادی برای سفیانی در آخرالزمان خبر می‌دهند، گرچه این خانوادهٔ حدیثی از نظر شفافیت دلالت در یک سطح نیستند.

خسف بیداء در منابع فقهی

دامنهٔ ماجرای خسف بیداء به کتاب‌های فقهی نیز کشیده شده است. در این خصوص روایات متعددی مبنی بر کراهت نماز گزاردن در سرزمین بیداء وجود دارد. برای نمونه از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

الصلوة تکره فی ثلاثة مواطن من الطریق: البیداء و هی ذات الجیش وذات الصلاصل و ضجنان؛^۱

در سه مسیر نماز خواندن مکروه است: بیداء که همان ذات الجیش است و ذات الصلاصل و ضجنان.

برخی از فقها علت حکم یاد شده را خسف سپاه سفیانی در این سرزمین می‌دانند. برای نمونه ابن‌ادریس حلی در مقام شمارش مکان‌هایی که نماز در آن‌ها کراهت دارد چنین می‌نویسد:

و بیداء چراکه آن‌جا سرزمین خسف است بر اساس آنچه در روایات آمده است سپاه سفیانی در حالی که قصد مدینه‌الرسول را دارد به آن‌جا می‌آید و خداوند آن‌ها را در دل زمین فرو می‌برد.^۲

تنوع خسف

پیش از بررسی جزئیات حادثهٔ خسف بیداء دربارهٔ سفیانی توجه به

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲. السرائر، ج ۱، ص ۲۶۵.

این نکته خالی از فایده نیست که در روایات افزون بر خسف لشکر سفیانی در سرزمین بیداء از چندین خسف دیگر نیز یاد شده است که عبارتند از:

۱. خسف جابیه

جابیه در لغت به معنای حوضی است که آب در آن جمع می‌شود و شتران از آن می‌نوشند و مقصود از آن در این جا یکی از شهرهای شام است که در سمت غرب شام واقع شده و باب‌الجابیه یکی از دروازه‌های شهر شام از سمت شهر جابیه بوده و عمر در آن جا خطبه^۱ معروفی ایراد کرده که به خطبه جابیه معروف است.^۱

درباره خسف جابیه یک روایت وجود دارد که در چند منبع کهن ذکر شده است. کامل‌ترین شکل این روایت از نظر متن و سند که در کتاب *الغیبة نعمانی* آمده و سند معتبری دارد بدین صورت است:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

يَا جَابِرُ! الزَّمِ الْأَرْضَ وَلَا تُحَرِّكْ بَدَأً وَلَا رَجُلًا حَتَّى تَرَى عَلَمَاتٍ
أَدُّرُهَا لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهَا: أَوْلَاهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ... وَ يَجِئُكُمْ
الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَ تُخَسَفُ قُرَيْبَةً مِنْ قُرَى الشَّامِ
تُسَمَّى الْجَابِيَةَ...^۳

ای جابر، سر جایست بنشین و هیچ اقدامی نکن تا این‌که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم ببینی؛ البته اگر در آن زمان باشی. اولیای آن‌ها اختلاف بنی عباس است... و از سمت دمشق ندای پیروزی به گوشتان می‌رسد و آبادی از آبادی‌های شام که با آن جابیه گفته می‌شود در زمین فرو می‌رود و ...

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

این حدیث را شیخ مفید در *الارشاد*^۱ و *الاختصاص*^۲ و شیخ طوسی نیز آن را آورده است.^۳

در *تفسیر عیاشی* نیز حدیثی مرسل از جابر جعفی در این باره روایت شده که از خسف یکی از شهرهای شام سخن گفته شده ولی در آن به جابیه تصریح نشده: «و تری منادیا ینادی بدمشق و خسف بقریه من قراها»^۴ و از آن جا که این روایت در بسیاری از فقرات مشابه روایت نعمانی است و جابر جعفی نیز گزارش گر آن است به نظر همان روایت نعمانی است و نمی‌توان آن را روایت مستقلى محسوب کرد.

در میان روایات یاد شده روایت نعمانی از نظر سندی معتبر و قابل اطمینان است، همچنان‌که راویان روایت شیخ مفید و شیخ طوسی نیز همگی ثقة هستند، اما مشکل این روایت این است که طریق شیخ مفید به کتاب حسن بن محبوب و طریق شیخ طوسی به کتاب فضل بن شاذان روشن نیست. البته شیخ طوسی در *الفهرست* خود پس از اشاره به حدود سی کتاب از مصنفات فضل بن شاذان که یکی از آنها *اثبات الرجعة* است و تذکر این نکته که فضل کتاب‌های دیگری هم دارد که اسم آنها معلوم نیست برای خود دو طریق به کتاب‌های فضل بن شاذان ذکر می‌کند که یکی از آنها بر اساس برخی از مبانی طریق معتبری است.^۵ اگر بتوان این احتمال را تقویت کرد که روایت مورد

۱. *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۷۲. سند این روایت بدین صورت است: الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ابی‌المقدام، عن جابر الجعفی.

۲. *الاختصاص*، ص ۲۵۵.

۳. *الغیبة للطوسی*، ص ۴۴۱. سند این روایت بدین صورت است: فضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ابی‌المقدام، عن جابر الجعفی.

۴. *تفسیر العیاشی*، ج ۱، ص ۶۴.

۵. در این باره، نک: کتاب حاضر، ص ۸۴.

نظر از کتاب *اثبات الرجعة* بوده می‌توان به اعتبار روایت شیخ طوسی نیز رأی داد.^۱

۲. خسف حرستا

دومین موضعی که از خسف آن به عنوان یکی دیگر از رخداد‌های پیش از ظهور یاد شده است خسف مکانی به نام حرستا است حرستا به گفته حموی شهری بزرگ و آباد میان باغ‌های شام بوده و بیش از یک فرسخ با شام فاصله داشته است.^۲

در این باره امام باقر علیه السلام از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌فرماید:

إِذَا اخْتَلَفَ الرَّمْحَانُ بِالشَّامِ لَمْ تَنْجَلْ إِلَّا عَنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ. قِيلَ: وَمَا هِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: رَجْفَةٌ تَكُونُ بِالشَّامِ يَهْلِكُ فِيهَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبِرَادِينِ الشَّهْبِ الْمَحْذُوفَةِ وَالرَّايَاتِ الصُّفْرِ تُقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ حَتَّى تَحُلَّ بِالشَّامِ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ الْجَزَعِ الْأَكْبَرِ وَالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا خَسْفَ قَرْيَةٍ مِنْ دِمَشْقَ يُقَالُ لَهَا حَرَسْتَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ ابْنُ آكَلَةَ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ حَتَّى يَسْتَوِيَ عَلَى مِنْبَرِ دِمَشْقَ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ عليه السلام.

هنگامی که دو نیزه در شام برخورد کنند از یک‌دیگر باز نگردند مگر آن‌که نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند پدیدار گردد. عرض

۱. گرچه عنوان کتاب *اثبات الرجعة* است، معمولاً در کتاب‌هایی با این عنوان روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام نیز آورده می‌شده و لذا در کتابی با عنوان *مختصر اثبات الرجعة* که خلاصه *اثبات الرجعة* فضل بن شاذان است و نزد شیخ حر عاملی بوده از میان بیست روایت تنها دو روایت مربوط به رجعت است و عمده روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است.

۲. *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۲۴۱.

شد: آن نشانه چیست؟ فرمود: زلزله‌ای است که در شام رخ می‌دهد و در آن بیش از صد هزار تن به هلاکت می‌رسند. خداوند آن را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می‌دهد. چون چنین شد پس به سواران مرکب‌های سفید و سیاه و گوش و دم بریده بنگرید و نیز به پرچم‌های زرد که از مغرب روی می‌آورند تا به شام برسند و این به هنگام بزرگ‌ترین بی‌تابی و مرگ سرخ است. پس وقتی چنان شد به فرو ریختن قریه‌ای از دمشق که به آن حرستا می‌گویند بنگرید و در این هنگام پسر جگرخوار از دره خشک خروج کند تا بر منبر دمشق نشیند و چون چنین شود منتظر خروج مهدی باشید.

مرحوم نعمانی روایت یاد شده را به سند خود در کتاب الغیبة ذکر کرده است،^۱ همچنان‌که شیخ طوسی آن را در کتاب خود با سندی آورده که ذیل آن تقریباً همان سند نعمانی است.^۲ روایاتی در منابع اهل سنت نیز در این باره وجود دارد. از جمله ابن حماد از امام علی علیه السلام چنین روایت می‌کند:

إذا اختلف أصحاب الرايات السود بينهم كان خسف قریة بإرم
يقال لها حرستا وخروج الرايات الثلاث بالشام عنها؛^۳
چون صاحبان پرچم‌های سیاه با یک‌دیگر اختلافشان شد آبادی
در ارم که با آن حرستا گفته می‌شود در زمین فرو می‌رود و سه
پرچم شامی از آن جا خروج می‌کند.

۱. ص ۳۱۷، باب ۱۸، ح ۱۶. البته طبق نوشته مصحح کتاب الغیبة، در نسخه اصلی این کتاب، به جای واژه حرستا، خرشنا بوده، اما به نظر می‌رسد با توجه به روایت نعمانی و سایر روایاتی که در منابع اهل سنت آمده، این واژه تصحیف حرستا باشد.

۲. الغیبة ص ۴۶۱.

۳. الفتن، ص ۱۲۴.

روایات دیگری نیز در این باره در منابع اهل سنت وجود دارد که از غیر اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، مانند این حدیث که از محمد بن حنفیه روایت شده:

یدخل أوائل أهل المغرب مسجد دمشق فبینا هم ینظرون فی أعاجیبه إذ رجفت الأرض فاتفعوا غربی مسجدها و یخسف بقریة یقال لها حرستا ثم یرجع عند ذلک...^۱

اولین نفرات اهل مغرب وارد مسجد دمشق می‌شوند و در حالی که به عجایب آن نگاه می‌کنند زمین تکان می‌خورد و سمت غرب مسجد در زمین فرو می‌رود و آبادی که به آن حرستا گویند در زمین فرو می‌رود در این حال سفیانی خروج می‌کند ...

یا این روایت که از خالد بن معدان نقل شده است:

لا یرجع المهدی حتی یخسف بقریة فی الغوطة تسمى حرستا؛^۲
مهدی خروج نمی‌کند تا این که آبادی در غوطه که به آن حرستا گویند در زمین فرو رود.

و البته پاره‌ای از روایات اهل سنت صرفاً به پیش‌گویی از خسف حرستا سخن گفته‌اند و ارتباطی با جریان ظهور امام مهدی علیه السلام ندارند.^۳ صرف‌نظر از روایاتی که در منابع اهل سنت گزارش شده از مجموع این روایات تنها یک روایت از منابع شیعه است که آن هم به دلیل ضعف سند قابل اطمینان نیست.

۱. همان، ص ۱۵۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. الفتن، ص ۱۲۵.

۳. خسف بغداد و بصره

در این باره به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

يُزَجَرُ النَّاسُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام عَنْ مَعَاصِيهِمْ بِنَارٍ تَظْهَرُ لَهُمْ فِي السَّمَاءِ وَ حُمْرَةٌ تُجَلَّلُ السَّمَاءَ وَ حَسْفٌ بِبَغْدَادَ وَ حَسْفٌ بِبِلْدَةِ الْبَصْرَةِ وَ دِمَاءٌ تُسْفِكُ بِهَا وَ خَرَابٌ دُورَهَا...؛^۱

مردم پیش از قیام قائم از گناهانشان بازداشته می‌شوند با آتشی که در آسمان آشکار می‌شود و قرمزی که آسمان را روشن می‌کند و خسفی که در بغداد و بصره رخ می‌دهد و خون‌هایی که در آنجا ریخته می‌شود و ویران شدن خانه‌هایش و ...

و البته درباره خسف بغداد روایت دیگری نیز در منابع شیعه وجود دارد که از کعب الاحبار است.^۲

۳. خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب

درباره خسف مشرق و مغرب و جزیره العرب روایتی وجود دارد که آن را از نشانه‌های قیامت برشمرده است.^۳ و در دو روایت دیگر موارد یاد شده از نشانه‌های ظهور شمرده شده‌اند و البته از آنجا که ظهور امام مهدی علیه السلام پیش از قیامت است هرچه از نشانه‌های ظهور باشد می‌تواند از نشانه‌های قیامت هم باشد. بنابراین میان روایات یاد شده از این جهت تعارضی نیست. روایات یاد شده بدین قرارند:

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۱۴۹، باب ۱۰، ح ۴.

۳. الخصال، ص ۴۳۱.

۱. ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند که چون به معراج رفتند خداوند سبحان به من چنین فرمود:

وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرَجَ مِنْ صَلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ
مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ...
فَقُلْتُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ يَكُونُ
ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ ... وَ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ خُسُوفٍ خُسْفٌ بِالْمَشْرِقِ
وَ خُسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خُسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ ...^۱

... و این را به تو عطا کردم که از صلب او یازده مهدی بیرون بیاورم که همگی از فرزندان دوشیزه بتولند و آخرینشان مردی است که عیسی پسر مریم پشت سرش نماز می گزارد... عرض کردم: معبود و سرور من این کی خواهد بود؟ خداوند بلند مرتبه فرمود: این زمانی است که دانش برود ... و در این هنگام سه خسف خواهد بود: خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب ...

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند:

قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - لأمير المؤمنين -
عليه السلام - : ... واعلم أن ابني ينتقم من ظالميك و ظالمي
أولادك و شيعتك في الدنيا و يعذبهم الله في الآخرة عذابا شديدا.
فقال سلمان الفارسي: من هو يا رسول الله؟ قال: التاسع من ولد
ابني الحسين، الذي يظهر بعد غيبته الطويلة ... قال: متى يظهر يا
رسول الله؟ قال: لا يعلم ذلك إلا الله، و لكن لذلك علامات،

۱. کمال‌الدین، ص ۲۵۱، باب ۲۳، ح ۱. سند این روایت بدین صورت است: «حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال حدثنا أبي قال: حدثنا ابو سعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي إياس قال: حدثنا المبارك بن فضالة، عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس.»

منها: نداء من السماء و خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بالبيداء؛^۱

پیامبر خدا ﷺ به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: ... و بدان که پسر من از کسانی که به تو و فرزندان تو و شیعیان تو ستم کرده‌اند در دنیا انتقام می‌گیرد و خداوند آن‌ها را در آخرت به شدت عذاب می‌کند. سلمان فارسی پرسید: ای پیامبر خدا او کیست؟ فرمود: نهمین فرزند از نسل پسر من حسین که پس از غیبت طولانی‌اش ظهور می‌کند ... پرسید: ای پیامبر خدا او کی ظهور می‌کند؟ فرمود این را کسی جز خداوند نمی‌داند ولی برایش نشانه‌هایی است از جمله ندایی از آسمان و خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در بیداء.

از میان دو روایت یاد شده روایت نخست به وهب بن منبه راوی معروف اهل سنت برمی‌گردد که نام واسطه و یا وسائط خود تا ابن عباس را نیز ذکر نکرده است و از این جهت قابل اعتماد نیست اما راویان روایت دوم همگی ثقه هستند، لیکن مشکل این روایت در منبع آن است؛ چرا که این روایت از کتابی با عنوان *مختصر اثبات الرجعة* و منسوب به فضل بن شاذان است که به دست شیخ حر عاملی رسیده و از سرگذشت این کتاب پیش از رسیدن به دست شیخ حر، اطلاعات چندانی در دست نیست. از این رو اثبات اعتبار این روایت نیازمند تتبع بیشتری است.

البته این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از خسف مشرق همان خسف بغداد و بصره باشد و مقصود از خسف مغرب خسفی باشد که

۱. *مختصر اثبات الرجعة*، ج ۱۵، ص ۲۰۶ (به نقل از مجله *تراثنا*). سند این روایت بدین صورت است: «حدثنا عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة الثمالي.»

در سرزمین شام اتفاق می‌افتد و خسف جزیره‌العرب هم همان خسف بیداء باشد همچنان‌که در روایت اخیر در کنار خسف مشرق و مغرب به جای جزیره‌العرب خسف بیداء ذکر شده بود. بنابراین محتوای روایات اخیر همان روایات سابق خواهد بود.

خسف‌های یادشده اگر رخ داده یا رخ بدهند، همچنان که می‌توانند نشانه ظهور امام مهدی علیه السلام باشند، می‌توانند عذاب الهی و معلول رواج گناه و آلودگی‌ها باشند، همچنان که در یکی از روایات پیش‌گفته امام صادق علیه السلام فرمودند:

یزجر الناس قبل قیام القائم - علیه السلام - عن معاصیهم بنار
تظهر فی السماء و حمرة تجلل السماء و خسف بیغداد، و خسف
بیلد البصرة و دماء تسفک بها و خراب دورها و فناء یقع فی
أهلها و شمول أهل العراق خوف لایكون لهم معه قرار؛^۱

البته نیاز به توضیح نیست که علامت بودن موارد یادشده برای ظهور امام مهدی علیه السلام لزوماً به معنای نزدیک بودن آن‌ها به زمان ظهور نیست؛ چراکه نشانه‌های ظهور در بستر زمان پراکنده‌اند و برخی بعید از ظهور و برخی قریب به ظهورند، بلکه به تعبیر علامه مجلسی نشانه‌های ظهور با تولد امام مهدی علیه السلام آغاز شده‌اند.^۲ بنابراین اگر ثابت شود که برای مثال، حادثه خسف حرستا در گذشته اتفاق افتاده است این مطلب منافاتی با علامت بودن آن برای ظهور امام مهدی علیه السلام ندارد.^۳

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱.

۳. برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند که نشانه‌های ظهور لزوماً باید نزدیک به ظهور باشند و اگر پدیده‌ای با ظهور فاصله زیاد داشته باشد نمی‌تواند علامت ظهور باشد (تحلیل

پس از بررسی اجمالی انواع خسف‌هایی که در روایات تحقق آن‌ها پیش‌بینی شده مهم‌ترین خسف‌ها که خسف بیداء است بررسی می‌شود.

خسف بیداء؛ نشانه ظهور

در این باره که یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام خسف بیداء است یا این رخداد از وقایعی است که پیش از ظهور رخ می‌دهد روایات متعددی وجود دارد که استفاضه آن‌ها ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند. بنابراین در اصل این‌که چنین رخدادی در آینده اتفاق می‌افتد و این حادثه از حوادث مرتبط با ظهور امام مهدی علیه السلام است نمی‌توان تردید کرد. در این باره می‌توان به این روایات اشاره کرد:

ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم خروج قائم چه زمانی است؟ امام فرمودند:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ، وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله: كَذَبَ
الْوَقَاتُونَ. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلْمَاتٍ: أَوْلَاهُنَّ
النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ
قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَخَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ!

ای ابومحمد، ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم
و محمد صلى الله عليه وآله فرمود: آنان‌که تعیین وقت می‌کنند دروغ

تاریخی نشانه‌های ظهور، ص ۵۲) ولی این ادعا مبنای استواری ندارد؛ چرا که قرآن کریم
بیش از چهارده قرن پیش از تحقق علایم قیامت سخن گفته با این‌که هنوز قیامت برپا
نشده است. پس می‌شود پدیده‌ای علامت پدیده دیگر باشد در عین حال میان آن‌ها ده‌ها
قرن فاصله باشد: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا
جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ﴾ (سوره محمد: آیه ۱۸)

۱. الغيبة للنعماني، ص ۳۰۱، باب ۱۶، ح ۶.

می‌گویند. ای ابومحمد، پیش از این امر پنج نشانه است: اولین آن‌ها ندایی در ماه رمضان است و خروج سفیانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

و باز از آن حضرت چنین روایت شده است:

خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْإِمَانِيُّ؛^۱

پیش از قیام قائم پنج نشانه است: ندا و سفیانی و خسف و کشته شدن نفس زکیه و یمانی.

در این باره روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد که در بخش‌های دیگر به مناسبت خواهد آمد.

خسف و حتمیت

پاره‌ای از نشانه‌های ظهور افزون بر ویژگی علامت بودن در روایات به حتمیت نیز توصیف شده‌اند. دربارهٔ حادثهٔ خسف بیداء نیز این پرسش وجود خواهد داشت که یا این پدیده از نشانه‌های حتمی ظهور است یا از نشانه‌های غیرحتمی آن. در پاسخ این پرسش باید گفت در میان مجموعه احادیث مربوط به این موضوع سه حدیث وجود دارد که خسف بیداء را از نشانه‌های حتمی ظهور برشمرده است. روایات یاد شده بدین قرارند:

۱. در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام پرسیده شد آیا سفیانی از محتومات است؟ آن حضرت فرمودند:

نَعَمْ وَ قَتَلَ النَّفْسَ الزَّكِيَّةَ مِنَ الْمُحْتَوَمِ وَالْقَائِمُ مِنَ الْمُحْتَوَمِ وَ
خَسَفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ الْمُحْتَوَمِ وَ كَفُّ تَطَلُّعِ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُحْتَوَمِ وَ
النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ؛^۱

بله و کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است و قائم از حتمیات است و خسف بیداء از حتمیات است و دستی که از آسمان نمایان می‌شود از حتمیات است و ندا از حتمیات است.

۲. و در حدیث دیگری از آن حضرت چنین روایت شده است:

مِنَ الْمُحْتَوَمِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ: خُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ وَ خَسَفُ بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَ الْمُنَادِي مِنَ
السَّمَاءِ؛^۲

از حتمیاتی که به ناچار پیش از قیام قائم خواهد بود خروج سفیانی و خسف بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندادنده‌ای از آسمان خواهد بود.

۳. و در روایت سوم چنین فرمودند:

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵. سند این روایت بدین صورت است: «احمد بن محمد بن سعید عن علی بن الحسن عن يعقوب بن يزيد عن زياد القندي عن غير واحد من اصحابه.»

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: رجال النجاشی، ص ۹۴؛

درباره وثاقت علی بن الحسن، نک: همان، ص ۲۵۷؛

درباره وثاقت يعقوب بن يزيد، نک: همان، ص ۴۵۰؛

درباره وثاقت زياد القندي، نک: معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۰.

این حدیث را زیاد به صورت مستفیض از چند نفر روایت کرده است (عن غیر واحد من اصحابه). بنابراین عدم اطلاع از اسامی آنها ضروری به اعتبار روایت نمی‌زند.

۲. همان، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶. سند این روایت بدین صورت است: «احمد بن محمد بن سعید عن علی بن الحسن التيملي عن محمد و احمد ابنا الحسن عن علی بن يعقوب الهاشمي عن هارون بن مسلم عن ابي خالد القمط عن حمران بن اعين.»

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ الْيَمَانِيُّ، وَالسُّفْيَانِيُّ، وَ
الصَّيْحَةُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ، وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛^۱

پیش از قیام قائم پنج نشانه حتمی خواهد بود: یمانی و سفیانی
و ندا و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

از میان روایات یادشده روایت نخست از سند معتبری برخوردار
است، اما مشکل روایت دوم این است که علی بن یعقوب توثیق نشده
است و مشکل روایت سوم این است که علاوه بر شیخ صدوق، شیخ
کلینی در *الکافی*^۲ و شیخ نعمانی در *الغیبه*^۳ و شیخ طوسی در *الغیبه*^۴ نیز
همین روایت را به اسناد خود از عمر بن حنظله از امام صادق ع روایت
کرده‌اند، اما در این سه کتاب واژه «محتومات» وجود ندارد. و
با توضیحاتی که در بررسی یمانی از دیگر نشانه‌های ظهور گذشت،
دریافتیم که اعتبار نسخه *کافی* بیش از اعتبار نسخه *کمال الدین* است،
ولی به دلیل وجود روایت معتبر، می‌توان به حتمیت خسف بیداء
رای داد.

جهت حرکت سپاه خسف

در این باره که سپاه خسف در حال حرکت به کدام سو به بیداء
می‌رسد و در زمین فرو می‌رود ظاهراً دو دسته روایت وجود دارد:
پاره‌ای از روایات جهت حرکت را شهر مکه و پاره‌ای دیگر شهر
مدینه معرفی کرده‌اند:

۱. *کمال الدین*، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۶۵)

۲. ج ۸، ص ۳۱۰.

۳. ص ۲۶۱، باب ۱۴، ح ۹.

۴. ص ۴۳۷.

الف) شهر مکه

امام باقر علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

... فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنْ أَلْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ، فَلَا يُدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام. قَالَ: فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: «يَا بَيْدَاءُ أَبْيَدِي الْقَوْمَ» فَيُخَسِفُ بِهِمْ.^۱

از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

... ثم يسير ذلك الجيش إلى مكة، وإنى لأعلم اسم أميرهم وعتتهم وأسمائهم وسمات خيولهم، فإذا دخلوا البیداء واستوت بهم الأرض خسف الله بهم ...^۲؛

... سپس این سپاه به سوی مکه روانه می‌شود و من نام امیرشان و تعدادشان و نام‌های آنها و نشانه‌های اسبانشان را می‌دانم. پس چون وارد بیداء شدند و زمین آنها را فراگرفت خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد...

و در روایت دیگری از آن حضرت چنین نقل شده است:

... وَ يَبْعَثُ خَيْلًا فِي طَلَبِ رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطُوا الصَّفَائِحَ الْأَبْيَضَ بِالْبَيْدَاءِ يُخَسِفُ بِهِمْ فَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ...^۳؛

... و سپاهی را به دنبال مردی از خاندان محمد روانه می‌کند که مردمانی مستضعف که امیرشان مردی از غطفان است در مکه

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

ص ۸۱)

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۰۹.

۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

گردش جمع شده‌اند و چون به سنگ‌های سفید در بیداء رسیدند در زمین فرو می‌روند و از آن‌ها جز یک نفر باقی نمی‌ماند....

(ب) شهر مدینه

امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

... فَيَطْهَرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيُبَايِعُهُ النَّاسُ وَيَتَّبِعُونَهُ. وَ بَيَّعْتُ الشَّامِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دُونَهَا وَيَهْرَبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ فَيُلْحِقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ...؛^۱

... در این زمان صاحب این امر آشکار می‌شود و مردم با او بیعت کرده و از او پیروی می‌کنند و سفیانی در این حال سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد. پس خداوند آن‌ها را پیش از آن به هلاکت می‌رساند و آن دسته از فرزندان علی علیه السلام که در مدینه‌اند از آن‌جا گریخته به مکه می‌آیند و به صاحب این امر ملحق می‌شوند....

و از امیر مؤمنان علیه السلام در روایت دیگری چنین روایت شده است:

... يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفَ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ، يَعْصِمُهُمُ اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ، وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا أَنْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ...؛^۲

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵. سند این روایت بدین صورت است: «محمد بن یحیی عن

أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن يعقوب السراج.»

درباره وثاقت محمد بن یحیی، نک: رجال النجاشی، ص ۳۵۳.

درباره وثاقت احمد بن محمد، نک: همان، ص ۸۲؛

درباره وثاقت حسن بن محبوب، نک: رجال الطوسی، ص ۳۳۴.

درباره وثاقت يعقوب السراج، نک: رجال النجاشی، ص ۴۵۱.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۶، باب ۱۸، ح ۱۴.

... سفیانی از شام خروج می‌کند و جز عده‌ای از ثابت قدم‌های بر حق که خداوند آن‌ها را از خروج با او حفظ کرده همه شامیان از او اطاعت می‌کنند. او با سپاهی بزرگ به سمت مدینه می‌آید و چون به بیداء مدینه رسید خداوند او را در زمین فرو می‌برد... .

آنچه گذشت برداشت ظاهری از روایات بود. اما به نظر می‌رسد دسته دوم روایات را نیز می‌توان هماهنگ با دسته نخست تفسیر کرد؛ به این معنا که مقصود از دسته دوم روایات، این نیست که سپاه سفیانی به سمت مدینه حرکت می‌کند و پیش از ورود به مدینه در بیداء فرو می‌رود، بلکه مقصود این است که سپاه سفیانی که به سوی مدینه گسیل داده شده است، وارد مدینه می‌شود و پس از قتل و غارت، این شهر را ترک کرده روانه مکه می‌شود، همین‌که در مسیر شهر مکه به سرزمین بیداء رسید در زمین فرو می‌رود.

هدف سپاه خسف

چنان‌که بیان شد، روایات به ظاهر از نظر دلالت بر جهت حرکت، متفاوت‌اند. اما با تأمل روشن می‌شود که این دو قابل تأویل به یک‌دیگرند با این حال، روایات دسته نخست در این‌باره که هدف سپاه خسف از حرکت به سوی مکه چیست از نظر شفافیت دلالت در یک سطح نیستند. از برخی روایات استفاده می‌شود که شخص یا اشخاصی به مکه رفته‌اند و سپاه خسف در تعقیب آن‌ها به سوی مکه حرکت می‌کند.

از امام علی علیه السلام در این‌باره چنین روایت شده است:

إذا نزل جيش في طلب الذين خرجوا إلى مكة فنزلوا البيداء
خسف بهم...؛

کسانی به سمت مکه می‌روند و سپاهی به دنبال آنان روانه می‌شود. چون در بیداء فرود آمدند در زمین فرو می‌روند...

و از امام باقر علیه السلام چنین حدیث شده است:

إذا سمع العائد الذي بمكة بالخسف خرج مع اثني عشر ألفا فيهم الأبدال حتى ينزلوا إيلياء فيقول الذي بعث الجيش حين يبلغه الخبر بإيلياء لعمرو الله لقد جعل الله في هذا الرجل عبرة بعثت إليه ما بعثت فساخوا في الأرض...؛^۱

وقتی کسی که به مکه پناه برده خبر خسف را بشنود با دوازده هزار نفر که در میانشان ابدال نیز هستند خروج می‌کند تا این که در بیت المقدس فرود می‌آیند. پس وقتی آن که سپاه را به سوی او روانه کرده خبر خسف را در بیت المقدس می‌شنود می‌گوید به خدا سوگند خدا در این مرد عبرتی قرار داده است. من به سوش سپاهی روانه کردم ولی آن‌ها در زمین فرو رفتند...

البته روایاتی دیگر به صراحت بیان کرده‌اند کس که آن که سپاه سفیانی در تعقیب او به سمت مکه روانه می‌شود امام مهدی علیه السلام است. از جمله امام باقر علیه السلام در روایت معتبری چنین فرمودند:

... وَ بَعَثُ السُّفْيَانِيُّ بَعْثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ فَلَا يَدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام؛^۲

... و سفیانی سپاهی را به سوی مدینه می‌فرستد. پس از آن که مهدی به سمت مکه کوچ می‌کند به فرمانده سپاه سفیانی

۱. همان ص ۲۱۵.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۸۹، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر،

گزارش می‌رسد که مهدی علیه السلام به سمت مکه حرکت کرده است. او سپاهی را به دنبالش روانه می‌کند ولی به او نمی‌رسند و او همچون موسی بن عمران ترسان و نگران وارد مکه می‌شود...

از روایات یادشده چنین استفاده می‌شود که سپاه خسف قصد جان امام مهدی علیه السلام را می‌کند و کوچ آن حضرت از مکه به دلیل تهدیدی است که برای جان ایشان در مدینه وجود داشته است. این مطلب هم از تعقیب سپاه خسف که سپاهی نظامی است قابل استنباط است و هم از این تعبیر روایت که آن حضرت ترسان و نگران وارد مکه می‌شوند. و گذشت که بازگشت روایاتی که به ظاهر جهت حرکت را به شهر مدینه می‌دانند به روایاتی است که جهت حرکت را شهر مکه می‌دانند. بر این اساس، این دو دسته درباره هدف سپاه که کشتن امام مهدی علیه السلام است اتفاق نظر دارند.

اگر کسی تفسیر یادشده درباره روایاتی که جهت حرکت را مدینه می‌دانند نپذیرد، روایات دسته نخست به نظر دفاع‌پذیرتر می‌آیند؛ زیرا همچنان که خواهد آمد خسف بیداء حادثه‌ای اعجاز‌آمیز است و معجزه پدیده‌ای استثنایی است که در موارد ضرورت انجام می‌پذیرد. با وجود این اگر هدف سپاه سفیانی را کشتن امام مهدی علیه السلام و خسف را به دلیل محافظت از جان امام مهدی علیه السلام بدانیم. این حادثه با ضابطه معجزه هم‌آهنگ خواهد بود؛ چراکه با ورود سپاه مجهز سفیانی به شهر مکه آن هم در شرایطی که امام مهدی علیه السلام در آغاز راه هستند و هنوز سپاه خود را سامان‌دهی مناسب نکرده‌اند کشته شدن آن حضرت حتمی است. بنابراین ناگزیر سپاه سفیانی به صورت معجزه‌گونه نابود می‌شود، اما اگر به دسته دوم روایات ملتزم شویم و جهت حرکت سپاه سفیانی را مدینه بدانیم و آن هم نه برای کشتن امام مهدی علیه السلام تحقق حادثه معجز‌آمیز خسف به نظر توجیه‌پذیر نخواهد بود.

خسف بیداء؛ رخدادی اعجاز آمیز

پس از آن که سپاه سفیانی به قصد ترور امام مهدی علیه السلام عازم مکه می شود در میانه راه و در منطقه بیداء این لشکر در زمین فرو می رود و به جز دو یا سه نفر کسی از آن ها زنده نمی ماند. روایات متعددی گزارش گر رخ دادن حادثه خسف بیداء هستند که در طی مباحث قبل بسیاری از آن ها ذکر شدند و از این رو نیازی به تکرار مجدد آن ها نیست. این رخداد حادثه ای اعجاز آمیز است که با اراده خداوندی و دخالت نیروهای غیبی انجام می پذیرد. اعجاز آمیز بودن این رخداد تعدادی از روایات قابل استنباط است. تعبیر پاره ای از روایات این است که منادی آسمانی ندا می دهد و به زمین دستور فرو بلعیدن لشکر سفیانی را می دهد. از جمله این که امام باقر علیه السلام در ادامه روایت معتبر پیشین می فرماید:

قَالَ: فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ، أَيِّدِي الْقَوْمَ، فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ...^۱

پس فرمانده سپاه سفیانی در بیداء فرود می آید و ندادهنده ای از آسمان ندا می دهد ای بیداء، این جماعت را نابود کن! پس در زمین فرو می روند و جز سه نفر کسی از آن ها باقی نمی ماند... .

تعبیر برخی دیگر از روایات این است که خداوند به بیداء دستور می دهد لشکر سفیانی را فرو بلعد. از جمله در حدیث معتبری از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

فَإِذَا جَاءَ إِلَى الْبَيْدَاءِ يَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ أَقْدَامَهُمْ...^۲

۱. همان.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۱۵۲)

چون به بیداء برسد سپاه سفیانی به سویش روانه می‌شود. پس خداوند به زمین دستور می‌دهد و زمین آن‌ها را می‌گیرد... .

البته از آن‌جا که اقدام جبرئیل به امر خداوند سبحان انجام می‌پذیرد در یک روایت خسف به خداوند نسبت داده شده و در روایت دیگر به جبرئیل و از این نظر این دو روایت مضمونی همسو و هماهنگ دارند. به هر روی گذشته از نکته یادشده، دستور مستقیم خداوند و دخالت جبرئیل در این ماجرا به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که حادثه یادشده امری خارق‌العاده و اعجاز‌آمیز است. در پاسخ به این پرسش که در نظام آفرینش اصل بر این است که جریان امور از مجرای عادی و طبیعی آن باشد و تحقق پدیده‌های اعجاز‌آمیز در حالت اضطرار و در شرایط ویژه انجام پذیرد باید دید چگونه خسف بیداء که رخدادی اعجاز‌آمیز است اتفاق می‌افتد. آن‌چه باعث شده است که این رخداد معجزه‌آسا اتفاق بی‌افتد این است که وقتی سپاه خسف در دل زمین فرو می‌رود یا زمانی است که امام مهدی علیه السلام در شرف حرکت جهانی خود هستند یا از اعلان عمومی آن چیزی نگذشته است و جمعیت انبوه مؤمنان جهان فرصت پیوستن به آن حضرت را پیدا نکرده‌اند. به همین دلیل آن حضرت از نظر عده و غده در ضعف به سر می‌برند و هنوز در شرایطی نیستند که بتوانند از جان خودشان محافظت نمایند و در این شرایط اگر یک سپاه نیرومند با ابزار و ادوات نظامی که قصد کشتن امام مهدی علیه السلام را دارد به مکه وارد شود به راحتی خواهد توانست به هدف شوم خود برسد و روشن است که با کشته شدن آن حضرت تمام برنامه‌های الهی برای تشکیل حکومت عدل جهانی به هم خواهد ریخت. از این‌رو آن

شرایط ویژه و اضطراری که مجوز تحقق معجزه است در این موقعیت فراهم خواهد بود و در نتیجه اعجاز نیز شکل خواهد گرفت و با دخالت اراده الهی لشکر سفیانی به شکل معجزه آسا در دل زمین فرو خواهد رفت.

زمان خسف

رخداد مورد بحث چه زمانی روی می دهد؟ سه دسته روایت وجود دارند که به ترتیب بیان می شوند:

الف) روایاتی که حادثه خسف بیداء را مربوط به قبل از ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه می دانند. این روایات از این قرارند:
 ۱. امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرمودند:

خَمْسُ عَلَمَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَ
 قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيِّ؛^۱

پیش از قیام قائم پنج نشانه است: ندا و سفیانی و خسف و کشته شدن نفس زکیه و یمانی.

۲. از آن حضرت در حدیث دیگری چنین روایت شده است:

مِنَ الْمُحْتَمُومِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ: خُرُوجُ
 السُّفْيَانِيِّ وَخَسْفُ بِالْيَبْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْمُنَادِي مِنَ
 السَّمَاءِ؛^۲

از حتمیاتی که ناگزیر پیش از قیام قائم خواهد بود خروج سفیانی و خسف بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندادنده ای از آسمان خواهد بود.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۵۶)

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶

۳. همچنین از آن حضرت چنین روایت شده است:

قُلْتُ لَهُ: مَا مِنْ عِلْمَةٍ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: بَلَى! قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: هَلَاكُ الْعَبَّاسِيِّ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ!^۱

پرسیدم پیش از این امر نشانه‌ای خواهد بود؟ فرمودند: آری! پرسیدم: آن چیست؟ فرمودند: هلاکت عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

۴. روایت دیگر آن حضرت بدین صورت است:

قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام? فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ، وَقَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلْمَاتٍ: أَوْلَاهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ وَخَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ!^۲

عرض کردم: فدایت شوم! خروج قائم چه زمانی است؟ فرمودند: ای ابومحمد، ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم و محمد عليه السلام فرمودند: آنان که تعیین وقت می‌کنند دروغ می‌گویند. ای ابومحمد، پیش از این امر پنج نشانه است: اولینش ندایی است در ماه رمضان و خروج سفیانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداء.

۵. از امام باقر عليه السلام در حدیث مرسلی چنین روایت شده است:

... وَيُخْرَجُ الْجَيْشُ فِي طَلَبِ الرَّجْلَيْنِ وَيُخْرَجُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا عَلَى سَنَةِ مُوسَى «حَاتِفًا يَتَرَقَّبُ» حَتَّى يَقْدَمَ مَكَّةَ وَتَقْبَلُ الْجَيْشَ حَتَّى إِذَا نَزَلُوا الْبَيْدَاءَ وَهُوَ جَيْشُ الْهَلَكَاتِ خَسَفَ بِهِمْ فَلَا يَقْلَتُ مِنْهُمْ إِلَّا

۱. همان، ص ۲۶۹، باب ۱۴، ح ۲۱.

۲. همان، ص ۳۰۱، باب ۱۶، ح ۶.

مخبر فبقوم القائم بين الركن و المقام فيصلی و ینصرف و معه وزیره فیقول...؛^۱

... و آن سپاه برای گرفتن آن دو مرد حرکت می‌کند و مهدی همچون موسی هراسان و نگران از مدینه خارج می‌شود تا این‌که وارد مکه می‌شود و آن سپاه که سپاه نابودی است می‌آید و چون به بیداء رسید در زمین فرو می‌رود و جز کسی که خبر بیاورد از آنان زنده نمی‌ماند. پس قائم میان رکن و مقام می‌ایستد و نماز می‌گذارد، سپس نماز را تمام کرده و در حالی که وزیرش با اوست آغاز به سخن می‌کند و می‌گوید...

البته روایت اخیر را که مرحوم عیاشی به صورت مرسل از جابر جعفری از امام باقر علیه السلام نقل کرده است همچنان که خواهد آمد مرحوم نعمانی به سند معتبر روایت کرده و به جای «فیقوم القائم» که به جهت حرف «فاء» بر ترتیب دلالت دارد، تعبیر «و القائم یومئذ بمکه» در آن وجود دارد این حدیث را نمی‌توان در زمره روایاتی محسوب کرد که از تقدم خسف بر ظهور سخن می‌گویند.

چهار حدیث یادشده همگی بر این مطلب تأکید داشتند که خسف بیداء از نشانه‌هایی است که پیش از قیام قائم اتفاق می‌افتد.

(ب) روایاتی که بر اساس آن‌ها خسف بیداء پس از ظهور است بدین قرارند:

۱. امام صادق علیه السلام در روایت معتبری در پاسخ به زمان فرج شما

فرمودند:

... حَتَّىٰ يَنْزَلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غَمْدِهِ وَيَلْبَسَ الدَّرْعَ وَ يُنْشِرَ الرَّأْيَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلُ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴.

ظُهُورِهِ ... فَيَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيَبَايِعُهُ النَّاسُ وَ
يَتَّبِعُونَهُ وَ يَبْعَثُ الشَّامِيُّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَهْلِكُهُمُ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ...!^۱

... تا این که امام مهدی علیه السلام در مکه فرود می‌آید و شمشیر را از نیام بیرون می‌کشد و زره را به تن می‌کند و پرچم را برمی‌افرازد و عبا و عمامه می‌پوشد و عصا به دست می‌گیرد و از خداوند اذن ظهور می‌گیرد... پس در این حال صاحب این امر ظهور می‌کند و مردم با او بیعت می‌کنند و از او تبعیت می‌نمایند و شامی (سفیانی) در این حال سپاهی را به مدینه گسیل می‌دارد و خداوند پیش از آن‌ها را هلاک می‌کند...

در این روایت واژه بیداء به صراحت نیامده است اما به قرینه سایر روایات مقصود از هلاکت سپاهی که به سوی مدینه گسیل می‌شود همان خسف است، همچنان که شارحان کافی همچون علامه مجلسی^۲ و ملا صالح مازندرانی^۳ تذکر داده‌اند:

۲. امام باقر علیه السلام در روایت معتبری می‌فرماید:

وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَ هُمْ وَ اللَّهُ أَصْحَابُ
الْقَائِمِ علیه السلام يَجْتَمِعُونَ وَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَإِذَا جَاءَ إِلَى
الْبَيْدَاءِ يَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ
أَقْدَامِهِمْ...!^۴

و اگر عذاب را از آن‌ها به تأخیر بیندازیم تا زمان جماعتی معین که آن‌ها اصحاب قائم هستند به خدا سوگند در یک لحظه نزد

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴؛ ۲۸۵؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۹، باب ۱۴، ح ۴۳. (درباره اعتبار این

حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۲۰۷)

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱.

۳. شرح اصول الکافی، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۱۵۲)

او گرد می‌آیند و چون به بیداء برسد سپاه سفیانی به سوی او حرکت می‌کند. پس خداوند به زمین دستور می‌دهد و زمین آن‌ها را می‌گیرد... .

۳. از آن حضرت در روایت دیگری چنین نقل شده است:

يَخْرُجُ الْقَائِمُ فَيَسِيرُ حَتَّى يَمُرَّ بِمَرْ، فَيَبْلُغُهُ أَنْ غَامِلَهُ قَدْ قُتِلَ فَيَرْجِعُ
إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ، وَلَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا، ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو
النَّاسَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيَخْرُجُ جَيْشَانِ لِلْسُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْخُذَ بِأَقْدَامِهِمْ...^۱

۴. عبدالاعلی الحلبی در حدیث مرسلی از آن حضرت چنین روایت می‌کند:

... یجمعون فی ساعة واحدة قرعا کقزع الخریف فیصبح بمکه
فیدعو الناس إلى کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه... حتی
ینتهی إلى البیداء، فیخرج إليه جيش السفیانی فیأمر الله الأرض
فیأخذهم من تحت أقدامهم؛^۲

بر اساس این دسته از روایات، خسف پس از قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه اتفاق می‌افتد؛ چراکه جمع شدن اصحاب امام نزد آن حضرت و خروج از شهر مکه و نیز منصوب کردن کارگزار برای شهر مکه و... همگی به معنای آغاز شدن قیام جهانی آن حضرت است.

(ج) سومین دسته از روایات از هم‌زمانی ظهور با خسف بیداء سخن می‌گویند این روایات بدین قرارند:

امام باقر علیه السلام در حدیث معتبری فرمودند:

۱. تأویل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

... فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ، أَبِيدِي الْقَوْمَ فَيُخَسِفُ بِهِمْ، فَلَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ، يُحَوَّلُ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ إِلَى أَقْفَيْتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾ الْآيَةُ. قَالَ: وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرًا بِهِ، فَيُنَادِي: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ...^۱

۲. در روایت مرسلی از آن حضرت چنین نقل شده است:

إِذَا خُسِفَ بِجَيْشِ السُّفْيَانِيِّ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ مُسْتَجِيرًا بِهَا يَقُولُ أَنَا وَلِيُّ اللَّهِ أَنَا أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ فَمَنْ حَاجَبَنِي فِي آدَمَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ...^۲

گرچه روایت نخست را جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند و روایت دوم را فضل از حسن بن محبوب و به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند، به احتمال زیاد این دو در واقع یک روایتند؛ چرا که اولاً متن کامل آن‌ها با یکدیگر مشابهت‌های فراوانی دارند، ثانیاً در سند روایت نخست حسن بن محبوب وجود دارد، همچنان که با دقت در سند حدیث نخست معلوم می‌شود منبع این روایت کتاب حسن بن محبوب بوده است.

از میان روایات یادشده روایات دسته سوم را می‌توان به روایات

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۹۰، باب ۱۴، ح ۶۷. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر ص ۸۱). این حدیث در تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۶۴) به گونه‌ای دیگر روایت شده که نظر به ضعف سند آن، نقل نعمانی بر آن ترجیح دارد.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵.

دست اول بازگرداند؛ به این توضیح که تعبیر سومین دسته روایات این بود که قائم در آن روز که حادثه خسف اتفاق می‌افتد در مکه است. تعبیر «القائم یومئذ بمکه» بیش از این دلالت ندارد که امام مهدی علیه السلام در روز خسف در شهر مکه شرف حضور دارند و حادثه خسف در همان روز قیام اتفاق می‌افتد، اما این که به لحاظ زمانی در همان روز ابتدا قیام اتفاق می‌افتد یا خسف یا این که این دو دقیقاً هم‌زمانند از این روایت قابل استنباط نیست. بنابراین احتمال دارد که حادثه قیام و خسف در یک روز اتفاق بیفتند، ولی خسف ساعتی پیش از قیام باشد. بنابراین روایات دسته سوم با دسته اول هم‌آهنگ خواهند بود و البته دسته سوم را از این جهت به دسته دوم نمی‌توان بازگرداند؛ زیرا از تعبیری که در روایات دسته دوم وجود دارد استفاده می‌شود که میان قیام امام مهدی علیه السلام و حادثه خسف بیش از یک روز فاصله وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان گفت در یک روز قیام اتفاق می‌دهد و به فاصله چند ساعت پس از آن، حادثه خسف.

از مجموع روایات پیش‌گفته روشن شد که در خصوص زمان تحقق خسف دو دسته روایت وجود دارد که هر کدام مشتمل بر دو روایت معتبر بود و به لحاظ تعداد روایات دسته اول شش عدد و بیشتر از دسته دوم هستند. البته این کثرت به اندازه‌ای نیست که باعث ترجیح آن بر دسته دوم روایات شود و از سوی دیگر گذشته از تعارض در مسئله زمان خسف روایات دسته دوم و سوم از این نظر نیز با یک‌دیگر در تعارضند که به دلالت روایات دسته دوم امام مهدی علیه السلام در زمان خسف در منطقه بیداء شرف حضور دارند، حال آن‌که طبق مضمون دسته سوم مکان حضور آن حضرت در زمان خسف مکه است. از این‌رو درباره زمان دقیق خسف و نسبت زمانی آن با ظهور

امام مهدی علیه السلام به صورت قاطعانه نمی‌توان قضاوت کرد. روایات یادشده گرچه از جهتی با یکدیگر در تعارض بودند لیکن در اصل این‌که خسف بیداء تحقق خواهد یافت و نیز این‌که این حادثه برای سپاه سفیانی رخ خواهد داد و نیز این‌که این رخداد با فاصله اندکی از ظهور خواهد بود اتفاق نظر دارند و تعارض اندکی که در بخشی از مضمون آن‌ها وجود دارد می‌تواند ناشی از اشتباه سهوی راویان احادیث باشد که در نقل ماجرا و بیان تقدم و تأخر اجزای آن به خطا رفته‌اند و در بیان سیر ماجرا برخی از اجزا را به اشتباه بر برخی دیگر مقدم کرده‌اند.

نفس زکیه*

چهارمین نشانه‌ای که در نوشتار پیش رو بررسی خواهد شد، کشته شدن نفس زکیه است. این نشانه در قیاس با سفیانی و صیحه آسمانی، روایات کم‌تری را به خود اختصاص داده است، اما این روایات در کتاب‌هایی معتبر هم‌چون *کافی*، *کمال‌الدین*، *الغیبه* نعمانی و شیخ طوسی گزارش شده است. از این رو شایسته است دربارهٔ محتوا و اسناد آن‌ها به تحقیق پرداخت. افزون بر این، برخی بر این باورند که این نشانه مربوط به گذشتهٔ تاریخ بوده است و نباید منتظر تحقق آن در آینده باشیم. بنابراین، باید در این باره نیز تحقیقی روش‌مند انجام شود. این نوشتار می‌کوشد ابعاد مختلف این موضوع را تبیین نماید و در حد توان خود با استناد به سخنان پیشوایان دینی، از ابهامات این مسئله بکاهد.

* این بخش با همکاری فاضل گرامی آقای محمدعلی قاسمی تدوین شده است که بدین‌وسیله از ایشان تقدیر می‌شود.

قتل نفس زکیه یکی از پنج نشانه

در مجموع روایت علایم ظهور، از پنج نشانه به صورت ویژه و مستقل سخن به میان آمده است. اهمیت این نشانه‌ها را می‌توان هم از تعدد روایات مربوط به آن‌ها و هم از جداسازی و بیان این نشانه‌ها به شکل مستقل دریافت. کشته شدن نفس زکیه از نشانه‌های پنج‌گانه‌ای به شمار می‌رود که در برخی روایات به آن تصریح شده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی - که علامه مجلسی درباره آن می‌نویسد: حسن کالصحیح و الشهد الثانی عده صحیحاً^۲ - می‌فرماید:

خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْخَسْفُ وَ
 قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ...^۳

پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پنج نشانه تحقق پیدا می‌کند: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتگی در پیدا (مکانی نزدیک مکه)، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی... .

سپس امام علیه السلام در پاسخ به عمر بن حنظله که پرسید: اگر فردی از اهل بیت شما پیش از تحقق این نشانه‌ها خروج کرد، آیا او را در قیام هم‌راهی کنیم، فرمودند: خیر!

در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمودند:

... يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ قُدَامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عَلَامَاتٍ أَوْلَاهُنَّ النَّدَاءُ فِي
 شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَخُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ
 الزَّكِيَّةِ وَخَسْفٌ بِأَلْبِيدَاءِ^۴

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۹ و....

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۴۰۶.

۳. الکافی، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۶۵)

۴. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۲، باب ۱۶، ح ۶.

ای ابو محمد، پیش از این امر، پنج علامت روی خواهد داد که اولین آن‌ها ندا در ماه رمضان و سپس قیام سفیانی و خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و خسف بیداست.

حتمی بودن کشته شدن نفس زکیه

از دیگر ویژگی‌هایی که در روایات برای کشته شدن نفس زکیه بیان شده و اهمیت این رخداد را می‌نماید، حتمی بودن این واقعه است. این مطلب در روایات متعددی با تعبیر مختلفی چون: «محتوم»، «لابد» ان یکون»، «لایخرج حتی» و... بیان شده است؛^۱ از جمله در روایت معتبری، ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد:

ان ابا جعفر علیه السلام کان یقول: ان خروج السفیانی من المحتوم؟ قال [لی]: نعم و اختلاف ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و...؛^۲

امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمودند خروج سفیانی از محتومات است. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: بله و اختلاف فرزندان عباس و کشته شدن نفس زکیه از محتومات است و...

و در روایت معتبر دیگری از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا سفیانی از محتومات است؟ آن حضرت فرمودند:

نَعَمْ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَالْقَائِمِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَ حَسْفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَ كَفُّ تَطَلُّعِ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِومِ وَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ...؛^۳

۱. همان، ص ۲۶۱، باب ۱۴، ح ۱۱.

۲. کمال‌الدین، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۳۱)

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۲۰۴)

بله، و کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است و قائم از حتمیات است و خسف پیدا از حتمیات است و دستی که از آسمان نمایان می‌شود از حتمیات است و ندا از حتمیات است...

و در روایتی دیگر که بر اساس برخی از مبانی معتبر است، از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

مِنَ الْمُخْتَوَمِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ، خُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ وَ حَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ وَالْمُنَادِي مِنَ
السَّمَاءِ؛^۱

از حتمیاتی که به ناچار پیش از قیام قائم رخ خواهد داد، خروج سفیانی و خسف پیدا و کشته شدن نفس زکیه و ندا دهنده‌ای از آسمان خواهد بود.

مطلب یاد شده، در حدیث حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام با تأکید بیش‌تری تبیین شده است. آن حضرت در حدیث یاد شده می‌فرماید:

مِنَ الْمُخْتَوَمِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ
وَ حَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ وَالْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ.^۲

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۲. سند این روایت بدین صورت است: احمد بن محمد بن محمد بن سعید، عن علی بن الحسن التیملی، عن محمد و احمد ابناء الحسن، عن علی بن یعقوب الهاشمی، عن هارون بن مسلم، عن ابی خالد القمطاط، عن حمران بن اعین. مشکلی که در سند این روایت وجود دارد، علی بن یعقوب است که در کتب قدما توثیق صریحی درباره‌اش وجود ندارد، لیکن کسانی هم چون صاحب جواهر (جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۹۴) صاحب ریاض (ریاض المسائل، ج ۱۱، ص ۲۸۴) به دلیل این که بنوفضال از او روایت کرده‌اند، به وثاقتش حکم نموده‌اند. آیت‌الله شبیری زنجانی نیز بر اساس مبانی دیگر او را ثقه می‌داند. (کتاب نکاح، ج ۱۸، ص ۵۷۵۲)

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۶.

از محتوماتی که چاره‌ای از تحقق آن‌ها پیش از قیام امام مهدی علیه السلام نیست، قیام سفیانی، فرو رفتن در سرزمین بیداء، کشته شدن نفس زکیه و منادی آسمانی است.

واژه «لأبد» در این حدیث، نسبت به احادیث پیشین، بر حتمی و یقینی بودن این نشانه‌ها بیش تر تأکید می‌کند. بنابراین، با توجه به روایت‌های پیش گفته، کشته شدن نفس زکیه از نشانه‌های حتمی ظهور است.

معنای نفس زکیه

زکات در لغت عرب به معنای طهارت و رشد و نمو آمده است.^۱ بر این اساس، در معنای نفس زکیه دو احتمال وجود دارد:

۱. به معنای نفس طاهر، یعنی شخصی که گناهی مرتکب نشده است؛

۲. به معنای شخصیت متکامل و رشد یافته است.

برای تأیید معنای اول، قرآینی وجود دارد:

۱. در برخی از روایات در مقام اشاره به این موضوع به جای

استعمال واژه نفس زکیه، واژه «الدم الحرام» و یا «نفس حرام» به کار

رفته است. امام علی علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند:

ألا أخبركم باخر ملك بنی فلان قتل نفس حرام فی یوم حرام...؟^۲

آیا شما را از زمان به پایان رسیدن سلطنت خاندان فلان خبر

ندهم؟ هنگام کشته شدن نفسی حرام در روزی حرام... .

واژه حرام، در این روایت به معنای ممنوع است، یعنی آن‌که او را

به دلیل پاکی و بی‌گناهی‌اش نباید کشت. بنابراین، واژه نفس زکیه که

۱. النهایة، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. الغیة للنعمانی، ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۷.

در سایر روایات به کار رفته نیز به معنای شخصیت پاک و بی‌گناه خواهد بود.

۲. در روایت سلمان در توصیف نفس زکیه، چنین آمده است:

أما إني سأحدثكم بالنفس الطيبة الزكية و تضح دمه بين الركن
و المقام...^۱

من شما را از نفس پاک و بی‌گناه و کشته شدن او میان رکن و
مقام خبر می‌دهم.

در این روایت نیز نفس زکیه به طیبه توصیف شده و به معنای
شخصیت پاک و بی‌گناه است.

علاوه بر این، از واژه نفس زکیه در قرآن کریم نیز استفاده شده و
به معنای شخصیت پاک و بی‌گناه آمده است:

﴿أَقْتَلْتَنَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾^۲

به نظر می‌رسد این واژه در روایات به همان معنای قرآنی‌اش به کار
رفته است.

قراین زیر معنای دوم را تأیید می‌کنند:

۱. بی‌تردید ظهور امام عصر علیه السلام مهم‌ترین رخداد عالم وجود در
آخرالزمان خواهد بود و کشته شدن نفس زکیه از نشانه‌های چنین
حادثه بزرگی است. ایفای نقش علامت برای این واقعه بی‌بدیل، زمانی
امکان می‌پذیرد که این علامت، اهمیت ویژه و در نتیجه انعکاس
وسیعی داشته باشد، و این هم جز با برجسته بودن شخصیت نفس
زکیه میسر نیست.

۲. تعدد روایاتی که به این حادثه اشاره دارند و تأکید پیشوایان دینی

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۹۲.

۲. سوره کهف، آیه ۷۴.

بر حتمیت این رویداد، اهمیت فوق‌العاده آن و مهم بودن شخصیت نفس زکیه را می‌نمایاند.

۳. انتخاب مسجدالحرام برای کشتن نفس زکیه، نشان می‌دهد که قاتلان توانایی دست‌گیری یا تأخیر در کشتن یا خارج کردن او از مسجدالحرام را ندارند و مصلحت آن‌ها در هتک حرمت مسجدالحرام و کشتن او در این مکان مقدس است.^۱ وجود ویژگی‌های یاد شده برجسته بودن این شخصیت را می‌نماید.

از قرائنی که در تأیید معنای دوم گذشت، اگر نتوان اثبات کرد که نفس زکیه معنای شخصیت برجسته و ممتاز دارد، به یقین می‌توان گفت که مصداق نفس زکیه، شخصیتی برجسته و ویژه است.

در صورتی که نفس زکیه به معنای پاکی و برائت باشد، در مصداق آن دو احتمال وجود دارد:

۱. او شخص بی‌گناه معینی است که در زمان و مکان خاص و با کیفیتی خاص کشته می‌شود؛

۲. یکی از آثار دوران فتنه و انحراف در آخرالزمان کشته شدن تعدادی از انسان‌های بی‌گناه است. بنابراین، نفس زکیه معنای کلی و فراگیر دارد و به شخص معینی اشاره ندارد.^۲

به نظر می‌رسد، واژه نفس زکیه ظهور در این دارد که او یک نفر بیشتر نیست و از سوی دیگر سایر خصوصیات که در روایات برای وی بیان شده، مانند روایاتی که نام او را ذکر یا فاصله میان کشته شدن او و ظهور را بیان نموده‌اند و...، به وحدت مصداق این واژه، و نه عام و کلی بودن آن دلالت دارند. از این‌رو، حمل نفس زکیه بر معنای عام

۱. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۵۴۰.

۲. همان، ص ۵۰۵.

آن، بدون دلیل و بلکه مخالف با ظاهر روایات است.

نام نفس زکیه

پاره‌ای از احادیث نام نفس زکیه را «محمد» معرفی کرده‌اند، امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است:

اسمه محمد بن الحسن؛^۱

اسم نفس زکیه محمد فرزند حسن است.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است:

... و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام اسمه محمد بن الحسن و لقبه النفس الزکیه...^۲

[قائم صلی الله علیه و آله هنگامی قیام می‌کند که] ... نوجوانی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که نامش محمد بن الحسن و لقبش نفس زکیه است، میان رکن و مقام کشته شود...

دو روایت یاد شده به دلیل ضعف سند قابل اعتماد نیستند.

لقب نفس زکیه

اکثر روایاتی که ابعاد مختلف کشته شدن نفس زکیه را شرح داده‌اند، برای اشاره به این شخصیت از لقب او (نفس زکیه) بهره گرفته‌اند، نه نام واقعی وی.

برای مثال، امام صادق علیه السلام در پاسخ به این که سخن امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمود خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است، فرموده‌اند:

۱. کمال‌الدین، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.

۲. مختصر اثبات الرجعة، ح ۱۸. سند این روایت به این صورت است: «حدثنا صفوان بن يحيى عن محمد بن حمران عن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قال: (...)).»

نعم، و اختلاف ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزكية من المحتوم و خروج القائم عليه السلام من المحتوم؛^۱
بلی، اختلاف فرزندان عباس و کشته شدن نفس زکيه حتمی است و خروج قائم عليه السلام نیز حتمی به شمار می آید.

پیشوایان دینی برای اشاره به نفس زکيه، از واژه‌های دیگری نیز استفاده کرده‌اند، گرچه ممکن است در اصطلاح به آن‌ها لقب گفته نشود. واژه‌های یاد شده، بدین قرارند:

۱. النفس

امام صادق عليه السلام در حدیث معتبری فرمودند:

امسک بیدک هلاک الفلانی، و خروج السفیانی و قتل النفس و جيش الخسف و الصوت...؛^۲
هلاکت فلانی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس و سپاهی که در زمین فرو می‌رود و ندا را را با دست بشمار... .

به نظر می‌رسد، به قرینه دیگر روایاتی که کشته شدن نفس زکيه را در کنار خروج سفیانی، ندای آسمانی و خسف بیداء آورده‌اند، «نفس»

۱. کمال‌الدین، ص ۶۵۲ باب ۵۷، ح ۱۴. (برای اعتبار این حدیث نک: کتاب حاضر، ص ۳۱)
۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۶. سند این حدیث چنین است: «أخبرنا احمد بن محمد بن سعید، عن علی بن الحسن، عن علی بن مهزیار، عن حماد بن عیسی، عن حسین بن المختار، عن ابن ابی یعفر، عن اباعبدالله عليه السلام قال: ...»
برای اعتبار احمد بن محمد بن سعید، نک: رجال النجاشی، ص ۹۴.
برای اعتبار علی بن الحسن، نک: همان، ص ۲۵۷.
برای اعتبار علی بن مهزیار، نک: همان، ص ۲۵۳.
برای اعتبار حماد بن عیسی، نک: همان، ص ۱۴۲.
برای اعتبار حسین بن المختار نک: معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۹۳.
برای اعتبار ابن ابی یعفر نک: رجال النجاشی ص ۲۱۳.

در این روایت نیز همان نفس زکیه است.

۲. نفس حرام

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

الا اخبرکم بأخر ملک بنی فلان؟ قلنا بلی یا امیرالمؤمنین. قال:
قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش...^۱
آیا شما را از زمان به پایان رسیدن حکومت خاندان فلان خبر
ندهم؟ گفتیم بله یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: هنگام کشته
شدن نفسی حرام در روزی حرام در سرزمینی حرام از تیره
قریش... .

۳. النفس الطیبه الزکیه

امام صادق علیه السلام از سلمان چنین روایت می‌کند:

اما انی ساحتکم بالنفس الطیبه الزکیه و تضریح دمه بین الرکن
و المقام؛^۲
آگاه باشید! من شما را از نفس پاک و بی‌گناه و کشته شدن او
میان رکن و مقام خبر می‌دهم.

۴. غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله

امام باقر علیه السلام در این باره فرمودند:

... و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام اسمہ محمد
بن الحسن النفس الزکیه؛^۳
[از علایم ظهور] کشته شدن نوجوانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
میان رکن و مقام است که نامش محمد بن حسن، نفس زکیه است.

۱. همان، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۷.

۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۹۲.

۳. کمال‌الدین، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.

۵. الدم الحرام

امام علی عليه السلام در این باره فرمودند:

لا يظهر الله الارض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام؛^۱
خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی‌گرداند، مگر این که خون
حرام ریخته شود.

در این روایت به نفس زکيه تصریح نشده، اما به نظر می‌رسد با
توجه به دیگر روایاتی که در مقام شمارش علایم پیش از ظهور از
کشته شدن تنها یک شخصیت مهم گزارش داده‌اند، خون حرام در این
روایت، همان نفس زکيه است.

نسب نفس زکيه

روایات به چند صورت از نسب نفس زکيه سخن گفته‌اند:

۱. از خاندان قریش

امام علی عليه السلام فرموده‌اند:

الا اخبركم بأخر ملك بنى فلان؟ قلنا بلى يا امير المؤمنين. قال:
قتل نفس حرام فى يوم حرام فى بلد حرام عن قوم من قریش؛^۲
آیا شما را از زمان به پایان رسیدن حکومت فلان خبر ندهم؟
گفتیم آری یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود هنگام کشته شدن
نفسی حرام در روزی حرام در شهری حرام از تیره قریش.

۲. از خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله و فرزند حسن

امام باقر عليه السلام فرمودند:

۱. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۳، باب ۱۴، ح ۵۵.

۲. همان ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۷.

... وقتل غلام من آل محمد عليه السلام بين الركن و المقام اسمه محمد بن

الحسن النفس الزكية؛^۱

این روایت از امام صادق عليه السلام^۲ و سفیان بن ابراهیم الجریری^۳ از اصحاب امام باقر عليه السلام نیز نقل شده است.

از این سه روایت استفاده می‌شود که نفس زکیه از خاندان پیامبر ص است، اما درباره محمد بن حسن دو احتمال وجود دارد:

(الف) منظور از حسن، امام حسن مجتبی عليه السلام است؛

(ب) منظور از حسن، پدر حقیقی و بدون واسطه اوست.

بر این اساس، از این روایات نمی‌توان حسنی بودن (انتساب نفس زکیه به خاندان امام حسن مجتبی عليه السلام) را استفاده کرد. البته احتمال این‌که نام پدر حقیقی نفس زکیه حسن باشد، بسیار بعید می‌نماید؛ چرا که در روایات برای پدر نفس زکیه موقعیت مهم یا فعالیت خاصی بیان نشده است. وی شخصیتی عادی و معمولی خواهد داشت. از این‌رو، ذکر نام وی در روایات و تأکید بر این‌که نفس زکیه فرزند چنین پدری است، توجیه معقول و منطقی ندارد.

۳. از خاندان امام حسین عليه السلام

امام باقر عليه السلام فرمودند:

... و النفس الزكية من ولد الحسين...؛^۴

و نفس زکیه از فرزندان حسین عليه السلام است ...

۱. کمال‌الدین، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.

۲. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۴۹۳، ح ۱۰۶۳.

۳. الغيبة للطوسی، ص ۴۶۴، ح ۴۸۰.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۱۷.

روایت یاد شده را عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام نقل مرسل کرده است. این روایت، با الفاظی مشابه به سند معتبر در کتاب *غیبت نعمانی*^۱ نیز وجود دارد. مقایسه فقرات این دو روایت و نقل شدن آن دو از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام نشان می‌دهد این دو حدیث جز یک حدیث نیستند. اما از آن‌جا که جمله «والنفس الزکیة من ولد الحسین» در کتاب *غیبت نعمانی* که سند معتبری دارد، نیامده است، از این رو، به روایتی که نفس زکیه را از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌داند نیز به دلیل ضعف سند و هم به دلیل فقدان این فقره در نقل دیگر همان روایت، نمی‌توان اعتماد کرد.

بنابراین، به دلیل ضعف سند روایات یاد شده درباره نسب نفس زکیه نمی‌توان قاطعانه قضاوت کرد. البته در کتاب *شریف کافی* در روایت صحیحی از کشته شدن شخصی حسنی، اندکی پیش از ظهور گزارش شده، اما از آن‌جا که دلیل قاطعانه‌ای بر یکی بودن حسنی یاد شده با نفس زکیه وجود ندارد، نمی‌توان آن را بر انتساب نفس زکیه به خاندان امام حسن مجتبی علیه السلام دلیل دانست، گرچه احتمال آن وجود دارد.

... و یستأذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه، فیأتی الحسنی فیخبره الخبر فیتدر الحسنی الی الخروج فیشب علیه اهل مکه فیقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامی فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر؛^۲

... و مهدی علیه السلام از خداوند درباره ظهورش اجازه می‌خواهد. پس یکی از موالیان آن حضرت از این موضوع آگاه می‌شود و نزد حسنی می‌آید و او را از این خبر آگاه می‌کند و حسنی در

۱. ص ۲۸۸، باب ۱۴، ح ۶۷.

۲. *الکافی*، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵. (درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۲۰۷)

قیام بر آن حضرت پیش‌دستی می‌کند، پس مردم مکه بر او می‌شورند و او را به قتل می‌رسانند و سرش را نزد شامی می‌فرستند. در این هنگام صاحب این امر ظهور می‌کند.

این احتمال را روایتی تأیید می‌کند که کشته شدن نفس زکیه را به فرمان سفیانی می‌داند،^۱ هم‌چنان‌که طبق روایات بالا، فرستاده شدن سر نفس زکیه برای شامی کشته شدن وی را به دستور سفیانی نشان می‌دهد.

هدف نفس زکیه

در زمینه هدف نفس زکیه و اقدامات او که سبب شهادت وی می‌گردد، روایت معتبری به دست ما نرسیده است، اما بر اساس حدیثی از امام باقر علیه السلام، امام عصر علیه السلام نفس زکیه را به نمایندگی خویش به سوی مردم مکه می‌فرستد تا حجت و برهان بر آن‌ها تمام گردد. ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی چنین نقل می‌کند:

يقول القائم لاصحابه: يا قوم، ان اهل مكة لا يريدونني و لكنني مرسل اليهم لأحتجّ عليهم بما ينبغي لمثلي ان يحتجّ عليهم، فيدعوا رجلا من اصحابه فيقول له: امض الى اهل مكة فقل يا اهل مكة انا رسول فلان اليكم و هو يقول لكم: انا اهل بيت الرحمة و معدن الرسالة و الخلافة و نحن ذرية محمد و سلالة النبيين و انا قد ظلمنا و اضطهدنا و قهرنا و ابتزّ منا حقنا منذ قبض نبينا الى يومنا هذا فنحن نستصركم فانصرونا. فاذا تكلم هذا الفتى بهذا الكلام اتوا اليه فذبحوه بين الركن و المقام و هي النفس الزكية، فاذا بلغ ذلك الامام قال لاصحابه: الا اخبرتكم ان اهل مكة لا يريدوننا...^۲

قائم علیه السلام به یارانش می‌فرماید: ای قوم من، مردم مکه مرا نمی‌خواهند، ولی برای آن‌که آن‌گونه که برای همانند من

۱. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، ج ۳، ص ۹۲، ح ۱۰۳۸.
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱ (این حدیث مرفوعه است).

شایسته است، حجت را بر آنها تمام کنم، فرستاده‌ای به سوی ایشان می‌فرستم. سپس یکی از یارانش را فرا می‌خواند و به او می‌فرماید: به سوی اهل مکه برو و به آنها بگو ای مردم مکه من فرستاده فلانی (حضرت مهدی علیه السلام) به سوی شما هستم و او برای شما چنین پیغام فرستاده است که ما خاندان رحمت و جایگاه رسالت و خلافت هستیم، ما از نوادگان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلاله پیامبران هستیم؛ به ما ظلم شده و آزار رسانده‌اند و ما را سرکوب کرده‌اند، از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز، حق ما را گرفته‌اند؛ از شما طلب یاری می‌کنیم، پس یاریمان کنید. وقتی سخن این جوان تمام می‌شود به او هجوم می‌آورند و در میان رکن و مقام او را سر می‌برند. چون خبر این ماجرا به امام مهدی علیه السلام می‌رسد، به یاران خویش می‌فرماید: آیا شما را خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند....

بر اساس دلالت این حدیث که سند معتبری نیز ندارد، رسالت مهم نفس زکیه نمایندگی وی از سوی امام عصر علیه السلام و هدف او ابلاغ و رساندن پیام امام علیه السلام به مردمان مکه است. امام با توجه به این که مردمان مکه او را نمی‌خواهد، وی را به نمایندگی به سوی آنان می‌فرستد تا حجت بر ایشان تمام شود و بهانه‌ای برای یاری نکردن امام نداشته باشند. اما پس از رفتن نفس زکیه و ابلاغ پیام شفاهی امام، اهالی مکه او را می‌کشند.

بر اساس این روایت، این جریان قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام رخ می‌دهد و پیام‌رسانی نفس زکیه در حقیقت به منظور دعوت مردم آنجا برای یاری و کمک به امام معصوم علیه السلام در قیام آن حضرت است. فرضیه دوم درباره اقدامات نفس زکیه که به شهادت او می‌انجامد، این است که هدف وی فراهم کردن فضای مناسب برای قیام جهانی

امام مهدی علیه السلام است، و به همین دلیل، به اقدام نظامی رو می‌آورد تا شهر مکه را تصرف کند و از این ره‌گذر امنیت لازم را برای امام مهدی علیه السلام پدید آورد. اما حرکت او ناتمام می‌ماند و در نهایت اهل مکه او را می‌کشند. این فرضیه مبتنی بر این است که نفس زکیه را همان حسنی بدانیم که در روایت کافی از او نام برده شده بود و البته هم‌چنان که گذشت، این مطلب قطعی نیست.^۱

زمان شهادت نفس زکیه

روایت‌های متعددی بر نزدیک بودن زمان کشته شدن نفس زکیه و ظهور امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند که برخی فاصله این حادثه را به طور مشخص و دقیق بیان کرده‌اند، ولی برخی دیگر تنها به نزدیک بودن این دو رخداد اشاره دارند. روایات یاد شده از این قرارند:

۱. امام صادق علیه السلام در روایت معتبری فرموده‌اند:

ليس بين قيام القائم و بين قتل النفس الزكية الا خمس
عشرة ليلة؛^۲

۱. نک: کتاب حاضر، ص ۲۳۳.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۶۴۹، باب ۵۷، ح ۲. (سند این روایت به این صورت است:

«محمد بن حسن بن احمد بن ولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن عبدالله بن محمد الحجاج، عن ثعلبة بن میمون، عن شعیب الحداء عن صالح بن مولى بنی العذراء عن الصادق علیه السلام: ...»

برای اعتبار محمد بن حسن، نک: رجال النجاشی، ص ۳۸۳؛

برای اعتبار محمد بن الحسن الصفار، نک: همان، ص ۳۴۵؛

برای اعتبار عباس بن معروف، نک: همان، ص ۲۸۱؛

برای اعتبار علی بن مهزیار، نک: همان، ص ۲۵۳؛

برای اعتبار عبدالله بن محمد الحجاج، نک: همان، ص ۲۲۵؛

برای اعتبار ثعلبة بن میمون، نک: همان، ص ۱۱۷؛

برای اعتبار شعیب الحداد، نک: همان، ص ۱۹۵؛

میان قیام قائم و کشته شدن نفس زکيه تنها پانزده شب فاصله است.

امام صادق علیه السلام در این حدیث به صورت مشخص فاصله کشته شدن نفس زکيه و ظهور امام مهدی علیه السلام را پانزده شب بیان فرموده‌اند.
۲. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

الا اخبرکم بأخیر ملک بنی فلان؟ قلنا: بلی یا امیرالمؤمنین، قال قتل نفس حرام، فی یوم حرام، فی بلد حرام عن قوم من قریش و الذی حلق الحبة، و برأ النسمة ما لهم ملک بعده غیر خمس عشرة ليلة قلنا هل قبل هذا او بعده من شیء؟ فقال: صیحة فی شهر رمضان تفرع الیقظان و توقظ النائم و تخرج الفتاة من خدرها؛^۱ آیا شما را از زمان به پایان رسیدن سلطنت خاندان فلان خبر ندهم؟ گفتیم آری ای امیر مؤمنان علیه السلام؛ حضرت فرمودند: هنگام کشته شدن شخصی بی‌گناه در روزی حرام در ماه حرام از خاندان قریش. قسم به آن‌که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، پس از آن، بیش از پانزده شب حکومتشان طول نخواهد کشید، پرسیدم آیا پیش و پس از این نشانه چیزی رخ می‌دهد؟ فرمود: صیحه‌ای در ماه رمضان که بیداران به فزع و افراد خواب را بیدار می‌سازد و دختران جوان را از مخفیگاه خویش خارج می‌کند.

برای اعتبار صالح بن میثم، نک: همان، ج ۹، ص ۸۴).

گفتنی است که در کتاب *کمال‌الدین* به جای *شعیب الحداد*، *شعیب الحداء* آمده است که با توجه به این‌که چنین عنوانی در کتاب‌های رجالی وجود ندارد و همین روایت در *الغیبة* شیخ طوسی و *الارشاد* شیخ مفید از *شعیب الحداد* نقل شده، روشن می‌شود که *شعیب الحداء* تصحیف *شعیب الحداد* است. هم‌چنین در کتاب *کمال‌الدین* راوی حدیث از امام صادق علیه السلام صالح بنی‌العدراء است. همین روایت را شیخ طوسی در *الغیبة* از *شعیب الحداد* از صالح روایت کرده و شیخ مفید نیز همین حدیث را از *شعیب الحداد* از صالح بن میثم نقل کرده است. بنابراین به گواهی نقل شیخ مفید صالح موسی بنی‌العدراء همان صالح بن میثم است.

۱. *الغیبة للنعمانی*، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۷.

در این حدیث واژه نفس زکیه نیامده است، ولی قرائن متعددی بر اتحاد شخصیت مورد نظر این روایت و نفس زکیه وجود دارد که عبارتند از:

(الف) نفس حرام به معنای کسی خواهد بود که کشتن او به دلیل بی‌گناهی و پاکی‌اش ممنوع است و نفس زکیه نیز می‌تواند به معنای شخصیت پاک و بی‌گناه باشد؛

(ب) کشته شدن این شخصیت در ایام حرام خواهد بود، هم‌چنان‌که کشته شدن نفس زکیه، پانزده روز قبل از ظهور امام عصر عجل‌الله‌فرجه، یعنی در ماه ذی‌الحجه الحرام اتفاق خواهد افتاد؛

(ج) شخص مورد نظر در روایت یاد شده، در سرزمین حرام کشته خواهد شد؛ همان‌طور که نفس زکیه در مکه به قتل خواهد رسید؛

(د) کشته شدن این شخصیت با ریشه‌کن شدن مسبب قتل او پانزده شب بیشتر فاصله نخواهد داشت؛ همان‌گونه که - بر اساس روایت معتبر امام صادق عجل‌الله‌فرجه - میان کشته شدن نفس زکیه و ظهور امام مهدی عجل‌الله‌فرجه و قطع ریشه‌های ظلم و تباهی نیز همین فاصله وجود دارد.

گفتنی است بر خلاف تصور برخی از نویسندگان که به دلیل بیان پایان یافتن حکومت بنی‌فلان در این روایت، آن را مربوط به گذشته تاریخ پنداشته‌اند،^۱ به نظر می‌رسد ارتباط این روایت با ظهور امام مهدی عجل‌الله‌فرجه بیش‌تر باشد؛ زیرا از یک‌سو آنچه می‌تواند مؤید دیدگاه نویسنده یاد شده باشد، عبارت بنی‌فلان است که به بنی‌عباس تفسیر شده؛ اما در برابر تنها قرینه یاد شده، قرینه‌ای دیگر، بر ارتباط این روایت با ظهور امام مهدی عجل‌الله‌فرجه دلالت دارد و آن اشاره به ندای آسمانی

۱. تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، ص ۱۵۱.

است که از نشانه‌های ظهور به شمار می‌رود و نیز این ادعا که در آینده شخصی از نسل خاندان بنی‌عباس به قدرت نخواهد رسید. از این رو، این که روایت، مربوط به گذشته تاریخ بوده است، تنها یک استبعاد است و هیچ دلیل مستندی آن را تأیید نمی‌کند.

۳. امام باقر علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:

... یقول القائم علیه السلام لاصحابه یا قوم ان اهل مکه لا یریدونی . لکنی مرسل الیهم لاحتج علیهم بما تنبغی لمثلی ان یحتج علیهم، فیدعوا رجلاً من اصحابه فیقول له: امض الی اهل مکه ... فاذا تکلم هذا الفتی بهذا الکلام اتوا الیه فذبحوه بین الرکن و المقام و هی النفس الزکیة فاذا بلغ ذلک الامام قال لاصحابه لا اخبرکم ان اهل مکه لا یریدوننا فلا یدعونه حتی یخرج؛^۱

حضرت قائم علیه السلام به یارانش می‌فرماید: ای قوم من، مردم مکه مرا نمی‌خواهند، برای آن‌که آن‌گونه که برای همانند من شایسته است، حجت را بر آنان تمام کنم، فرستاده‌ای به سوی ایشان می‌فرستم. پس یکی از یارانش را فرامی‌خواند و به او می‌فرماید: به سوی اهل مکه برو... . وقتی سخن این جوان تمام می‌شود به او هجوم می‌آورند و در میان رکن و مقام او را سر می‌برند. او همان نفس زکیه است، چون خبر این ماجرا به امام مهدی علیه السلام می‌رسد، به یاران خویش می‌فرماید: آیا به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟ پس آن‌ها حضرت را رها نمی‌کنند تا آن حضرت خروج می‌کند.

از این روایت نیز اتصال و نزدیک بودن شهادت نفس زکیه و ظهور امام مهدی علیه السلام استفاده می‌شود؛ زیرا پس از رسیدن خبر شهادت وی به

امام مهدی علیه السلام اقدامات آن حضرت صورت می‌گیرد و حضرت با ۳۱۳ نفر به مسجدالحرام می‌آیند و ظهور آن حضرت آغاز می‌شود. بنابراین، اتصال و قرب زمانی کشته شدن نفس زکیه و ظهور امام مهدی علیه السلام روشن و آشکار است.

۴. امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری فرموده‌اند:

ما اشکل علیکم فلم یشکل علیکم عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و رایته و سلاحه و النفس الزکیة من ولد الحسین علیه السلام فان اشکل علیکم هذا فلا یشکل علیکم الصوت من السماء باسمه و امره؛^۱
 اگر امر بر شما مشتبه شود، عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پرچم و سلاح او، و نفس زکیه که از فرزندان امام حسین علیه السلام است، بر شما مشتبه نمی‌شود [این امر برای شناخت امام مهدی علیه السلام برایتان کافی است] و اگر اینها نیز برایتان مشتبه شد، ندای آسمانی که به اسم و کار او ندا می‌دهد، برایتان مشتبه نخواهد شد.

در این حدیث، امام علیه السلام کشته شدن نفس زکیه را در کنار عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرچم و سلاح آن حضرت و سپس در کنار ندای آسمانی، نشانه‌ای برای شناخت و تشخیص امام مهدی علیه السلام از میان مدعیان دروغین، بیان می‌فرماید.

بی تردید، قتل نفس زکیه، در صورتی می‌تواند معیار شناخت آن حضرت باشد که این دو حادثه (کشته شدن نفس زکیه و ظهور امام مهدی علیه السلام) نزدیک به یکدیگر رخ دهد؛ چه این که فاصله زمانی بسیار، سبب خواهد شد که چنین اثری بر آن مترتب نگردد.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۱۷.

گفتنی است، میان مطلق علایم و علایم شناخت حضرت، تفاوت است. علایم ظهور به شکل عام آن لزوماً برای شناخت امام مهدی عجل الله فرجه نیستند بلکه نزدیک بودن ظهور را نشان می‌دهند و در نتیجه برای درک روز پرشکوه ظهور عامل امیدبخشی، خودسازی و زمینه‌سازی باشند، و به همین دلیل، علایم ظهور ممکن است از نظر زمانی با ظهور فاصله زیادی داشته باشند. اما علایمی که کارکردشان تعیین هویت و تشخیص امام مهدی عجل الله فرجه هستند، باید نزدیک ظهور رخ دهند تا این خاصیت در آنها تحقق پذیرد.

۵. محمد بن صامت از امام صادق عجل الله فرجه می‌پرسد:

ما من علامة بین یدی هذا الامر؟ فقال: بلی، قلت: و ما هی؟ قال: هلاک العباسی و خروج السفیانی و قتل النفس الزکیة، و الخسف بالبیداء و الصوت من السماء، فقلت: جعلت فداک اخاف ان يطول هذا الامر؟ فقال: لا انما هو كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً؛^۱ آیا پیش از ظهور علامتی وجود دارد؟ حضرت فرمودند: بله. پرسیدم آن‌ها چه هستند؟ امام فرمودند: آن علامت‌ها عبارتند از هلاک شدن عباسی، قیام سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، خسف بیداء و ندای آسمانی. به امام عرض کردم: فدایت شوم! می‌ترسم این امر طولانی شود! حضرت فرمودند: خیر چنین نخواهد شد؛ زیرا اینها همانند رشته منظمی به دنبال یکدیگر رخ می‌دهند.

امام صادق عجل الله فرجه در این حدیث، فاصله طولانی میان این علامت‌ها را نفی و تصریح می‌فرمایند که هلاکت عباسی، خروج سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، خسف بیداء و ندای آسمانی و ظهور امام مهدی عجل الله فرجه

۱. الغیة للنعمانی، ص ۲۶۹، باب ۱۴، ح ۲۱.

بدون فاصله زمانی و هم‌چون رشته‌ای منظم یکی پس از دیگری اتفاق خواهد افتاد.

۶. عمار یاسر در سخنی طولانی به نشانه‌های دولت اهل بیت علیهم‌السلام در آخرالزمان پرداخته و زمان ظهور امام عصر علیه‌السلام را چنین بیان کرده است:

فعدن ذلك تقتل النفس الزكية و اخوه بمكة ضيعة فينادى مناد من السماء ايها الناس ان اميركم فلان و ذلك هو المهدي الذي يملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛^۱

در این هنگام نفس زکیه و برادرش در مکه کشته می‌شوند، پس منادی از آسمان ندا می‌دهد ای مردمان، همانا امیر شما فلانی است؛ او همان مهدی است که زمین را هم‌چنان‌که از ظلم و ستم پر شده است، پر از عدل و قسط خواهد کرد.

گرچه این روایت از معصوم نیست و وی این سخنان را به هیچ یک از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نسبت نداده، اما به نظر می‌رسد به دلیل شخصیت ممتاز و ویژه عمار، وی این کلام را از پیشوایان دینی شنیده و نقل کرده است.

افزون بر این‌که به جهت نبود انگیزه برای نسبت دادن دروغ به عمار یاسر، می‌توان به صدور آن نیز مطمئن شد. یا حداقل می‌توان آن را یک مؤید بر آنچه گذشت به حساب آورد.

البته گفتنی است برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند این روایت مربوط به گذشته تاریخ است چرا که هم‌چنان‌که خواهد آمد شخصیتی به نام محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه در عصر امام صادق کشته شد و اندکی پس از او برادرش نیز به قتل رسید و از آن جا که

۱. الغیة للطوسی، ص ۴۶، ح ۴۷۹.

در این روایت از کشته شدن برادر نفس زکیه سخن گفته شده بنابر این احتمال ارتباط این روایت با نفس زکیه تاریخی تقویت می شود^۱ ولی در مقابل تنها قرینه یاد شده که این احتمال را تقویت می کرد دو قرینه وجود دارد که احتمال ارتباط این روایت با ظهور امام مهدی را تقویت می کند نخست این که این روایت بر کشته شدن نفس زکیه در مکه دلالت دارد و حال آن که نفس زکیه تاریخی در مدینه کشته شد و دوم این که در ادامه این روایت از ندای آسمانی که از نشانه های ظهور است سخن گفته شده و نیز تصریح به این که امیر شما مهدی است بر این اساس این ادعا که کلمه «و اخوه» به اشتباه یا به عمد به روایت افزوده شده پذیرفتنی تر از این است که بگوییم اصل روایت مربوط به نفس زکیه تاریخی است اما کشته شدن او در مکه و نیز ندای آسمانی و تصریح به نام امام مهدی به اشتباه یا به عمد به روایت افزوده شده است .

۷. شیخ طوسی از یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

النفس الزکیة غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله اسمه محمد بن الحسن یقتل
بلا جرم و لا ذنب فاذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر و لا فی
الارض ناصر فعند ذلک یربعث الله قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ...؛^۲

نفس زکیه نوجوانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به نام محمد بن حسن است، وی بدون گناه و جرم کشته می شود و چون او را کشتند نه در آسمان عذری و نه در زمین یابوری خواهند داشت. در این هنگام خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را برخواهد انگیخت... .

۱. تحلیل تاریخی نشانه های ظهور، ص ۱۳۵.

۲. همان، ح ۴۸۰.

در نقل مجاهد (یکی از اصحاب پیامبر) نیز ظهور امام عصر عجل الله فرجه پس از شهادت نفس زکیه دانسته شده است.^۱ امیرالمؤمنین عجل الله فرجه نیز می‌فرماید: «لا يطهر الله الارض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام...»^۲ خداوند زمین را از ظالمان پاک نخواهد کرد مگر هنگامی که خون حرام ریخته شود...». این سخن، بر نزدیک بودن زمان ظهور و کشته شدن نفس زکیه دلالت کند.

بر اساس آنچه در زمینه زمان شهادت نفس زکیه گذشت، با توجه به کثرت روایات مربوط به این موضوع و نیز وجود روایت معتبر در میان آن‌ها نتیجه می‌گیریم که حادثه کشته شدن نفس زکیه نزدیک به زمان ظهور امام مهدی صورت می‌پذیرند. افزون بر این که در برخی از روایات، فاصله زمانی آن دو تنها پانزده شب بیان شده است.

مکان شهادت نفس زکیه

روایات متعددی، مکان شهادت نفس زکیه را بیان کرده‌اند که آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

۱. آن‌هایی که مکان کشته شدن وی را شهر مکه می‌دانند؛
۲. احادیث دیگری که محل کشته شدن او را میان رکن و مقام معرفی کرده‌اند.

باید توجه داشت که این دو دسته هیچ‌گونه تعارضی با یکدیگر ندارند؛ زیرا دسته دوم مکان دقیق شهادت را مشخص می‌کند و دسته اول تنها به شهری اشاره دارد که نفس زکیه در آن کشته می‌شود.

۱. التشریف بالمنن، ص ۲۷۵، باب ۶۳، ح ۳۹۹.

۲. الغیة للنعمانی، ص ۲۸۳، باب ۱۴، ح ۵۵.

روایات دسته اول

بنابراین روایات، مکان شهادت نفس زکیه مکه است:
۱. امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

لا اخبرکم بآخر ملک فلان؟ قلنا: بلی یا امیرالمؤمنین قال: قتل نفس حرام فی يوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش و الذی خلق الحبة و برأ النسمة ما لهم ملک بعده غیر خمس عشرة لیلة؛^۱ آیا شما را از زمان پایان یافتن سلطنت خاندان فلان خبر ندهم؟ گفتیم آری ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمودند: هنگام کشته شدن شخصی بی گناه در روزی حرام در ماه حرام از خاندان قریش. قسم به آن خدا که دانه را شکافت و انسان را آفرید پس از آن بیش از پانزده شب حکومتشان طول نخواهد کشید.

۲. از عمار نیز چنین روایت شده است:

... فعند ذلک یقتل النفس الزکیة و اخوه بمکة ضیعة؛^۲
... در این هنگام نفس زکیه و برادرش در مکه کشته می‌شوند.

روایات دسته دوم

۱. امام باقر علیه السلام در بیان نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام فرموده‌اند:

و خروج السفیانی من الشام و الیمانی من الیمن و خسف البیداء و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام اسمہ محمد بن الحسن النفس الزکیة؛^۳

(ظهور هنگامی است که) سفیانی از شام و یمانی از یمن قیام کنند و فرو رفتن سرزمین بیداء رخ دهد و جوانی از خاندان

۱. همان، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۷.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۴۶۴، ح ۴۷۱.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.

پیامبر که نامش محمد بن حسن نفس زکیه است، در بین رکن و مقام کشته شود و

۲. امام صادق علیه السلام نیز در ضمن حدیثی می‌فرماید:

... خروج السفیانی من الشام و الیمانی من الیمین و خسف البیداء و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام اسمه محمد بن الحسن و لقبه النفس الزکیة... فعند ذلك خروج قائمنا؛^۱
هنگامی که سفیانی از شام و یمانی از یمن قیام کنند و فرو رفتن در سرزمین بیداء رخ دهد و جوانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که نامش محمد بن حسن و لقبش نفس زکیه است، در میان رکن و مقام کشته شود...، در این هنگام قائم ما قیام خواهد کرد.

۳. امام باقر علیه السلام در روایت دیگری فرموده‌اند:

فیدعو رجلاً من اصحابه فيقول له: امض الى اهل مكة فقل: يا اهل مكة انا رسول فلان اليكم و هو يقول لكم: انا اهل بيت الرحمة و معدن الرسالة و الخلافة... فاذا تكلم هذا الفتى بهذا الكلام اتوا اليه فذبحوه بين الركن و المقام و هي النفس الزکیة...؛^۲
امام مهدی علیه السلام مردی از یارانش را فرامی‌خواند و می‌فرماید: به سوی اهل مکه برو و به آنان بگو: «ای مردم مکه! من فرستاده فلان هستم و پیام او چنین است: "ما خاندان رحمت و جایگاه رسالت و خلافت هستیم..."» وقتی سخن این جوان تمام می‌شود، به او هجوم می‌آورند و او را در میان رکن و مقام سر می‌برند؛ و او همان نفس زکیه است... .

۱. مختصر اثبات الرجعة، ص ۲۱۶، ح ۱۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۷۱.

۴. امام علی علیه السلام در بیان نشانه‌های ظهور فرموده‌اند:

و لذلک آیات و علامات... و المذبح بین الرکن و المقام... و
خروج السفیانی برأیة خضراء؛^۱

برای این واقعه (ظهور امام مهدی علیه السلام) نشانه‌ها و علایمی
است... کشته شدن کسی که بین رکن و مقام سر بریده
می‌شود... و قیام سفیانی با پرچمی سبز... .

در این روایت نام نفس زکیه به صراحت برده نشده است، اما با
توجه به مجموع احادیث پیش گفته شده در زمینه علایم ظهور تنها
نفس زکیه میان رکن و مقام کشته می‌شود. یاد شدن شخصیت مورد
نظر در کنار سفیانی نیز قرینه‌ای دیگر بر این حقیقت است که مذبح
بین رکن و مقام همان نفس زکیه است.

۵. سلمان در سخنانی از امام صادق علیه السلام، حوادث آینده را چنین
پیش‌گویی کرده است:

اما إتی سأحدثکم بالنفس الطیبة الزکیة و تضحیح دمه بین الرکن
و المقام المذبح ذیح الکبش؛^۲

من شما را از کشته شدن نفس پاک و بی‌گناه و ریخته شدن
خون او در میان رکن و مقام خبر می‌دهم؛ او که مانند قوچ
سرش بریده می‌شود.

همه روایات یاد شده، مشکل سندی دارند و نیز ممکن است در
برخی از آن‌ها قرآینی باشد که احتمال ارتباط با نفس زکیه تاریخی را
تقویت نماید. لیکن چنان‌که گذشت، با توجه به مجموعه قرآینی که در
هر روایت وجود دارد و نیز با توجه به همه روایات، می‌توان به این

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۹۲.

اطمینان رسید که اولاً این روایات مربوط به نفس زکیه تاریخی نیستند و ثانیاً، مکان کشته شدن نفس زکیه مکه است.

به تعبیر دیگر، ما مجموعه‌ای از روایات، اعم از آنچه دربارهٔ زمان کشته شدن نفس زکیه است و آنچه دربارهٔ مکان کشته شدن اوست در اختیار داریم که در همهٔ آن‌ها احتمال جعل نمی‌رود؛ زیرا اولاً تعدادشان به حدی است که احتمال جعل شدن آن‌ها پذیرفتنی نیست و ثانیاً تنها انگیزه‌ای که برای جعل آن‌ها می‌توان در نظر گرفت، جریان نفس زکیه تاریخی است، با این‌که برخی از آن‌ها اصلاً قابلیت انطباق با نفس زکیه تاریخی را ندارند و برخی قراین عدم انطباقشان بیش‌تر است. دیگر این‌که بر اساس آنچه در تاریخ آمده، محمد بن عبدالله دعوی مهدویت داشت و پیروان او درباره‌اش گمان مهدویت داشتند و این‌که پیروانش او را پیش از کشته شدنش به عنوان نفس زکیه بشناسند - یعنی کسی که بناست قیام کند و قیامش ناتمام بماند و کشته شود - توجیه معقولی ندارد. بنابراین، شهرت یافتن وی به نفس زکیه، پس از مرگش بوده است. با این حال، اگر پس از مرگ به این عنوان معروف شده، باید روایاتی که او را به عنوان نفس زکیه معرفی کرده‌اند، پس از مرگش جعل شده باشند و اگر چنین باشد، باید مکان قتل او مدینه بیان شده باشد و نیز از ظهور مهدی و ندای آسمانی و... سخنی به میان نیامده باشد؛ زیرا پس از مرگ او چنین اتفاقاتی رخ نداد. حال آن‌که می‌بینیم در این روایات، هم مکه به عنوان مکان کشته شدن معرفی شده و هم از ندای آسمانی سخن گفته به میان آمده است.

این مجموعه قراین ما را مطمئن می‌کند که نمی‌توان همهٔ این روایات را مجعولاتی دانست که پس از مرگ نفس زکیه توسط

طرفداران او ساخته شده‌اند. در ادامه، در این باره بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

نفس زکیه و محمد بن عبدالله

آیا نفس زکیه یاد شده در روایات علایم ظهور، همان ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب ملقب به نفس زکیه است که در عصر منصور خلیفه عباسی قیام کرد و همراه همه یارانش کشته شد؟

نویسنده کتاب *تاریخ الغیبة الكبرى* بر این سخن تأکید و پافشاری می‌کند که نفس زکیه یاد شده در روایات علایم ظهور همان نفس زکیه است که در زمان امام صادق علیه السلام کشته شد. وی در دو مرحله به اثبات ادعای خویش می‌پردازد.

الف) در مرحله نخست، قرینه‌هایی را یاد می‌آورد که بر تفاوت نفس زکیه با محمد بن عبدالله بن الحسن دلالت می‌کند و در مردود دانستن آن‌ها تلاش می‌نماید.

ب) در مرحله دوم، قراین دیگر را مطرح می‌سازد تا انطباق نفس زکیه با محمد بن عبدالله را نتیجه بگیرد.^۱

نقد و بررسی مرحله اول

قرائنی که به نظر مرحوم صدر بر انطباق نداشتن نفس زکیه با محمد بن عبدالله دلالت دارند و نقد ایشان بر این قرائن، بدین قرار است:

قرینه اول

نفس زکیه باید بین رکن و مقام کشته شود و محمد بن عبدالله در

۱. *تاریخ الغیبة الكبرى*، ص ۵۰۶-۵۱۱.

این مکان شهید نشده بلکه در «احجار الزیت» مدینه کشته شده است. بنابراین، روشن می‌شود که نفس زکیه غیر از محمد بن عبدالله است.

مرحوم صدر در پاسخ به این قرینه می‌گوید:

اگر این قرینه ثابت می‌شد، به تنهایی برای رد نظریه انطباق کافی بود، لکن ما پیش از این گفتیم که کشته شدن بین رکن و مقام، دلیل محکمی ندارد.

وی می‌افزاید که در *بحارالانوار* دو حدیث نقل شده که برای اثبات این مطلب بس نیست و ارتکاز ذهنی و شهرت مردمی برای اثبات یک امر تاریخی کفایت نمی‌کند؛ اگر در آینده اتفاق افتاد دلیل بر صدق آن می‌شود، ولی اگر اتفاق نیفتاد بر ما لازم نیست که منتظرش باشیم، زیرا دلیلی بر آن نداریم. افزون بر آن، این مطلب را با حدیثی که شیخ مفید در *ارشاد* نقل کرده، در تعارض می‌بیند؛ در آن حدیث، نفس زکیه در پشت دروازه کوفه هم‌راه با هفتاد نفر از اشخاص صالح کشته می‌شود. این خبر هم نمی‌تواند یک مسئله تاریخی را اثبات کند، ولی وضع آن بدتر از روایاتی نیست که مقتل نفس زکیه را بین رکن و مقام تعیین می‌کنند. پس این روایت می‌تواند با آن معارضه کند و در صورت تعارض، هر دو از درجه اعتبار ساقط می‌شوند.

وی می‌افزاید: اما آن‌چه در کتاب *ارشاد* نقل شده که ذبح مرد هاشمی بین رکن و مقام خواهد بود، آن هم بر مقصود ما دلالت نمی‌کند؛ چون ممکن است آن فرد هاشمی شخصی زکی و آزمایش شده نباشد. به علاوه، روایتی که ضعف سندی دارد، نمی‌تواند حقیقتی تاریخی را اثبات کند.

نقد و بررسی: همان‌گونه که در بحث از مکان شهادت یادآور شدیم، نه دو روایت بلکه هفت روایت با اسناد مختلف از امامان

معصوم علیه السلام با دو مضمون که یکدیگر را تأیید می‌کردند، به دست ما رسیده که در بخشی از آن‌ها مکان شهادت نفس زکیه، مکه و در برخی دیگر، مکان آن بین رکن و مقام معرفی شده است. از مجموع احادیث یاد شده به این اطمینان می‌رسیم که مکان شهادت نفس زکیه (علامت ظهور) در مکه خواهد بود و این مطلب برای اثبات انطباق نداشتن نفس زکیه با محمد بن عبدالله کافی است.

نکته دیگری که مرحوم صدر به آن اشاره فرموده‌اند، تعارض میان روایت رکن و مقام با روایتی است که شیخ مفید در کتاب ارشاد بیان کردند که بر اساس آن، نفس زکیه با هم‌راهانش در پشت کوفه به شهادت می‌رسند که با این تعارض هر دو روایت از اعتبار ساقط خواهند شد. در جواب این سخن اشاره به چند نکته کافی است:

الف) مرحوم شیخ مفید، کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه را روایت نکرده است، تا بتوان با بررسی دلالت و سند و چگونگی تعارض و تعادل و ترجیح آن روایت، با روایت‌های رکن و مقام و مکه را بررسی کنیم بلکه ایشان به طور کلی فرموده‌اند:

قد جائت الآثار بذكر علامات زمان قیام القائم المهدي علیه السلام و حوادث تكون امام قیامه و آیات و دلالات: فمنها خروج السفیانی و قتل الحسنی... و قتل نفس زکیة بظهر الکوفه فی سبعین من الصالحین و ذبح رجل هاشمی بین الرکن و المقام...؛^۱

اخبار بسیاری درباره علایم ظهور و پیش‌آمدها و نشانه‌هایی که قبل از قیام آن حضرت رخ می‌دهد وارد شده که، از آن جمله است: خروج سفیانی و کشته شدن سید حسنی... و کشته شدن نفس زکیه به همراه هفتاد نفر از نیکوکاران در پشت کوفه و کشته شدن مردی هاشمی میان رکن و مقام و... .

البته حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام به ما رسیده که این عبارت شیخ مفید در آن آمده است و بعید نیست که منظور شیخ مفید نیز همین حدیث باشد:

و قتل النفس الزکیة بظهر الکوفة فی سبعین و المذبوح بین الرکن
و المقام^۱.

این روایت به جهت این که سند معتبری ندارد نمی‌تواند با مجموعه روایاتی مقابله کند که مکان کشته شدن نفس زکیه را مکه می‌دانند.

ب) بر فرض وجود یک روایت معتبر مبنی بر شهادت نفس زکیه در پشت کوفه، و تعارض آن با روایاتی که مکان شهادت وی را مکه و یا بین رکن و مقام معرفی می‌کند، روایات اخیر به دلیل کثرت، بر آن روایت مقدم خواهند بود.

ج) زمانی تعارض معنا پیدا می‌کند که دو روایت دارای یک موضوع باشند و مکان شهادت یک نفس زکیه را بخواهند بیان کنند. حال آن که ممکن است روایت *ارشاد* به بیان مکان شهادت نفس زکیه‌ای غیر از نفس زکیه روایت رکن و مقام پرداخته باشد، و در نتیجه، دو روایت، دو مضمون اثباتی را برسانند و هیچ‌گونه تنافی نداشته باشند.

بنابراین، با توجه به روایات متعددی که مکان شهادت نفس زکیه را مکه معرفی کرده‌اند و قواعد تعارض، به این نتیجه می‌رسیم که مرحوم صدر به قرینه اول پاسخ کافی نداده و این قرینه دلیل بر مغایرت نفس زکیه (علامت ظهور) با محمد بن عبدالله خواهد بود.

قرینه دوم

مرحوم صدر می‌نویسد: قرینه دیگر تغایر و انطباق نداشتن نفس

۱. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۵، ص ۲۲۴، ح ۱۶۴۵.

زکیه با محمد بن عبدالله، روایاتی است که پیشوایان دینی درباره قتل نفس زکیه فرموده‌اند؛ این روایت‌ها بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله (نفس زکیه) صادر شده که نشان می‌دهد بعد از کشته شدن او، هنوز امامان علیهم‌السلام منتظر این علامت بوده‌اند و آن را از علایم ظهور دانسته‌اند.

پاسخ به مرحوم صدر از قرینه: صاحب کتاب *تاریخ غیبت کبرا* در پاسخ به این قرینه می‌نویسد:

اگر این قرینه ثابت شود، باز دلیلی کافی برای رد نظریه فوق است، ولی قابل اثبات نیست؛ زیرا تمام روایاتی که در این باره وارد شده، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است. اما امام باقر علیهما السلام پیش از نفس زکیه می‌زیسته و امام صادق علیهما السلام هم معاصر با منصور دوانیقی و نفس زکیه بوده است، و آن حضرت به عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه می‌فرمود که نهضت فرزند او به جایی نخواهد رسید و پیروز نخواهد شد و امیدش را برای رسیدن به خلافت قطع می‌کرد و به او می‌فرمود: به خدا سوگند، این امر نه برای تو و نه برای فرزند تو است، بلکه به این شخص (یعنی سفاح) خواهد رسید، و بعد برای این (یعنی منصور) و بعد برای مدت‌ها از آن‌ها خواهد بود تا این که بچه‌ها به امارت برسند و زنان مورد شور و مشورت قرار گیرند. عبدالله گفت: به خدا سوگند ای جعفر، خداوند تو را بر غیب آگاه نساخته است و این سخن را جز از راه حسد بر فرزندم نگفتی!

حضرت فرمودند: به خدا سوگند من نسبت به پسر تو حسادت نوزیدم؛ این شخص (منصور) او را در احجار الزیت (محلّی در مدینه) خواهد کشت و بعد از او برادرش را در ساحل دریا می‌کشد در حالی که پاهای اسبش در آب است.

به هر حال، دلیلی وجود ندارد که روایات بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله نفس زکیه صادر شده باشد، اگر نگوییم که گمان و ظن بر خلافتش داریم!

نقد و بررسی: هم‌چنان‌که تقدم زمانی این احادیث بر کشته شدن محمد بن عبدالله لزوماً به معنای اختلاف نفس زکیه با محمد بن عبدالله نیست، از این تقدم، اتحاد این دو را نیز نمی‌توان استفاده کرد بلکه باید با توجه به سایر قرائن در این باره قضاوت نمود. در عین حال که تقدم زمانی این احادیث بر کشته شدن محمد بن عبدالله را می‌پذیریم، با توجه به روایاتی که محل کشته شدن نفس زکیه را مکه می‌داند و سایر قرائنی که خواهد آمد، نفس زکیه را با محمد بن عبدالله متفاوت می‌دانیم.

قرینه سوم

محمد بن عبدالله شخص چندان پاک و آزمایش شده و با اخلاص نیست. بنابراین باید در انتظار کشته شدن شخصی با اخلاص‌تر و آزمایش‌شده‌تر از او باشیم؛ زیرا وی به طوری که در *مقاتل الطالبین* آمده، مدعی مهدویت شد و پدرش او را جلو انداخت و وی را مهدی دانست و بعد از زوال حکومت بنی‌امیه و پیش از روی کار آمدن بنی‌عباس برای بنی‌هاشم چنین سخن‌رانی کرده:

شما می‌دانید که ما همیشه می‌شنیدیم که وقتی برخی از این‌ها به جان برخی دیگر بیفتند و یک‌دیگر را بکشند، کار از دست‌ان‌شان بیرون می‌رود. اینها صاحب خود (ولید بن یزید) را کشته‌اند. بیایید با محمد بیعت کنیم. شما می‌دانید که او مهدی است.

آن‌گاه حضرت امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

امر خلافت به تو و فرزندان نمی‌رسد بلکه برای اینهاست و دو پسر تو کشته می‌شوند.

محمد بن عبدالله بن حسن از دوران کودکی پنهان گشته و نمایندگانی به اطراف می‌فرستاد و مردم را به سوی خود می‌خواند و مهدی نامیده می‌شد.

مرحوم صدر می‌فرماید: ما اکنون نمی‌خواهیم درباره او مناقشه و اشکال کنیم، فقط همین اندازه می‌دانیم که وی پیش از آن‌که جایی را بگیرد، کشته شد و این خود دلیل کافی بر کذب ادعای اوست بلکه مقصود آن است که با این حساب وی شخص پاک و با اخلاص نبوده، بلکه دروغ‌گو و منحرف بوده است و لذا باید در انتظار نفس زکیه دیگری باشیم تا پیش از ظهور حضرت کشته شود. اگر این مسئله تاریخی ثابت شود، چاره‌ای نداریم جز این‌که به انحراف این سید انقلابی معتقد شویم. ولی دلیل نمی‌شود که مقصود از اخبار قتل او نیست؛ زیرا در این صورت قتل نفس زکیه یعنی قتل محمد بن عبدالله که معتقدانش نام زکیه را بر وی نهاده‌اند، و طبق شهرتی که در بین مردم پیدا کرده، در روایت هم به همان اسم آمده است.

نقد و بررسی: بر اساس استدلال مرحوم صدر و روایات نفس زکیه از امام باقر و صادق علیهما السلام، اکنون جای طرح این پرسش است که شهرت محمد بن عبدالله به نفس زکیه قبل از کشته شدن وی، صورت گرفته، یا پس از کشته شدن. چنان‌چه وی به این لقب پس از قتل مشهور شده پس روایاتی که او را نفس زکیه گفته‌اند پس از کشته شدن او صادر شده است. بنابراین، روایات یاد شده درباره محمد بن عبدالله نیست؛ زیرا وقتی امام علیه السلام علامتی را بیان می‌کند، پس از بیان امام باید آن علامت تحقق یابد. بنابراین، باید نفس زکیه در بیان این

دو امام غیر از محمد بن عبدالله انقلابی باشد. اما اگر ادعا شود که نفس زکیه لقب وی، قبل از شهادتش بوده و امام بر اساس شهرت او به نفس زکیه این لقب را برای اشاره به وی به کار برده است، این سخن نیز نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا روایاتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است و در آن‌ها امام علیه السلام به نفس زکیه تعبیر می‌فرمایند، بنابر قول مشهور در شهادت آن امام همام تا قبل از سال ۱۱۴ هجری، صادر شده‌اند. در نتیجه محمد بن عبدالله در هنگام شهادت امام باقر علیه السلام چهارده ساله بوده است. افزون بر این که شاید این روایات در همان سال آخر عمر شریف آن حضرت صادر نشده باشد، بلکه ممکن است چند سال پیش از شهادت، واژه نفس زکیه را در بیان خویش به کار برده باشد. از این رو، محمد بن عبدالله در زمان صدور حدیث کمتر از چهارده سال داشته است. بر این اساس، اطلاق واژه نفس زکیه به محمد بن عبدالله از باب شهرت وی به این لقب نیست، چه این که بسیار بعید است که محمد بن عبدالله با سن کم، دارای لقب مذکور باشد.

بنابراین، اگر نفس زکیه را همان محمد بن عبدالله بدانیم، باید بپذیریم که اطلاق این واژه به وی نه از جانب طرفداران بلکه از ناحیه امام باقر علیه السلام بوده است. از این رو، باید وی شخصیت پاک و با اخلاصی باشد، در حالی که به یقین وی چنین نبوده است و در نتیجه نفس زکیه غیر از محمد بن عبدالله خواهد بود.

قرینه چهارم

با در نظر گرفتن این روایت که قبلاً گفته شد: «بین قیام قائم و بین قتل نفس زکیه جز پانزده شب فاصله نخواهد بود»، می‌دانیم که بین قتل محمد بن عبدالله نفس زکیه تا ظهور حضرت فاصله بسیاری افتاده

و تاکنون بیش از ۱۲۰۰ سال طول کشیده است، بنابراین، نمی‌توان روایات قتل نفس زکیه را درباره محمد بن عبدالله بدانیم.

مرحوم صدر در نقد این قرینه می‌فرماید: این قرینه نیز درست نیست، زیرا این روایت در بسیاری از کتاب‌های شیعی مثل *ارشاد* شیخ مفید، *غیبت* شیخ طوسی و *کمال‌الدین* صدوق آمده است، ولی همگی به یک راوی می‌رسند و او ثعلبه است که از شعیب و او از صالح نقل می‌کند. ثعلبه در کتاب *ارشاد* و *کمال‌الدین* «ابن میمون»، و شعیب در کتاب *الغیبه* و *ارشاد* «حداد»، و در *کمال‌الدین* «حداء»، و صالح در کتاب *ارشاد* ابن‌میثم و در *کمال‌الدین* به ابن‌مولی بنی‌العذرء توصیف شده‌اند. به هر حال، این روایات در بهترین فرض، یک خبر حساب می‌شود و ما بر اساس ضوابط سند، تمسک به یک خبر را در این‌گونه موارد نپذیرفتم.

نقد و بررسی: هم‌چنان که در بحث زمان شهادت نفس زکیه به تفصیل گذشت، روایت مورد نظر مرحوم صدر از نظر سند معتبر است. از سوی دیگر، روایات متعدد دیگری نیز وجود دارند که بر اتصال کشته شدن نفس زکیه و ظهور امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند بنابر این آنچه بر نزدیک بودن فاصله کشته شدن نفس زکیه با ظهور دلالت دارد خبر واحد نیست و تفصیل این مطلب پیش از این گذشت.

نقد و بررسی نظریه انطباق (مرحله دوم)

سخن مرحوم صدر دارای تفصیل و بسط فراوان در اثبات انطباق نفس زکیه بر محمد بن عبدالله است، ولی دلیل مطمئنی در این زمینه وجود ندارد، بلکه در مرحله اثبات قرائن بر انطباق نیز تنها به دو روایت استناد شده است:

۱. روایتی از ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبین* که طبق آن حضرت باقر علیه السلام از پدران‌ش نقل می‌فرماید که: «نفس از فرزندان حسن است.» وی دلالت این حدیث را بر این که مقصود از نفس زکیه، همان فرزند امام حسن علیه السلام است، روشن و واضح می‌داند.

۲. روایت دوم از قول عبدالله بن موسی است که وی نقل می‌کند: عده‌ای از علمای مدینه به نزد علی بن الحسن آمدند و این مسئله (مطالبه حکومت) را با او مطرح کردند. او گفت: محمد بن عبدالله از من شایسته‌تر و سزاوارتر برای حکومت است. آن‌گاه حدیث طولانی را ذکر کرد؛ سپس «احجار الزیت» را به من نشان داد و گفت: نفس زکیه در این جا کشته می‌شود.

عبدالله بن موسی می‌گوید:

ما کشته او را در همان جا که به آن اشاره کرده بود، دیدیم.

هم‌چنین مرحوم صدر حدیث دیگری را از مسلم بن بشار نقل کرده که وی گفت: در کنار *غنائم خشرم* هم‌راه محمد بن عبدالله بودم. او به من گفت: در این جا نفس زکیه کشته می‌شود. منظور خودش بود که بعدها در همان مکان به شهادت رسید.

مرحوم صدر این قرائن را در اثبات انطباق نفس زکیه با محمد بن عبدالله با ضمیمه مردود دانستن قرائن افتراق این دو، کافی می‌داند و با جزم و پافشاری بر این ادعا تأکید می‌ورزد.

نقد سندی: در سند روایت اول، کسانی هم‌چون علی بن العباس و عمر بن موسی وجود دارند؛ علی بن العباس مشترک بین چهار نفر است که همه آن‌ها یا در کتاب‌های رجالی توصیف نشده و یا ضعیف شمرده شده‌اند^۱ و عمر بن موسی نیز توصیف نشده

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۷۲.

است.^۱ بنابراین، استناد به روایت درست نیست. دو روایت اخیر نیز از امام معصوم علیه السلام نیست بلکه اولی از علی بن حسن و دومی از محمد بن عبدالله است و استناد به روایت غیر معصوم در راستای اثبات ادعای یاد شده، دارای ضعف و سستی روشنی است.

نقد دلالی: خبر دادن امام باقر علیه السلام به این که نفس زکیه از فرزندان امام حسن است، تنها نسب نفس زکیه را مشخص می کند، اما اثبات نمی کند که مقصود امام همان محمد بن عبدالله باشد و شخص دیگری در زمان آینده به این نسب وجود نخواهد داشت. هم چنین کشته شدن محمد بن عبدالله در آن مکان مشخص که در قرائن بعدی آمده است نیز هیچ تنافی با تحقق نفس زکیه ای در پیش از ظهور امام عصر علیه السلام نداشته و به اصطلاح بر فرض پذیرش، دو دلیل مثبت وجود خواهد داشت که اثبات هر یک، با دیگری تنافی ندارد.

از آن چه گذشت، روشن شد که نفس زکیه ای که در روایات علائم الظهور مطرح شده، غیر از محمد بن عبدالله بن حسن محسوب می شود و ما باید در آینده منتظر تحقق این علامت باشیم که یکی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است.

خاتمه

آن چه گذشت توضیحاتی درباره معروف‌ترین نشانه‌های حتمی ظهور بود که در روایات متعددی به هر یک از آن‌ها اشاره شده بود و برای هر کدام تقریباً توضیحات مفصلی بیان شده بود. در خاتمه کتاب و از باب تکمیل بحث، بجاست به سه نشانه دیگر که در برخی از روایات به حتمیت توصیف شده‌اند اشاره شود این سه نشانه از آن جا که در تعداد اندکی از روایات مطرح شده‌اند و درباره آن جزئیات چندانی در روایات بیان نشده است، مجال وسیعی برای توضیح و تفسیر ندارند، لیکن گزارش آن چه در روایات در این باره آمده خالی از فایده نیست.

۱. اختلاف بنی عباس

ابوحزمه ثمالی در روایتی معتبر، از امام صادق علیه السلام می‌پرسد:

ان ابا جعفر کان یقول: أن خروج السفیانی من الامر المحتوم. قال لی: نعم و اختلاف ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزکیه من المحتوم ...^۱

۱. کمال‌الدین، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴. (درباره اعتبار این حدیث نک: کتاب حاضر، ص ۳۱)

امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمود: قیام سفیانی از امور حتمی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، همین‌طور است و اختلاف فرزندان عباس از محتومات است و کشته شدن نفس زکیه از محتومات است ...

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین روایت شده است:

اختلاف بنی العباس من المحتوم و النداء من المحتوم و خروج القائم من المحتوم...^۱؛

اختلاف بنی عباس از محتومات است و ندا از محتومات است و خروج قائم از محتومات است.

ابوحمزه ثمالی در حدیث مرسله دیگری می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم خروج سفیانی از محتومات است؟ فرمودند:

نعم، والنداء من المحتوم، و طلوع الشمس من مغربها محتوم، و اختلاف بنی العباس فی الدولة محتوم، و قتل النفس الزکیة محتوم، و خروج القائم من آل محمد محتوم...^۲؛

آری، و ندا از محتومات است و طلوع خورشید از مغرب از محتومات است و اختلاف بنی‌عباس بر سر حکومت از محتومات است و کشته شدن نفس زکیه از محتومات است و خروج قائم آل محمد از محتومات است... .

درباره اختلاف بنی‌عباس و روایات مربوط به آن، چند نکته وجود

دارد:

نکته اول این است که به لحاظ تاریخی وجود اختلاف در میان

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰. این روایت، به دلیل ضعیف بودن ابی‌جمیله ضعیف است. (رجال

النجاشی، ص ۱۲۸)

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.

بنی عباس امری تردیدناپذیر است. از این رو اثبات آن نیازی به روایت ندارد. اما قرار داشتن آن در زمره نشانه‌های ظهور و اتصاف آن به حتمیت مطلب دیگری است که از وقوع خارجی نمی‌توان آن را اثبات کرد.

نکته دوم این است که گرچه در روایات پیش‌گفته، اختلاف بنی‌عباس به حتمیت توصیف شده بود، اما به صراحت از نشانه ظهور بودن آن سخنی به میان نیامده بود و بلکه در برخی از روایات در کنار ظهور امام مهدی علیه السلام از آن یاد شده است، لیکن از آن‌جا که احتمال قرار داشتن آن در زمره نشانه‌های قیامت منتفی است، بنابراین این حادثه از حوادث پیش از ظهور خواهد بود.

نکته سوم این‌که با توجه به تعدد روایات یاد شده و تنوع منابع آن و نیز وجود روایت معتبر در میان آن‌ها اتصاف اختلاف بنی‌عباس به حتمیت به نظر اثبات‌پذیر است.

۲. آشکار شدن دست در آسمان

دومین پدیده‌ای که در برخی از روایات به حتمیت توصیف شده است، آشکار شدن دستی در آسمان است. روایاتی که به این مسئله اشاره دارند بدین قرارند:

در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا سفیانی از محتومات است؟ آن حضرت فرمودند:

نعم، و قتل النفس الزکیة من المحتوم، و القائم من المحتوم، و
خسف البیداء من المحتوم، و کف تطلع من السماء من المحتوم، و
النداء من السماء...؛^۱

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۵، باب ۱۴، ح ۱۵. درباره اعتبار این حدیث، نک: کتاب حاضر، ص ۲۰۴، این روایت با اندکی تفاوت در مضمون و با سند دیگری که ذیل آن با سند

بله و کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است و قائم از حتمیات است و خسف پیدا از حتمیات است و دستی که از آسمان نمایان می‌شود از حتمیات است و ندا از حتمیات است ...

در این باره توجه به این مطلب ضروری است که چون از این پدیده تنها به عنوان محتوم و نه نشانه ظهور یاد شده است و از سوی دیگر در کنار اصل ظهور امام مهدی علیه السلام از آن یاد شده است، این احتمال وجود دارد که این پدیده از نشانه‌های قیامت باشد، چنان‌که ظهور قائم از نشانه‌های قیامت است.

۳. طلوع خورشید از مغرب

سومین پدیده‌ای که در روایات به حتمیت توصیف شده است، طلوع خورشید از مغرب است. در این باره دو روایت وجود دارد:
در حدیث مرسلی ابو حمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا خروج سفیانی از محتومات است؟ امام فرمودند:

نعم، و النداء من المحتوم، و طلوع الشمس من مغربها محتوم، و اختلاف بنی العباس فی الدولة محتوم، و قتل النفس الزکیة محتوم، و خروج القائم من آل محمد محتوم...؛
آری، و ندا از محتومات است و طلوع خورشید از مغرب از محتومات است و اختلاف بنی‌عباس بر سر حکومت از

روایت مورد نظر ما متفاوت است نیز نقل شده است. (الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۱)

این حدیث به دلیل وجود عبدالله بن موسی و... ضعیف است. (نک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۶)

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.

محتومات است و کشته شدن نفس زکیه از محتومات است و خروج قائم آل محمد از محتومات است... .

در حدیث دیگری ابوحمزه ثمالی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمودند: سفیانی از محتومات است و ندا از محتومات است و طلوع خورشید از مغرب از محتومات است و چیزهایی دیگری که آن حضرت می‌فرمودند از محتومات است. امام صادق فرمودند:

و اختلاف بنی فلان من المحتوم، و قتل النفس الزکیة من المحتوم
و خروج القائم من المحتوم؛^۱
و اختلاف بنی فلان از محتومات است و کشته شدن نفس زکیه
از محتومات است و خروج قائم از محتومات است.

صرف نظر از این که طلوع خورشید از مغرب از نشانه‌های قیامت است و به همین دلیل در این روایات در کنار ظهور امام مهدی علیه السلام از آن‌ها یاد شده است، دو روایت یاد شده از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتمادند روایت اول مرسل است و مشکل روایت دوم این است که طریق شیخ طوسی به کتاب احمد بن ادریس معلوم نیست. البته شیخ در فهرست خود یک طریق به تمامی روایات احمد بن ادریس غیر از کتاب نوادر ذکر می‌کند^۲ ولی آن طریق هم ضعیف است. به احمد بن جعفر^۳ نکته دیگری که باعث سلب اعتماد به

۱. الغیبة للطوسی، ص ۴۳۴. سند این روایت بدین صورت است أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن ابي حمزة الثمالي.

۲. الفهرست، ص ۷۱.

۳. رجال الطوسی، ص ۴۱۰.

روایت دوم می‌شود، این است که همین حدیث با سند معتبر نیز روایت شده است که در آن طلوع خورشید از مغرب وجود ندارد.^۱ آنچه گذشت، با هدف تبیین و توضیح روایات نشانه‌های حتمی ظهور و بررسی سندی و دلالتی آن بود و کوشیده شد تا حد ممکن، جوانب این موضوع کاویده شود و تصویری روشن و شفاف از آن ارائه شود. امید است خوانندگان گرامی به کاستی‌های بی‌شمار این اثر به دیده اغماض بنگرند و با تذکر آن، بر نویسنده منت نهند و رجای واثق است که این اثر ناچیز در پیش‌گاه امام کون و مکان، صاحب عصر و زمان - ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - مقبول افتد.

۱. *کمال‌الدین*، ص ۶۵۲، باب ۵۷، ح ۱۴. (درباره اعتبار این حدیث نک: کتاب حاضر،

فهرست منابع

۱. اثبات الوصية، على بن حسين مسعودی، قم، انتشارات انصاریان، چاپ دوم، ۱۳۸۲ش.
۲. اثبات الهداة، محمد بن حسن حر عاملی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳. اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۴ق.
۴. الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۵. الامالی، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۶. الانساب، عبدالکریم بن محمد سمعانی، بیروت، دار الجنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۷. الايقاظ من الهجعة، محمد بن حسن حر عاملی، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۸. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۹. تاریخ الغيبة الكبرى، محمد صدر، قم، ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
۱۰. تاریخ مابعد الظهور، محمد صدر، قم، نشر ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.

۱۱. تاریخ، عبدالرحمن بن محمد حصرمی (ابن خلدون)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، بی تا.
۱۲. تأویل الایات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، شرف‌الدین حسینی استرآبادی، قم، مدرسه الامام المهدي، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۱۳. تحلیل تاریخ نشانه‌های ظهور، مصطفی صادقی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۱۴. التشریف بالمنن، سید بن طاوس، اصفهان، مؤسسه صاحب‌الامر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۵. تعلیقة علی منهج المقال، وحید بهبهانی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۶. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة.
۱۷. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قم، دارالکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۸. التنبیه و الاشراف، علی بن حسین مسعودی، بیروت، دار صعب، بی تا.
۱۹. جامع البیان، ابن جریر طبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۰. جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، تهران دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.
۲۱. حکومت جهانی مهدی، ناصر مکارم شیرازی، قم، نسل جوان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۰ش.
۲۲. خلاصة الاقوال، حسن بن یوسف حلی (علامه)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۳. دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، سید جعفر مرتضی عاملی، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۴. رجال ابن داود، حسن بن علی حلی (ابن داود)، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.
۲۵. رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۶. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
۲۷. ریاض المسائل، سیدعلی طباطبایی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۸. زمینه سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی، اسدالله هاشمی، قم، نشر پرهیزکار، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۲۹. السرائر، ابن ادريس حلی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم ۱۴۱۰ق.
۳۰. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، دار الاسوه، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش.
۳۱. سنن ابی داود، ابوداود سجستانی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۳۲. شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۳۳. صحیح ابن حبان، علی بن بلبان فارسی (ابن حبان)، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۳۴. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۳۵. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۶. عصر ظهور، علی کورانی، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۸۳ش.

۳۷. *عقد الدرر*، مقدسی شافعی، قاهره، عالم الفکر، ۱۳۸۹ق.
۳۸. *عمدة القاری*، محمود بن احمد عینی، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.
۳۹. *الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۴۰. *الغیبة*، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۴۱. *فتح الباری*، احمد بن علی عسقلانی (ابن حجر)، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، بی تا.
۴۲. *الفتن*، نعیم بن حماد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۴۳. *فقه علائم الظهور*، محمد سند، نجف اشرف، نشر دلیلنا، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۴۴. *فلاح السائل*، سید بن طاوس، بی جا، بی تا.
۴۵. *الفهرست*، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴۶. *فیض التقدير*، محمد عبدالرئوف مناوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۴۷. *قاموس الرجال*، محمدتقی شوشتری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۴۸. *قرب الاسناد*، عبدالله بن جعفر حمیری، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۴۹. *الکافی*، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
۵۰. *کتاب البیع*، سید روح الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۵۱. *کتاب الطهارة*، ابوالقاسم خویی، انتشارات لطفی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۵۲. *کتاب نکاح*، سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۵۳. *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ش.
۵۴. *لسان العرب*، محمد بن مکرم مصری انصاری (ابن منظور)، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۵۵. *مجمع البحرين*، فخرالدین طریحی، مکتب النشر الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۵۶. *المحصول*، محمد بن عمر فخر رازی، بیروت، مؤسسه الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۵۷. *مختصر اثبات الرجعة*، فضل بن شاذان (چاپ شده در مجله *تراثنا*، سال دوم، ش ۴).
۵۸. *مرآة العقول*، محمدباقر مجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش.
۵۹. *مسالك الافهام*، زین‌الدین علی عاملی (شهید ثانی)، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۶۰. *مستدرکات علم رجال الحديث*، علی نمازی، تهران، ابن المؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۶۱. *المسند*، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.
۶۲. *معجم احادیث الامام المهدي*، علی کورانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۶۳. *معجم البلدان*، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.

۶۴. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خویی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
۶۵. المفید فی معجم رجال الحديث، محمد جواهری، قم، مکتبه المحلاتی، ۱۴۲۴ق.
۶۶. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، نجف، المکتبه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
۶۷. مکیال المکارم، محمدتقی موسوی اصفهانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۶۸. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، لطف‌الله صافی گلپایگانی، قم، مکتب المؤلف، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۶۹. المنجد، لوئیس معلوف، تهران، نشر اسلام، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش.
۷۰. منیه الطالب، موسی نجفی خوانساری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۷۱. مهدی منتظر، محمدجواد خراسانی، نشر نورالاصفیاء، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.
۷۲. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبائی، قم، جماعه المدرسین، بی‌تا.
۷۳. نجم الثاقب، حسین طبرسی نوری، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶ش.
۷۴. النهایه فی غریب الحديث، ابن‌اثیر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۷۵. الوافی، محمد بن محسن فیض کاشانی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.
۷۶. هدایه الکبری، حسین بن حمدان، بیروت، موسسه البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.
۷۷. الیمانی رایة هدی، محمد علی حلو، نجف‌اشرف، نشر دلیلنا، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.